

منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله  
لجنة نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی  
لانگنهاین - آلمان  
نشر اول - ۱۴۱ بدیع

ص الف

بنام دوست یکتا

بندگان جمال اقدس ابهی و دست پروردگان حضرت عبدالبهاء را ولی محبوب امرالله  
حضرت شوقی ربّانی بسال ۹۵ بدیع مطابق ۱۹۳۹ میلادی بدریافت عنایتی عظیم مفتخر و  
مخصّص فرمودند که عبارت بود از ترجمه مجموعه منتخبه از آثار مقدسه حضرت  
بهاء الله جل اسمه الاعلی بلسان انگلیسی که تحت عنوان :

The Gleanings from the Writings of Baha'u'llah

برای اولین بار توسط محفل روحانی ملی بهائیان امریکا منتشر گردید.

این صحیفه مکرمه نه تنها بارها بانگلیسی تجدید طبع گردید بلکه اساس ترجمه‌های  
متعدد بالسن مختلفه قرار گرفت که انتشارشان در عالم چون آب زندگی علت هدایت  
و سبب حیات گردید.

اما یاران ممتحن ایران که در مهد امرالله یا در ممالک دیگر ساکن بودند با وجود  
دسترسی بمنابع متعدده آثار مبارکه بینهایت مشتاق که این تألیف بی نظیر را  
بلسان اصلی که شرف نزول یافته داشته باشند و با تمعن و تعمق در آن آثار  
منتخبه و مقابله با ترجمه‌های مختلفه کاملاً بدرک معانی لطیفه مستوره در آنها  
موفق شوند و در امر عرفان

ص ب

و موقّیّت در ابلاغ کلمات و آیات خداوند عالمیان به همگان بمراتب عالیّه نائل  
شوند و بهنگام غوص در این بحر بی پایان بدون تلاش جان و روان به در و مرجان دست یابند .  
این لجنة در جهت تحقّق آرزوی همه آن عزیزان از ساحت مقدّس معهد اعلی استدعا  
نمود در صورت امکان متون اصلیّه این مجموعه نفیسه را عنایه ارسال فرمایند  
تا اقدام بتحریر و طبع و نشر آنها شود.

بیت العدل اعظم آلهی تقاضای این هیئت را پذیرفتند و طبق دستور آن مقام منیع  
دایره مطالعه نصوص و الواح در مرکز جهانی بهائی اصل این آثار مبارکه را متدرجاً  
به این لجنة ارسال داشتند که با دقت خوشنویسی و مقابله آنها انجام پذیرفت و  
جهت تسهیل مطالعه این آثار مبارکه هر قطعه در حاشیه صفحات نمره گذاری شد .

عطف بتصريح معهد اعلى این لجنة در زیبایی و وقار و مرغوبیت طبع و تجلید این سفر کریم دقت بسیار معمول داشت تا جمیع مشتاقان در سراسر عالم بتوانند بسهولة به این اثر نفیس که در کسوتی جمیل عرضه شده دست یابند .

در مقابله این سفر جلیل با نسخه انگلیسی آن به این نکته بر میخوریم که از قطعه ۱۶۱ بعد تفاوتی در شماره گذاری قطعات بوجود آمده است این امر را دارالانشاء مرکز جهانی بهائی در مرقومه مورّخه ۲۷ اکتوبر ۱۹۸۳ خطاب به لجنة طبع و نشر آثار مبارکه بزبانهای فارسی و عربی \_ آلمان غربی چنین تشریح نموده اند :

... " ترجمه این قطعه تحت شماره ۱۶۱ از سطر ۱۳ صفحه ۳۴۰ تا سطر دوم صفحه ۳۴۱ کتاب انگلیسی ( ویلمت \_ ۱۹۷۶ م ) بطبع رسیده است . چون این قطعه خود مأخوذ از لوح مستقل است شایسته است در طبع فارسی آن تحت شماره ۱۶۲ طبع گردد و قطعات بعد از آن تحت شماره های ۱۶۳ تا ۱۶۶ بطبع رسد . از طرف معهد اعلى مقرر گشته است که در طبع آینده نسخه انگلیسی نیز این تغییر مورد نظر قرار گیرد . "

#### ص ج

نکته مهم دیگر آنکه طبق اطلاع دایره نصوص و الواح در مرکز جهانی بهائی متون اصلیّ قطعات ۱۴۴ \_ ۱۰۳ \_ ۶۲ \_ ۵۱ با وجود مساعی فراوان آن دایره هنوز پیدا نشده است ، در مواضع مخصوص جهت اطلاع دوستان بجای لوح مبارک این عبارت چاپ شده است :

" نسخه اصل این لوح مبارک هنوز پیدا نشده است . " البته هر موقع متون اصلی این چهار قسمت از ارض اقدس واصل شود برای تکمیل این صحیفه مکرمه طی اوراق جداگانه اقدام بطبع و نشر آنها خواهد شد .

در این موقع که این گنجینه بی نظیر بحضور احبای فارسی زبان عرضه میشود این لجنة امید و طید دارد که مطالعه مستمرّ این آثار منتخبه الهیه علت ایجاد رغبت بی پایان آن یاران در تدقیق و تمعن در آیات مبارکه شود و بالتّیجه سبب ابلاغ امر خدا بمشتاقان گردد .

این لجنة با تقدیم مراتب خضوع و امتنان از اعتماد و عنایت معهد اعلى تشکر مینماید که این جمع ضعیف را به اجرای چنین امر نفیس مأمور فرمودند . همچنین از دایره محترمه مطالعه نصوص و الواح مرکز جهانی بهائی که در تدوین این سفر کریم نهایت همکاری و مساعدت فرمودند و نیز از جمیع همکاران و دوستان عزیز : مؤسسه محترمه مطبوعات امری آلمان ، خوشنویس مکرم و سایر مسئولان چاپ و انتشار صمیمانه تقدیر و تشکر نموده و موقّیّت آنان را از آستان الهی آرزو میکند .

با تقدیم تکبیر و رجای توفیق

محفل روحانی ملی بهائیان آلمان

لجنة نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی \_ آلمان غربی

ص ۱ - ص 9

ص 10

۱\_ سبحانک اللهم یا الهی کیف اذکرک بعد الذی ایقنت بان السن  
العارفین کلت عن ذکرک وثنائک و منعت طیور افئدة المشتاقین  
عن الصعود إلى سماء عزک و عرفانک لو اقول یا الهی بانک انت  
عارف اشاهد بان مظاهر العرفان قد خلقت بامرک و لو اقول بانک انت  
حکیم اشاهد بان مطالع الحکمة قد ذوتت بارادتک و ان قلت بانک  
انت الفرد الألاحظ بان حقایق التفرید قد بعثت بانشائک و ان قلت

ص ۱۱

انک انت العلیم اشاهد بان جواهر العلم قد حقت بمشیتک و ظهرت  
بابداعک فسبحانک سبحانک من ان تشار بذكر او توصف بثناء او  
بشارة لان کل ذلك لم یکن الا وصف خلقتک و بعث بامرک و اختراعک  
و کما یذکرک الذاکرون او یعرج الی هوآء عرفانک العارفون  
یرجعن الی النقطة الی خضعت لسلطانک و سجدت لجمالک و ذوتت  
بحرکة من قلمک بل استغفرک یا الهی عن ذلك لان بذلك یثبت  
النسبة بین حقایق الموجودات و بین قلم امرک فسبحانک سبحانک من  
ذکر نسبتهم الی ما ینسب الیک لان کل النسبة مقطوعة عن شجرة  
امرک و کل السبل ممنوعة عن مظهر نفسک و مطلع جمالک فسبحانک  
سبحانک من ان تذکر بذكر او توصف بوصف او تثنی بثناء و کما  
امرت به عبادک من بدایع ذکرک و جواهر ثنائک هذا من فضلک علیهم  
لیصعدن بذلك الی مقر الذی خلق فی کینونیاتهم من عرفان انفسهم  
و انک لم تزل کنت مقدساً عن وصف ما دونک و ذکر ما سواک و تكون  
بمثل ما کنت فی ازل الآزال لا اله الا انت المتعالی المقتدر المقدس العلیم .  
۲ - ... اول الامر عرفان الله و آخره هو التمسک بما نزل من  
سماء مشیتة المهیمنة علی من فی السموات و الارضین ...

ص ۱۲

۳ - امریکه لم یزل ولا یزال مقصود نبیین و غایه رجای مرسلین بوده باراده مطلقه و مشیت نافذه ظاهر شده اوست موعودی که جمیع کتب الهی باو بشارت داده مع ذلک اهل ارض از او غافل و محجوب مشاهده میشوند بگوای اولیای حق جهد نمائید شاید بعرفانش فائز گردید و بما ینبغی عامل اینست امری که اگر یک قطره در سیلش کم شود صد هزار بحر مکافات آنرا مشاهده نماید یعنی مالک شود بگو ای دوستان این شأن عظیم را از دست مدهید و از این مقام بلند غافل مشوید عباد عالم بتصور موهوم چه مقدار جانها انفاق نموده و مینمایند و شما الحمد لله بمقصود فائزید و بموعود رسیده اید باعانت حق جلّ جلاله این مقام را حفظ نمائید و بآنچه سبب و علت ارتفاع امر است تمسک جوئید آنه یا مرکم بالمعروف و بما یرتفع به مقام الأنسان فی الامکان تعالی الرحمن منزل هذا اللوح البدیع ...

۴ - امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است باید کلّ بکمال اتحاد و اتفاق در ظلّ سدره عنایت الهی ساکن و مستریح باشند و تمسک نمایند بآنچه الیوم سبب عزّت و ارتفاع است

ص ۱۳

طوبی لقوم تحرک علی ذکرهم قلمی الأعلى و نعیماً للذین سترنا اسمائهم حکمة من عندنا از حق بطلیبید تا جمیع را مؤید فرماید بر آنچه لدی العرش مقبولست زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد ان ربک لهو الحق علام الغیوب .

۵ - ... امروز روزیست که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مشرق و سحاب جود مرتفع باید نفوس پژمرده را بنسائم محبت و مودت و میاه مرحمت تازه و خرم نمود احبای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرات تراب آن محلّ شهادت دهند بخلوص آن جمع و جذبه بیانات روحانیّه آن انفس زکیه ذرات آن تراب را اخذ نماید نه آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل منکم چه که در حمل مشقات فلاحین صابرم و بکلّ ذی روح اعطای فیض فیاض که در من ودیعه گذارده نموده و مینمایم مع همه این مقامات عالیه و ظهورات لاتحصی که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است باحدی فخر نموده و مینمایم و بکمال خضوع در زیر قدم کلّ ساکنم ...

... باید کلّ با یکدیگر برفق و مدارا و محبّت سلوک نمایند و  
اگر نفسی از ادراک بعضی مراتب عاجز باشد یا نرسیده باشد باید  
بکمال لطف و شفقت با او تکلم نمایند و او را

ص ۱۴

متذکر کنند من دون آنکه در خود فضلی و علوی مشاهده نمایند  
اصل الیوم اخذ از بحر فیوضاتست دیگر نباید نظر بکوچک و بزرگی  
ظروف باشد یکی کفی اخذ نموده و دیگری کأسی و همچنین دیگری کوبی  
و دیگری قدری امروز نظر کلّ باید باموری باشد که سبب انتشار امر  
الله گردد حق شاهد و گواه است که ضرّی از برای این امر الیوم  
اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت ما بین احباب نبوده و  
نیست اجتنبوا بقدره الله و سلطانه ثمّ ألفوا بین القلوب باسمه  
المؤلف العلیم الحکیم از حق جلّ جلاله بخواهید که بلدت  
اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در حبّ او مرزوق شوید از خود  
بگذرید و در سایرین نگرید منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول  
دارید امری از حق پوشیده نبوده و نیست اگر برضای حق حرکت نمایند  
بفیوضات لا تنهایی فائز خواهند شد اینست کتاب مبین که از قلم امر  
ربّ العالمین جاری و ظاهر شد تفکروا فیما نزل فیه و کونوا من العالمین ...

۶ - جمیع احزاب مختلفه ارض منتظر و چون آفتاب

حقیقت از افق عالم طالع کلّ معرض آلا من شاء الله اگر الیوم  
مقامات نفوس موفقه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند  
نقطه بیان میفرماید " نطفه یک ساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ من

ص ۱۵

فی البیان و همچنین میفرماید و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو آله  
لا یشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان اگر نفسی در بحور مستوره  
در این کلمه علیاً تفکر نماید فی الجملة بر مقام این امر اعظم  
اقدس اعلی آگاه شود مقام ظهور که معلوم شد مقام طائفین معلوم و واضح  
است لعمر الله نفسی که از نفسی در این امر برآید معادله  
نمینماید باو کنوز ارض طوبی لمن فاز ویل للغافلین

۷ - فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصغاست هم ندای آلهی مرتفع

است و هم انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح باید جمیع آنچه

شنیده شد محو نمود و بعدل و انصاف در آیات و بیّنات و ظهورات  
ناظر شد امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم الله معروف  
جمیع انبیا و اصفیا طالب لقای این یوم بدیع بوده اند و همچنین  
احزاب مختلفه ارض و چون آفتاب ظهور از سماء مشیت الهی اشراق  
نمود کلّ منصعق و مدهوش مشاهده گشتند الا من شاء الله یا  
ایها الذّاکر حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود و از شنیدن ندا  
باز داشت انشاء الله آفاق بنور اتّفاق منور شود و در جبین جمیع  
من علی الأرض نقش خاتم الملک لله منطبع گردد ...

ص ۱۶

۸ - ... تالله الحق تلک ایام فیها امتحن الله کلّ النّبیین و  
المرسّلین ثمّ الذّین هم کانوا خلف سراق العصمة و فسطاط العظمة و  
خباء العزّة و کیف هؤلاء المشرکین ...

۹ - یا حسین بعضی از احزاب ارض منتظر ظهور حسینی بودند چه که از  
قبل اصفیای حق جلّ جلاله عباد را بشارت داده اند بظهور آن حضرت  
بعد از قائم و همچنین اخبار فرمودند که در حین ظهور آن مطلع  
فیوضات الهی جمیع انبیاء و مرسلین حتّی قائم در ظلّ علم مبارک  
آن حضرت جمع میشوند چون وقت رسید و عالم بانوار وجه منور گشت  
کلّ اعراض نمودند مگر نفوسی که اصنام ظنون و هوی را بقوت مالک  
اسماء شکستند و قصد مدینه ایقان نمودند امروز رحیق مختوم باسم  
قیوم ظاهر و جاری خذ کاساً منه ثمّ اشرب بهذا الأسم المبارک المحمود ...

۱۰ - میقات امم منقضی شد و وعده های الهی که در کتب مقدّسه  
مذکور است جمیع ظاهر گشت و شریعة الله از صهیون جاری و اراضی و  
جبال اورشلیم بتجلّیات انوار ربّ مزین طویلی لمن تفکر فیما  
نزّل فی کتب الله المهیمن القیوم ای دوستان الهی تفکر  
نمائید و باذان واعیه اصغای

ص ۱۷

کلمة الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید  
و بر امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید در کتاب اشعیا  
میفرماید: " ادخل الى الصخرة و اختبئ فی التراب من امام هیبة  
الرّبّ و من بهاء عظمته . " اگر نفسی در همین آیه تفکر نماید بر

عظمت امر و جلالت قدر يوم الله مَطَّلَع میشود و در آخر آیه  
 مذکوره میفرماید " و یسمو الرّبّ وحده فی ذلک الیوم " امروز روزی  
 است که ذکرش در کلّ کتب از قلم امر ثبت گشته مامن آیه آلا و قد  
 تنادی بهذا الاسم و ما من کتاب آلا و یشهد بهذا الذکر المبین لو  
 نذکر ما نزل فی الکتب و الصّحف فی ذکر هذا الظهور لیصیر هذا  
 اللّوح ذا حجم عظیم باید الیوم کلّ بعنایات الهیه مطمئن باشند  
 و بکمال حکمت در تبلیغ امر جهد نمایند تا جمیع بانوار فجر معانی منور شوند ...

ص ۱۸

۱۱ - حَبِّدَا هَذَا الْيَوْمُ الَّذِي فِيهِ تَضَوَّعَتْ نَفْحَاتُ الرَّحْمَنِ  
 فِي الْإِمْكَانِ حَبِّدَا هَذَا الْيَوْمَ الْمُبَارَكُ الَّذِي لَا تُعَادِلُهُ  
 الْقُرُونُ وَالْأَعْصَارُ حَبِّدَا هَذَا الْيَوْمَ إِذْ تَوَجَّهَ وَجْهُ  
 الْقَدَمِ إِلَى مَقَامِهِ إِذَا نَادَتْ الْأَشْيَاءُ وَعَنْ وَرَائِهَا  
 الْمَلَأَ الْأَعْلَى يَا كَرْمَلِ انزلي بما أقبل اليك وجهه الله  
 مالك ملكوت الأسماء و فاطر السماء إذا اخذها أهتزاز  
 السرور و نادت باعلى النداء نفسي لا قبالك الفداء و  
 لعنايتك الفداء و لتوجهك الفداء قد أهلكني يا مَطَّلَع  
 الحيوه فراقك و احرقني هجرتك لك الحمد بما أسمعني ندائك  
 و شرفني بقدمك و أحيتني من نفحات أيامك و صرير  
 قلبك الذي جعلته صوراً بين عبادك فلما جاء أمرك  
 المبرم نفخت فيه إذا قامت القيمة الكبرى و ظهرت  
 الأسرار المكنونة في خزائن مالِك الأشياء فلما بلغ  
 ندائها إلى ذاك المقام الأعلى قلنا يا كرمَلِ احمدي  
 ربك قد كنت محترقة بنار الفراق إذا ماج بحر الوصال امام  
 وجهك بذلك قرت عينك و عين الوجود و ابتسم ثغر الغيب و  
 الشهود طوبى لك بما جعلك الله في هذا اليوم مَقْرَّ  
 عرشه و مَطَّلَع آياته و مشرق بيناته طوبى لعبد طاف حولك  
 و ذكر ظهورك و بروزك و ما فزت به من فضل الله ربك  
 تحدى كأس البقاء باسم ربك الأبهى ثم اشكره بما بدّل  
 حزنك بالسرور و همك بالفرح الأكبر رحمة من عنده

ص ۱۹

أَنَّهُ يُحِبُّ الْمَقَامَ الَّذِي اسْتَقَرَّ فِيهِ عَرْشُهُ وَتَشَرَّفَ  
 بِقُدُومِهِ وَفَارَ بِلِقَائِهِ وَفِيهِ أَرْتَفَعَ نَدَائُهُ وَصَعِدَتْ  
 زَفْرَاتُهُ يَا كَرِمْ بَشْرِي صَهْبِيُونَ قَوْلِي أَتَى الْمَكْنُونُ  
 بِسُلْطَانِ غَلَبِ الْعَالَمِ وَبِنُورِ سَاطِعِ بِهِ اشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَمَنْ  
 عَلَيْهَا إِيَّاكَ أَنْ تَكُونِي مُتَوَقِّفَةً فِي مَقَامِكَ اسْرَعِي ثُمَّ  
 طُوفِي مَدِينَةَ اللَّهِ الَّتِي نُزِّلَتْ مِنَ السَّمَاءِ وَكَعْبَةَ  
 اللَّهِ الَّتِي كَانَتْ مَطَافَ الْمُقَرَّبِينَ وَالْمَخْلَصِينَ وَالْمَلَائِكَةَ  
 الْعَالِينَ وَاحِبٌ أَنْ أُبَشِّرَ كُلَّ بُقْعَةٍ مِنَ بَقَاعِ الْأَرْضِ وَ  
 كُلِّ مَدِينَةٍ مِنْ مَدَائِنِهَا بِهَذَا الظُّهُورِ الَّذِي بِهِ انجذب  
 فُؤَادُ الطُّورِ وَنَادَتِ السَّدْرَةَ الْمُلْكِ وَالْمَلِكُوتُ لِلَّهِ رَبِّ  
 الْأَرْيَابِ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ بُشِّرَ الْبَحْرَ وَالْبَرَّ وَاخْبَرَ بِمَا يُظْهَرُ  
 مِنْ بَعْدِ مِنْ عَنَايَاتِ اللَّهِ الْمَكْنُونَةِ الْمَسْتُورَةِ عَنِ الْعُقُولِ وَ  
 الْأَبْصَارِ سَوْفَ تَجْرِي سَفِينَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَيُظْهِرُ أَهْلُ الْبِهَاءِ  
 الَّذِينَ ذَكَرَهُمْ فِي كِتَابِ الْأَسْمَاءِ تَبَارَكَ مَوْلَى الْوَرَى الَّذِي  
 بِذِكْرِهِ انجذبت الذَّرَاتُ وَنَطَقَ لِسَانُ الْعِظْمَةِ بِمَا كَانَ مَكْنُونًا  
 فِي عِلْمِهِ وَمَخْرُونًا فِي كَنْزِ قُدْرَتِهِ أَنَّهُ هُوَ الْمَهْمِينُ عَلِيٌّ مِنْ  
 فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِاسْمِهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ .  
 ۱۲ - ان ارتقبوا يا قوم أيام العدل و آتھا قد اتت بالحق ایاکم  
 ان تحتجبوا منها و تكونن من الغافلین ...

ص ۲۰

۱۳ - ناظر باایام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی که  
 همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه بوده اند بقسمی که  
 در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرعها  
 مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال موعود  
 از سرادق غیب بعرضه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح  
 میگردد و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر میشد  
 جمیع تکذیب مینمودند و از لقای او که عین لقاء الله است احتراز میجستند ...  
 تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم با طلعات  
 جمال ذی الجلال سلوک مینمودند و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض  
 و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم  
 حجج الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این



کفریست صراح لأجل آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجّت کافیه و افیه عطا نفرماید و معذلک خلق را از عدم اقبال باو معذّب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر

ص ۲۱

و غرور حرکت مینمایند و در صحراهای بُعد سیر مینمایند و بظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده اند همان را تأسی مینمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس مینمودند البتّه از جمال الهی محروم نمی ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمی گشتند و چون در هر زمان حجّت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان مینمودند و بعقول ضعیفه آنها موافق نمی آمد لهذا از اینگونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور بظهور میآید ...

نوبت بموسی رسید و آن حضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبّت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیّه از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراضها نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد تا بحدی که فرعون و ملأ او همت گماشتند که آن نار سدره ربّانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربّانیّه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علّت حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون ...

ص ۲۲

چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود  
 جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در توراة موعود است باید  
 مروج و مکمل شرایع توراة باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح  
 الله مینامد حکم طلاق و سبت را که از حکمهای اعظم موسی است نسخ  
 نموده و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز  
 منتظر آن ظهورند که در توراة مذکور است چه قدر از مظاهر قدس  
 احدیه و مطالع نور ازلیه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و  
 هنوز یهود بحجبات نفسیه شیطانیه و ظنون افکیه نفسانیه  
 محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که  
 خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد کذلک اخذهم الله بذنبهم و  
 اخذ عنهم روح الایمان و عدبهم بنار کانت فی هاویة الجحیم موقودا  
 و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در توراة را که  
 در علائم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی نبردند و بظاهر هم  
 چنین امور ظاهر نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و بقاء الله  
 فائز نگشتند " و کانا من المنتظرین " و لم یزل و لا یزال جمیع  
 امم بهمین جعلیات افکار نالایقه تمسک جسته و از عیونهای لطیفه  
 رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند ...

بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی حجبات  
 حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی الجملة بر حسب ظاهر جریان یافت  
 روزی آن جمال غیبی بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار  
 اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد میآیم

ص ۲۳

و در مقام دیگر فرمودند من میآید دیگری تا بگوید آنچه من  
 نگفتم و تمام نماید آنچه را که گفته ام و این دو عبارت فی  
 الحقیقه یکی است لو انتم فی مظاهر التوحید بعین الله تشهدون و  
 اگر بدیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم هم  
 کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم که خود حضرت فرمود منم  
 عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند  
 الله بوده در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان  
 غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق  
 بذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود از این جهت

است که خود عیسی فرمود " من میروم و مراجعت میکنم " بمثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کلّ یک شیء اند صحیح و صادق است و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غیر همد آنهم صادق است چنانچه می بینی با اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ میشود که در غیر آن نمیشود و بهمین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مُبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسأله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را با اسمی و رسمی بتمامه بیابی ... چون غیب ازلی و ساذج هوّیه شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب مذکور است

ص ۲۴

که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در توراة همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی بُعد و ضلالت سلطان احدیت میفرماید " و قالت الیهود ید الله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان " (۱) ترجمه آن اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بانچه افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است " ید الله فوق ایدیهم " (۲) اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند و لکن بر مقصود ناظر شوید که میفرماید نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی ملتفت این قول بی معنی شوید که چقدر از شریعه علم و دانش دور است و الیوم جمیع این مردم بامثال این مزخرفات مشغولند و هزار سال بیش میگذرد که این آیه را تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشدند و ادراک نمودند باینکه خود سرّاً و جهراً میگویند آنچه

را که یهود بآن معتقدند چنانچه شنیده‌اید که میگویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیم غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید اینست ادراک این همج رعاع فیض کلیّه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست جائز دانسته و از اطراف و

(۱-) سورة المائدة - آیه ۶۴ (۲) - سورة الفتح - آیه ۱۰

ص ۲۵

جوانب کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیّه را در حصن حفظ خود محفوظ میدارد ...

چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویداست و در اوّل امر آن حضرت آن بود که شنیدید چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند چه مقدار خاشاکها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت میریختند و این معلوم است که آن اشخاص بظنون خبیثه شیطانیّه خود اذیت به آن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبد الله اُبی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهایی که "نعوذ بالله من ان یجری به الممداد او یتحرک علیه القلم او یحمله الألواح" بلی این نسبتها بود که سبب ایذای مردم نسبت به آن حضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میاید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد اینست که آن حضرت فرمود "ما اودی نبیّ بمثل ما اودیت" و در فرقان نسبتها که دادند و اذیتها که به آن حضرت نمودند همه مذکور است "فارجعوا الیه لعلکم بمواقع الأمر تطّلعون" حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نینمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت میرسید کمال اذیت را باو

حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین با اسم آن حضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکنند و به نسبت بآن حضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها این اسم مبارک را بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید نموده‌اند ایشانهم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترفند اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود ... و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان غمامی است تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هوّیه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و بآداب و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریّه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهایکه قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرّد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس میمانند

که دیگری سؤال و جواب حکم بر کفرش میکنند و فتوی بر قتلش میدهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفس او بشناسیم ...

۱۴ - بِسْمِهِ الْمُجَلِّي عَلِي مَنْ فِي الْأَمْكَانِ  
يَا قَلَمَ الْأَعْلَى قَدْ أَتَى رَبِيعَ الْبَيَانِ بِمَا تَقَرَّبَ  
عَيْدُ الرَّحْمَنِ فَمُ بَيْنَ الْمَلَأِ الْأَنْشَاءِ بِالذِّكْرِ وَ  
الْتِنَاءِ عَلِي شَأْنٍ يُجَدِّدُ بِهِ قَمِيصُ الْأَمْكَانِ وَلَا

تَكُنْ مِنَ الصَّامِتِينَ قَدْ طَلَعَ نِيرَ الْإِبْتِهَاجِ مِنْ  
أَفْقِ سَمَاءِ اسْمِنَا الْبَهَّاجِ بِمَا تَزِينُ مَلَكُوتُ  
الْأَسْمَاءِ بِاسْمِ رَبِّكَ فَاطِرِ السَّمَاءِ فَمِ بَيْنَ الْأُمَمِ  
بِهَذَا الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ إِنَّا  
رَبُّكَ مُتَوَقِّفًا عَلَى اللَّوْحِ هَلْ أَخَذْتَكَ الْحَيْرَةَ  
مِنْ أَنْوَارِ الْجَمَالِ وَالْأَحْزَانِ بِمَا سَمِعْتَ مَقَالَاتِ  
أَهْلِ الضَّلَالِ إِيَّاكَ أَنْ يَمْنَعَكَ شَيْءٌ عَنْ ذِكْرِ هَذَا  
الْيَوْمِ الَّذِي فَكَّ رَحِيْقُ الْوِصَالِ بِإِصْبَعِ الْقُدْرَةِ وَ  
الْجَلَالِ وَدُعِيَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَأَخْتَرَتْ  
الْأَصْطِبَارُ بَعْدَ الَّذِي وَجَدَتْ نَفْحَاتِ أَيَّامِ اللَّهِ  
أَمْ كُنْتَ مِنَ الْمُحْتَجِّينَ يَا مَالِكَ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِرِ  
السَّمَاءِ لَسْتُ مُحْتَجِّبًا مِنْ شَعُونَاتِ يَوْمِكَ الَّذِي  
أَصْبَحَ مِصْبَاحَ الْهُدَى بَيْنَ الْوَرَى وَآيَةَ الْقَدَمِ لِمَنْ  
فِي الْعَالَمِ لَوْ كُنْتَ صَامِتًا هَذَا مِنْ حُجُبَاتِ خَلْقِكَ وَ  
بَرِيَّتِكَ وَلَوْ كُنْتَ سَاكِنًا إِنَّهُ مِنْ سُبْحَاتِ أَهْلِ

ص ٢٨

مَمْلَكَتِكَ تَعْلَمُ مَا عِنْدِي وَلَا أَعْلَمُ مَا عِنْدَكَ إِنَّكَ  
أَنْتَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ بِاسْمِكَ الْمُهَيْمِنِ عَلَى الْأَسْمَاءِ  
لَوْ جِئْتَنِي أَمْرَكَ الْمُبْرَمُ الْأَعْلَى لِأَحْيَيْتُ مَنْ عَلَى  
الْأَرْضِ بِالْكَلِمَةِ الْعُلْيَا الَّتِي سَمِعْتُهَا مِنْ لِسَانِ قُدْرَتِكَ  
فِي مَلَكُوتِ عَزِّكَ وَبَشَّرْتُهُمْ بِالْمَنْظَرِ الْأَبْهَى مَقَامِ  
الَّذِي فِيهِ ظَهَرَ الْمَكْنُونُ بِاسْمِكَ الظَّاهِرِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ  
يَا قَلَمُ هَلْ تَرَى الْيَوْمَ غَيْرِي أَيْنَ الْأَشْيَاءِ وَظُهُورَاتِهَا  
وَأَيْنَ الْأَسْمَاءِ وَمَلَكُوتِهَا وَالبِوَاطِنِ وَأَسْرَارِهَا وَ  
الظُّوَاهِرِ وَأَثَارِهَا قَدْ أَخَذَ الْفَنَاءُ مِنْ فِي الْأَنْشَاءِ وَ  
هَذَا وَجْهِي الْبَاقِي الْمَشْرِقُ الْمُنِيرُ هَذَا يَوْمٌ لَا يُرَى  
فِيهِ إِلَّا الْأَنْوَارُ الَّتِي أَشْرَقَتْ وَوَلَّاحَتْ مِنْ أَفْقِ  
وَجْهِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ قَدْ قَبَضْنَا الْأَرْوَاحَ بِسُلْطَانِ  
الْقُدْرَةِ وَالْإِقْتِدَارِ وَشَرَعْنَا فِي خَلْقِ بَدِيعِ فَضْلًا مِنْ  
عِنْدِنَا وَأَنَا الْفَضَالُ الْقَدِيمُ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ يَقُولُ  
اللَّاهُوتُ طُوبَى لَكَ يَا نَاسُوتُ بِمَا جَعَلْتَ مَوْطِئِي قَدَمِ  
اللَّهِ وَمَقَرَّ عَرْشِهِ الْعَظِيمِ وَيَقُولُ الْجَبْرُوتُ نَفْسِي

لَكَ الْفِدَاءُ بِمَا اسْتَفَرَّ عَلَيْكَ مَحْبُوبُ الرَّحْمَنِ الَّذِي  
بِهِ وَعِدَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ اسْتَعَطَرَ كُلُّ  
عِطْرِ مِنْ عِطْرِ قَمِيصِ الَّذِي تَصَوَّعَ عَرْفُهُ بَيْنَ الْعَالَمِينَ  
هَذَا يَوْمٌ فِيهِ فَاضَ بَحْرُ الْحَيَوَانِ مِنْ فَمِ مَشِيَّةِ الرَّحْمَنِ  
هَلَمُّوا وَتَعَالَوْا يَا مَلَأَ الْأَعْلَى بِالْأَرْوَاحِ وَالْقُلُوبِ قُلُّ  
هَذَا مَطْلَعُ الْغَيْبِ الْمَكْنُونِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ وَهَذَا  
مَظْهَرُ الْكَنْزِ الْمَخْزُونِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْقَاصِدِينَ وَهَذَا  
مَحْبُوبٌ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُقْبِلِينَ يَا قَلَمُ  
إِنَّا نُصَدِّقُكَ فِيمَا اعْتَدَرْتَ بِهِ فِي الصَّمْتِ مَا تَقُولُ فِي  
الْحَيْرَةِ الَّتِي نَرِيكَ فِيهَا يَقُولُ إِنَّهَا مِنْ سُكْرِ حَمْرِ  
لِقَائِكَ يَا مَحْبُوبَ الْعَالَمِينَ قُمْ بِبَشْرِ الْأَمْكَانِ بِمَا تَوَجَّهَ  
الرَّحْمَنُ إِلَى الرِّضْوَانِ ثُمَّ اهْدِ النَّاسَ إِلَى الْجَنَّةِ  
الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ عَرْشَ الْجِنَانِ إِنَّا جَعَلْنَاكَ الصُّورَ

ص ٢٩

الْأَعْظَمَ لِحَيَاةِ الْعَالَمِينَ قُلُّ تِلْكَ جَنَّةٌ رُفِعَ عَلَى أَوْرَاقِ  
مَا عُرِسَ فِيهَا مِنْ رَحِيْقِ الْبَيَانِ قَدْ ظَهَرَ الْمَكْنُونُ بِقُدْرَةِ  
وَسُلْطَانِ إِنَّهَا لَجَنَّةٌ تَسْمَعُ مِنْ حَفِيْفِ أَشْجَارِهَا يَا مَلَأَ  
الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ ظَهَرَ مَا لَا ظَهَرَ مِنْ قَبْلُ وَآتَى مَنْ  
كَانَ غَيْبًا مَسْتُورًا فِي آزَلِ الْأَزَالِ وَمِنْ هَزِيْزِ أَرْيَاحِهَا قَدْ  
آتَى الْمَالِكُ وَالْمَلِكُ لِلَّهِ وَمِنْ خَرِيْرِ مَائِهَا قَدْ قَرَّتِ الْعُيُونُ  
بِمَا كَشَفَ الْغَيْبُ الْمَكْنُونُ عَنْ وَجْهِ الْجَمَالِ سِتْرَ الْجَلَالِ وَ  
نَادَتْ فِيهَا الْحُورِيَّاتُ مِنْ أَعْلَى الْعُرْفَاتِ أَنْ ابْشُرُوا يَا  
أَهْلَ الْجِنَانِ بِمَا تُدُقُّ أُنَامِلُ الْقِدَمِ النَّافُوسِ الْأَعْظَمِ فِي  
قُطْبِ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْأَبْهَى وَآدَارَتْ أَيْدِي الْعَطَاءِ كَوَثَرَ  
الْبَقَاءِ تَقَرَّبُوا ثُمَّ اشْرَبُوا هَنِيئًا لَكُمْ يَا مَطَالِعَ الشُّوقِ  
وَمَشَارِقَ الْأَشْتِيَاقِ إِذَا طَلَعَ مَطْلَعُ الْأَسْمَاءِ مِنْ سُرَادِقِ  
الْكِبْرِيَاءِ مُنَادِيًا بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ يَا أَهْلَ  
الرِّضْوَانِ دَعُوا كَوْوَسَ الْجِنَانِ وَمَا فِيهِنَّ مِنْ كَوَثَرِ الْحَيَوَانِ  
لِأَنَّ أَهْلَ الْبِهَاءِ دَخَلُوا جَنَّةَ اللَّقَاءِ وَشَرَبُوا رَحِيْقَ  
الْوِصَالِ مِنْ كَأْسِ جَمَالِ رَبِّهِمُ الْعِنِيِّ الْمُتَعَالِ يَا قَلَمُ  
دَعِ ذِكْرَ الْأَنْشَاءِ وَتَوَجَّهْ إِلَى وَجْهِ رَبِّكَ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ

ثُمَّ زَيْنَ الْعَالَمِ بِطِرَازِ الطَّافِ رَبِّكَ سُلْطَانَ الْقِدَمِ  
 لِأَنَّا نَجِدُ عَرَفَ يَوْمٍ فِيهِ تَجَلَّى الْمُقْصُودُ عَلَى مَمَالِكِ  
 الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ بِأَسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَشُمُوسِ الطَّافِ  
 الَّتِي مَا أَطَّلَعَ بِهَا إِلَّا نَفْسُهُ الْمُهِمِّنَةُ عَلَى مَنْ فِي  
 الْأَبْدَاعِ لَا تَنْظُرُ الْخَلْقَ إِلَّا بِعَيْنِ الرَّاقَةِ وَالْوِدَادِ  
 لِأَنَّ رَحْمَتَنَا سَبَقَتْ الْأَشْيَاءَ وَأَحَاطَ فَضْلُنَا الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ  
 وَهَذَا يَوْمٌ فِيهِ يُسْقَى الْمُخْلِصُونَ كَوَثَرَ اللَّقَاءِ وَالْمُفْرَبُونَ  
 سَلْسَبِيلَ الْقُرْبِ وَالْبَقَاءِ وَالْمُوحِدُونَ حَمْرَ  
 الْوِصَالِ فِي هَذَا الْمَالِ الَّذِي فِيهِ يَنْطِقُ لِسَانُ الْعِظَمَةِ وَالْأَجْلَالِ  
 الْمَلِكِ لِنَفْسِي وَأَنَا الْمَالِكُ بِالْأَسْتِحْقَاقِ اجْتَذِبْ

ص ٣٠

الْقُلُوبَ بِنِدَاءِ الْمَحْبُوبِ قُلْ هَذَا لَحْنُ اللَّهِ إِنْ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ  
 وَهَذَا مَطْلَعُ وَحْيِ اللَّهِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ وَهَذَا مَشْرِقُ أَمْرِ  
 اللَّهِ لَوْ أَنْتُمْ تُوقِنُونَ وَهَذَا مَبْدَأُ حُكْمِ اللَّهِ لَوْ أَنْتُمْ  
 تُنْصِفُونَ هَذَا لَهْوُ السَّرِّ الظَّاهِرِ الْمَسْتُورِ لَوْ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ  
 قُلْ يَا مَلَأَ الْأَنْشَاءِ دَعُوا مَا عِنْدَكُمْ بِاسْمِ الْمُهِمِّنِ عَلَى  
 الْأَسْمَاءِ وَتَعَمَّسُوا فِي هَذَا الْبَحْرِ الَّذِي فِيهِ سِتْرٌ لَمَالِي  
 الْحِكْمَةِ وَالتَّبْيَانِ وَتَمَوَّجَ بِاسْمِ الرَّحْمَنِ كَذَلِكَ يُعَلِّمُكُمْ  
 مَنْ عِنْدَهُ أَمْ الْكِتَابِ قَدْ آتَى الْمَحْبُوبُ بِيَدِهِ الْيَمْنَى  
 رَحِيقَ اسْمِهِ الْمَخْتُومِ طُوبَى لِمَنْ أَقْبَلَ وَشَرِبَ وَقَالَ لَكَ  
 الْحَمْدُ يَا مُنْزِلَ الْآيَاتِ تَاللهِ مَا بَقِيَ مِنْ أَمْرِ إِلَّا وَ  
 قَدْ ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَمَا مِنْ نِعْمَةٍ إِلَّا وَقَدْ نَزَلَتْ بِالْفَضْلِ  
 وَمَا مِنْ كَوْتَرٍ إِلَّا وَقَدْ مَاجَ فِي الْكُؤُوبِ وَمَا مِنْ قَدَحٍ  
 إِلَّا وَقَدْ آدَارَهُ الْمَحْبُوبُ أَنْ أَقْبَلُوا وَلَا تَوَقَّفُوا أَقْلًا  
 مِنْ أَنْ طُوبَى لِلَّذِينَ طَارُوا بِأَجْنَحَةِ الْأَنْقِطَاعِ إِلَى مَقَامِ  
 جَعَلَهُ اللَّهُ فَوْقَ الْأَبْدَاعِ وَاسْتَقَامُوا عَلَى الْأَمْرِ عَلَى شَأْنٍ  
 مَا مَنَعَتْهُمْ أَوْهَامُ الْعُلَمَاءِ وَلَا جُنُودُ الْأَفَاقِ يَا قَوْمَ هَلْ  
 مِنْكُمْ مَنْ أَحَدٍ يَدْعُ الْوَرَى مُقْبِلًا إِلَى اللَّهِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ  
 وَيَضَعُ مَا عِنْدَ النَّاسِ بِسُلْطَانِ اسْمِ الْمُهِمِّنِ عَلَى الْأَشْيَاءِ  
 آخِذًا بِيَدِ الْقُوَّةِ مَا أَمْرُهُ مِنْ لَدَى اللَّهِ عَالِمِ السَّرِّ  
 وَالْأَجْهَارِ كَذَلِكَ نَزَلَتْ النُّعْمَةُ وَتَمَّتِ الْحُجَّةُ وَ



أَشْرَقَ الْبُرْهَانُ مِنْ أَفْقِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْفَوْزَ لِمَنْ أَقْبَلَ وَ  
قَالَ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَحْبُوبَ الْعَالَمِينَ وَلَكَ الْحَمْدُ يَا مَقْصُودَ  
الْعَارِفِينَ أَنْ أَفْرَحُوا يَا أَهْلَ اللَّهِ بِذِكْرِ أَيَّامِ فِيهَا ظَهَرَ  
الْفَرْحُ الْأَعْظَمُ بِمَا نَطَقَ لِسَانُ الْقَدَمِ إِذْ خَرَجَ مِنَ الْبَيْتِ  
مُتَوَجِّهًا إِلَى مَقَامٍ فِيهِ تَجَلَّى بِاسْمِهِ الرَّحْمَنِ عَلَيَّ مَنْ  
فِي الْأَمْكَانِ تَالَهُ لَوْ نَذَرْتُ أَسْرَارَ ذَاكَ الْيَوْمِ لِيَنْصَعِقُوا

ص ٣١

مَنْ فِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ الْمُقْتَدِرُ  
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ إِذَا أَخَذَ سُكْرُ حَمْرِ الْآيَاتِ مُظْهِرَ الْبَيِّنَاتِ  
وَخَتَمَ الْبَيَانَ بِذِكْرِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَتَعَالَى الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ  
١٥ - قلم الأمر يقول الملك يومئذ لله لسان القدرة يقول السلطنة  
يومئذ لله ورقاء العماء على غصن البقاء تغن العظمة لله الواحد الجبار  
حمامة الأمر ترن على افنان الرضوان الكرم يومئذ لله الواحد الغفار  
ديك العرش في اجمة القدس يدلع بان الغلبة يومئذ لله الفرد المقتدر  
القهار قلب كل شيء في كل شيء ينادي العفو يومئذ لله الأحد الفرد  
المهيمن الستار روح البهاء فوق الرأس مقام الذي لن يشار بإشارة  
الممكنات ينطق تالله قد ظهر ساذج القدم ذو العظمة و الاقتدار لا اله الا  
هو العزيز المقتدر المتعالى العليم المحيط البصير الخبير المهيمن النوار  
يا ايها العبد الذي اردت رضاء الله و حبه بعد الذي كل انفضوا عن جماله  
الا عده من اولى الابصار فجزاك الله من فضله جزاء حسناً باقياً دائماً  
بما اردته في يوم عمت فيه الانظار ثم اعلم باننا لو تلقى عليك رشحاً  
عماً رش علينا من رشحات ابحر القضاء من اولى الغل والبغضاء لتبكي و  
تنوح في العشي والابكار فيا ليت نجد في الارض من منصف ذى بصر ليعرف

ص ٣٢

ما ظهر في هذا الظهور من سلطنة الله واقتداره ويذكر الناس  
خالصاً لوجه الله بالسّر والاجهار لعل الناس يقومون وينصرون  
هذا المظلوم الذي ابتلى بين يدي هؤلاء الفجار اذاً روح القدس  
ينطق عن ورائي ويقول صرف القول على تصريف آخر لئلا يحزن الذي  
اراد الوجه من وجهك وقل اني ما استنصرت من احد من قبل ولن  
استنصر من بعد بفضل الله وقدرته وانه قد نصرني بالحق اذ كنت

فى العراق و جادل معى كلّ الملل و حفظنى بالحق و اخرجنى عن  
 المدينة بسطان الذى لا ينكره الا كلّ منكر مكار قل انّ جندى  
 توكلّى و حزبى اعتمادى و رايتى حبّى و انيسى ذكر الله الملك  
 المقتدر العزيز المختار و ائتك انت يا ايها السّائر فى حبّ  
 الله قم على امر الله و قل يا قوم لا تشتروا هذا الغلام بزخرف  
 الدّنيا و لا بنعيم الآخرة تالله الحقّ لن يعادل بشعر منه كلّ  
 من فى السّموات و الأرض ايّاكم يا قوم لا تبدّلوه بما عندكم من  
 الدّرهم و الدّينار فاجعلوا حبه بضاعة لأرواحكم فى يوم الذى  
 لن ينفعكم شىء و يضطرب الأركان و يقشعر جلود النّاس و تشخص  
 فيه الأبصار قل يا قوم خافوا عن الله و لا تستكبروا عند ظهوره  
 خرّوا بوجوهكم سجّداً لله ثمّ اذكروه فى آناء اللّيل و اطراف  
 النّهار و ائتك فاشتعل من هذه النّار الملتهبة المشتعلة فى قطب  
 الأمكان على شأن لن يخمدّها بحور الاكوان ثمّ اذكر ربّك لعلّ  
 يتذكّرّن بذكرك عبادنا الغفلاء و يستبشرنّ به الاخياري...

ص ۳۳

۱۶ - بگو ای عباد امروز روز دیگر است لسان دیگر باید تا قابل ثنای  
 مقصود عالم شود و عمل دیگر باید تا مقبول درگاه گردد جميع عالم طالب  
 این یوم بودند که شاید موقّق شوند بآنچه لایق و سزاوار است طوبی  
 از برای نفسی که امورات دنیا او را از مالک الوری منع ننمود غفلت  
 ناس بمقامی رسیده که از خسف مدینه و نسف جبل و شقّ ارض آگاه نشده و  
 نمیشوند اشارات و علامات کتب ظاهر و در هر حین صحیحه مرتفع معذک جميع  
 از خمر غفلت مدهوشند الا من شاء الله هر روز ارض در بلاى جدیدی  
 مشاهده میشود و آناً فآناً در ترايد است از حین نزول سورة رئیس تا  
 این یوم نه ارض بسکون فائز است و نه عباد باطمینان مزین گاهی مجادله  
 گاهی محاربه گاهی امراض مزمنه مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیک بیأس  
 است چه که طیب ممنوع و متطبّب مقبول و مشغول ...  
 غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده سوف بیرون ما عملوا  
 فى ایام الله کذلک ینبّئک الخبیر من لدن مقتدر قدیر ...

ص ۳۴

۱۷ - و التّبأ العظیم قد اتى الرّحمن بسطان مبین و وضع المیزان و

حشر من على الأرض اجمعين قد نفخ فى الصّور اذا سكّرت الأبصار  
واضطرب من فى السّموات و الأرضين الّا من اخذته نفحات الآيات  
وانقطع عن العالمين هذا يوم فيه تحدّث الأرض بما فيها و  
المجرمون ائقالها لو كنتم من العارفين و انشقّ قمر الوهم و ات  
السّماء بدخان مبين نرى الناس صرعى من خشية ربّك المقتدر  
القدير نادى المناد و انقعدت اعجاز النفوس ذلك قهراً شديد أنّ  
اصحاب الشّمال فى زفرة و شهيق و اصحاب اليمين فى مقام كريم  
يشربون خمر الحيوان من ايدى الرّحمن الا أنّهم من الفائزين قد  
رجّت الأرض و مرّت الجبال و نرى الملكة مردفين اخذ السّكر أكثر  
العباد نرى فى وجوههم آثار القهر كذلك حشرنا المجرمين يهرعون الى  
الطاغوت قل لا عاصم اليوم من امر الله هذا يوم عظيم نريهم  
الذين اضلّاهم ينظرون اليهما و لا يشعرون قد سكّرت ابصارهم و هم  
قوم عمون حجّتهم مفتريات انفسهم و أنّها داخضة عند الله المهيمن  
القيوم قد نزع الشّيطان فى صدورهم و هم اليوم فى عذاب غير مردود  
يسرعون الى الأشرار بكتاب الفجّار كذلك يعملون قل طويت السّماء  
و الارض فى قبضته و المجرمون أخذوا بناصيتهم و لا يفقهون يشربون الصّديد و لا يعرفون

ص ٣٥

قل قد اتت الصّيحة و خرج النّاس من الاجداث و هم قيام ينظرون و  
منهم مسرع الى شطر الرّحمن و منهم مكبّ على وجهه فى النّار و  
منهم متحيرون قد نزلت الايات و هم عنها معرضون و اتى البرهان  
و هم عنه غافلون اذا رأوا وجه الرّحمن سيّئت وجوههم و هم يلعبون  
يهبطون الى النّار و يحسبون أنّها نور فتعالى الله عمّا يظنون  
قل لو تفرحون او تتميرون من الغيظ قد شقت السّماء و اتى الله  
بسلطان مبين تنطق الأشياء كلّها الملك لله المقتدر العليم  
الحكيم اعلم أنّا فى سجن عظيم و احاطتنا جنود الظّلم بما اكتسبت  
ايدى المشركين ولكنّ الغلام فى بهجة لا يعادلها ما فى الأرض  
كلّها تالله فى سبيل الله لا يحزنه ضرّ الذين ظلموا و لا سطوة  
المنكرين قل إنّ البلاء افق لهذا الأمر و منه اشرقت شمس الفضل  
بضياء لا تمنعه سبحات الاوهام و لا ظنون المعتدين اتبع مولىك  
ثمّ ذكّر العباد كما أنّه يذكرك تحت السيف و ما منعه نعاق الغافلين ...  
انشر نفحات ربّك فى الاطراف و لا توقّف فى امره اقلّ من أنّ

سوف يأتي نصره ربك الغفور الكريم ...

ص ٣٦

١٨ - قل انا انزلنا من جهة العرش ماء البياض لينبت به من قلوبكم نباتات الحكمة والتبيان افلا تشكرون ان الذين استنكفوا عن عبادة ربهم اولئك قوم مدحضون واذا تتلى عليهم الآيات يصرون مستكبرين ويصرون على الحنث ولا يشعرون والذين كفروا اولئك في ظل من يحموم قد اتت الساعة وهم يلعبون قد اخذوا بناصيتهم ولا يعرفون قد وقعت الواقعة وهم عنها يفرون وجاءت الحاققة وهم عنها معرضون هذا يوم يهرب فيه كل مرء من نفسه وكيف ذوى القربى لو انتم تفقهون قل تالله قد نفخ فى الصور ونرى الناس هم منصعقون وصاح الصائح ونادى المناد الملك لله المقتدر المهيمن القيوم هذا يوم فيه شاخصت الأبصار وفتح من فى الأرض الا من شاء ربك العليم الحكيم قد اسودت الوجوه الا من اتى الرحمن بقلب منير قد سكرت ابصار الذين كفروا عن النظر الى الله العزيز الحميد قل اما قرئتم القرآن فاقرئوا لعل تجدون الحق انه لصراط مستقيم هذا صراط الله لمن فى السموات والأرضين ان نسيتم القرآن ليس البيان عنكم ببعيد انه بين ايديكم ان اقرئوه لعل لا ترتكبوا ما ينوح به المرسلون قوموا من الاجداث الى متى ترقدون هذه نفخة اخرى الى من تنظرون هذا ربكم الرحمن وانتم تجحدون قد زلزلت الأرض واخرجت اثقالها فانتم تنكرون قل اما ترون الجبال كالعهن والقوم من سطوة الأمر مضطربون تلك

ص ٣٧

بيوتهم خاوية على عروشها وهم جند مغرقون هذا يوم فيه اتى الرحمن على ظلال العرفان بسطان مشهود انه لهو الشاهد على الاعمال وانه لهو المشهود لو انتم تعرفون قد انفطرت سماء الاديان وانشقت ارض العرفان والملئكة منزلون قل هذا يوم التغابن الى من تهربون قد مرت الجبال وطويت السماء و الأرض فى قبضته لو انتم تعلمون هل لأحد من عاصم لا فونفسه الرحمن الا الله المقتدر العزيز المنان قد وضعت كل ذات حمل حملها ونرى الناس سكارى فى هذا اليوم الذى فيه اجتمع الأنس و

الجان قل أ فى الله شكّ ها أنّه قد اتى عن مطلع الفضل بقدرة و سلطان ام فى آياته ان افتحو الأبصار انّ هذا لهو البرهان قد ازلت الجنة عن اليمين و سعرت الجحيم و تلك هى التيران ان ادخلوا الجنة رحمة من عندنا و اشربوا فيها خمر الحيوان من يد الرحمن هنيئا لكم يا اهل البهآء تالله انتم الفائزون هذا ما فاز به المقربون و أنّه لمآء مسكوب الذى وُعدتم به فى الفرقان ثمّ فى البيان جزآء من ربكم الرحمن طوبى للشاريين ان يا عبد الناظر ان اشكر الله بما نزل لك فى السّجن هذا اللّوح لتذكّر الناس بايام ربك العزيز العليم كذلك اسّسنا لك بنيان الايمان من ماء الحكمة و البيان و هذا ماء الذى كان مستوى على عرش ربك الرحمن و كان عرشه على الماء فكّر لتعرف و قل الحمد لله رب العالمين

ص ۳۸

۱۹ - و براولى العلم و افنده منيره واضح است كه غيب هويّه و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر و اصفی و ادراك هر مدركى لم يزل در ذات خود غيب بوده و هست و لايزال بكينونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار و هو اللطيف الخبير ... و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممكنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت واسعہ " سبقت رحمته كلّ شيء و وسعت رحمته كلّ شيء " جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاكل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیه و این مرایای قدسیّه و مطالع هويّه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت مینمایند مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لايزالی ... و این هیاكل قدسیّه مرایای اولیّه ازلیّه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب و از كلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و وجود و کرم

ص ۳۹

و جميع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است و این صفات مختصّ بعضی دون بعضی نبوده و نیست بلکه جميع انبیای مقربین و اصفیای مقدّسین باین صفات موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهورا و اعظم نوراً ظاهر میشوند چنانچه میفرماید تلك الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض پس معلوم و محقّق شد که محلّ ظهور و بروز جميع این صفات عالیّه و اسمای غیر متناهیّه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیه و معادن اسماء ربویه شود لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جميع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند ...

۲۰ - قل انّ الغیب لم یکن له من هیکل لیظهر به انه لم یزل کان مقدّساً عمّا یذکر ویصر انه لبالمنظر الاکبر ینطق اتی انا الله لا اله الا انا العلیم الحکیم قد اظهرت نفسی و مطلع آیاتی و به انطقت کلّ شیء علی انه لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الخبیر انّ الغیب یعرف بنفس الظهور و الظهور بکینونته لبرهان الاعظم بین الأمم ...

ص ۴۰

۲۱ - ای سلمان سبیل کلّ بذات قدّم مسدود بوده و طریق کلّ مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ الله و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات الله و من اقربهم فقد اقرب الله و من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله و من کفر بهم فقد کفر بالله و هم صراط الله بین السموات و الأرض و میزان الله فی ملکوت الأمر و الخلق و هم ظهور الله و حججه بین عباده و دلائله بین بریته ...

ص ۴۱

۲۲ - حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر میشوند چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل میگردند و جميع بر امر مبرم ربّانی قیام میفرمایند لهذا حکم

یک نفس و یک ذات را دارند چه جمیع از کأس محبت الهی شاربند و از اثمار شجره توحید مرزوق و این مظاهر حق را دو مقام مقرر است یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرماید: (۱)

"لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ" زیرا که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت میدهند و کل بخلع نبوت فائزند و برداء مکرمت مفتخر اینست که نقطه فرقان میفرماید "أَمَّا النَّبِيُّونَ فَاَنَا" و همچنین میفرماید "منم آدم اول و نوح و موسی و عیسی" و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیه و مخازن لثالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدس از حجابات کثرت و عوارضات تعدد است اینست که میفرماید: (۲)

"وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ" و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین و سراجهای یقین فرمودند:

"اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد" باری معلوم و محقق آنجناب بوده

---

(۱) - سورة البقرة - آیه ۲۸۵ (۲) - سورة القمر - آیه ۵۰

ص ۴۲

که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمایص مختلفه ظاهر شدند و اگر بنظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر اینست اتحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید من رجوع کلّ انبیاء هستم صادق است و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل ...

مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است در این مقام هر کدام را هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمى موسوم و بوصفی موصوف و بامری بدیع و شرعی جدید مأمورند چنانچه میفرماید: (۱) "تِلْكَ أَرْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى

ابن مريم البيئات وأيدناه بروح القدس "

نظر باختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر میشود و آلا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند اینست که در کلمات مختلفه آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل میشوند باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقاماتست اینست که در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بحت بر آن جواهر وجود شده و میشود زیرا که

(۱) - سورة البقرة - آیه ۲۵۳

ص ۴۳

جمیع بر عرش ظهور الله ساکنند و بر کرسی بطون الله واقف یعنی ظهور الله بظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر چنانچه نعمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شد و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای باتّ از ایشان ظاهر است چنانچه میفرماید " انّی عبد الله و ما انا الا بشر مثلکم "

... و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه " انّی انا الله " حق است و ربیبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر اینست که میفرماید: (۱) " و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى " و همچنین: (۲) " انّ الذین یبایعونک انما یبایعون الله " و اگر نغمه " انّی رسول الله " برآرند این نیز صحیح است و شکی در آن نه چنانچه میفرماید (۳) " ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله " و در این مقام همه مُرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای " انا خاتم النبیین " برآرند آنهم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدیّت و ختمیّت و اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السّوارج



ازلیند و همچنین اگر بفرمایند " نحن عباد الله " این نیز ثابت و  
ظاهر است چنانچه بظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده اند احدی را  
یارای آن نه که به آن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود اینست که  
از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء

---

(۱) - سورة الانفال - آیه ۱۷ (۲-) سورة الفتح - آیه ۱۰ (۳) - سورة الاحزاب - آیه ۴۰

ص ۴۴

بمعارج معانی سلطان حقیقی اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد اگر  
درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده  
نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم  
صرف دانسته اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده اند زیرا که مطلق  
ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا  
چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان بغیر ذکر جانان  
مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر  
نغمه او شنود و یا رجل در غیر سیل او مشی نماید ...  
... باری نظر باین مقام ذکر ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر  
شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام باقتضای  
آن ذکری فرمودند و همه را نسبت بخود داده اند از عالم امر الی عالم  
خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند  
و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و  
ولایت و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه در آن نیست پس باید  
تفکر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات  
اقوال مظاهر غیبیه و مطالع قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد ...

ص ۴۵

۲۳ - در قرون اولی تفکر نما هر هنگام که آفتاب عنایت الهی  
از افق ظهور طالع شد ناس بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که  
پیشوای خلق بودند لم یزل و لایزال ناس را از توجه ببحر اعظم منع  
مینمودند خلیل زمان را بفتوای علمای عصر بنار انداختند و کلیم را  
بکذب و افترا نسبت دادند در روح تفکر نما مع آنکه بکمال رأفت و  
شفقت ظاهر شد بشانی بر ضد آن جوهر وجود و مالک غیب و شهود قیام  
نمودند که مقرر سکون از برای خود نیافت در هر یوم بشری توجه

فرمود و در محلی ساکن شد در خاتم انبیاء روح ما سواه فداه نظر  
 نما که بعد از القای کلمه مبارکه توحید از علمای اصنام و یهود  
 بر آن سلطان وجود چه وارد شد لعمری ینوح القلم و یصیح الأشياء  
 بما ورد علیه من الذین نقضوا میثاق الله و عهده و انکروا  
 برهانه و جادلوا بآیاته کذلک نقض لک ما قضی من قبل لتکون من  
 العارفين مظلومیّت انبیا و اصفیا و اولیای الهی را استماع نمودی  
 تفکر نما که سبب چه بود و علت چه در هیچ عهد و عصری انبیاء از  
 شماتت اعداء و ظلم اشقیاء و اعراض علماء که در لباس زهد و تقوی  
 ظاهر بودند آسودگی نیافتند در لیالی و ایام ببلائی مبتلا  
 بودند که جز علم حق جلّ جلاله احصا ننموده و نخواهد نمود حال در  
 این مظلوم ملاحظه کن مع آنکه بآیات بیّنات ظاهر شده و آنچه در ارض  
 واقع گشته از قبل بکمال تصریح خبر داده و مع آنکه از اهل علم نبوده و بمدارس نرفته

ص ۴۶

و مباحث ندیده فنون و علوم ربّانیّه بمثابه غیث هاطل ما بین عباد  
 نازل و جاری شده چگونه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اکثر ایام  
 در دست اعداء مبتلا و در آخر بظلم مبین در این سجن عظیم ساکن  
 انشاء الله ببصر حدید و قلب منیر در آنچه از قبل و بعد ظاهر  
 شده نظر نمائی و تفکر کنی تا آگاه شوی بر آنچه الیوم اکثر خلق  
 از آن غافلند انشاء الله از نفحات ایام الهی محروم نمائی و  
 از فیوضات نامتناهیّه ممنوع نشوی از عنایت حق از بحر اعظم که  
 الیوم باسم مالک قدم در عالم ظاهر است بیاشامی و بر امر الله  
 مثل جبل ثابت و راسخ و مستقیم مانی قل سبحانک یا من اعترف  
 الاولیاء بعجزهم عند ظهورات قدرتک و اقرّ الاصفیاء بفنائهم لدی  
 بروزات انوار شمس بقائک اسئلک بالاسم الذی به فتح باب السّماء  
 و انجذب الملائع الاعلی بان تؤیدنی علی خدمتک فی ایامک و  
 توقّنی علی العمل بما امرتنی به فی کتابک ای ربّ انت تعلم ما  
 عندی و لا اعلم ما عندک انک انت العلیم الخبیر.

۲۴ - ... ایاکم یا ملاً التوحید لا تفرّقوا فی مظاهر امر الله و لا

فیما نزل علیهم من الآیات و هذا حق التوحید ان انتم لمن  
 الموقنین و کذلک فی افعالهم و اعمالهم و کلاً ظهر من عندهم و  
 یظهر من لدنهم کلّ من عند الله و کلّ بامرہ عاملین و من فرق

بینهم و بین کلماتهم و ما نزل علیهم اوفی احوالهم و افعالهم فی  
اقل ممّا یحصی لقد اشرك بالله و آیاته و برسله و كان من المشركین ...

ص ۴۷

۲۵ - ... شکی نبوده و نیست که ایام مظاهر حق جلّ جلاله بحق منسوب  
و در مقامی بایام الله مذکور و لکن این یوم غیر ایام است از  
ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود ...

۲۶ - حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ  
بی مثالی را سزااست که لم یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال  
متعالی از وصف ما سوی خواهد بود احدی بسماوات ذکرش کما هو ینبغی  
ارتقاء نجسته و نفسی بمعارج و صفش علی ما هو علیه عروج ننموده و  
از هر شأنی از شئونات عزّ احدیتش تجلیات قدس لا نهاییه مشهود  
گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لا بدایه ملحوظ  
آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت او که جمیع آنچه در  
آسمانها و زمین است نزد ادنی تجلی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار  
مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جمیع آنچه خلق شده از اوّل لا  
اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آیه آن عاجز و قاصر بوده و  
خواهد بود هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات  
در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان موجی از طمطمای رحمت بی زوالش جمیع  
ممکنات را بطراز عزّ هستی مزین نموده و نفعه از

ص ۴۸

نفحات رضوان بی مثالش تمام موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرم  
داشته و بر شحّه مطفحه از مقام بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لا  
نهاییه بما لا نهاییه را از عدم محض بعرضه وجود آورده لم یزل  
بدایع جودش را تعطیل اخذ ننموده و لا یزال ظهورات فیض فضلش را  
وقوف ندیده از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق  
خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلیات  
ظهورات فطرتهای بدیع خود خلق را جدید فرموده تا جمیع آنچه در  
سماوات و ارضینند چه از آیات عزّ آفاقیه و چه از ظهورات قدس  
انفسیه از باده رحمت خمخانه عزّ احدیتش محروم نمانند و از  
رشحات فیوضات سبحان مکرمتش مایوس نگردند چقدر محیط است بدایع فضل

بی منتهايش که جميع آفرينش را احاطه نموده بر مقامی که ذره در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است بشنای نفس او و مدلل است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جميع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست ترين خلق او را علی ما هو علیه نمایند جميع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت و آن ذات غیب لا یدرک عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جميع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب لم یزل بعلو تقدیس و تنزیه در مکنن ذات مقدّس خود بوده و لا یزال بسمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود متعارجان

ص ۴۹

سماء قرب عرفانش جز بسر منزل حیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده اند چقدر متحیر است این ذره لا شیء از تعمق در غمرات لجهّ قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگویم ببصر در آئی بصر خود را نبیند چگونه تو را بیند و اگر گویم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشده چگونه ترا عارف شود اگر گویم معرفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده و اگر بگویم غیر معرفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غیر معروف مانی اگر چه لم یزل ابواب فضل و وصل و لقایت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بيمثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتم اقوم شهادت میدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غیر مقدّس بوده و بساط اجلال اُنست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود . بکینونت خود معرفی و بذاتیت خود موصوف و چقدر از هیاکل عزّ احدیه که در بیداء هجر و فراق جان باخته اند و چه مقدار از ارواح قدس صمدیه که در صحرای شهود مبهوت گشته اند بسا عشاق با کمال طلب و اشتیاق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسیار از احرار که برجای وصال جان داده اند نه ناله و حنین عاشقین بساحت قدست رسد و نه صیحه و ندبه قاصدین و مشتاقین بمقام قربت در آید ...

۲۷ - جواهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط حضرت سلطان بیمثال و ملیک ذو الجلالی است که حقایق ممکنات و دقایق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود و از ذلت بعد و فنا نجات داده بملکوت عزت و بقا مشرف نمود و این نبود مگر بصرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابلیت و استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت کون و انوجد نیاید و بعد از خلق کل ممکنات و ایجاد موجودات بتجلی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلایق برای معرفت و محبت خود که علت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود ...

زیرا کینونت و حقیقت هر شیء را باسمى از اسماء تجلی نمود و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کل اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و باین فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود و لکن این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوبست چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است و تابش درخشش آفتاب جهانتاب در مرایا و مجالی که از زنگ و غبار شئون بشری تیره و مظلم گشته مخفی و مهجور است حال این شمع و سراج را افروزنده باید و این مرایا و مجالی را صیقل دهنده شاید

و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود هرگز سراج نیفرورد و تا آینه از زنگ و غبار ممتاز نگردد صورت و مثال و تجلی و اشراق شمس بی امس در او منطبق نشود و چون مابین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن بهیچوجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت سازجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفه ربانی و دقیقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید یک مقام حقیقت که مقام لا ینطق الا عن الله ربه است که در حدیث میفرماید " لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا و هو هو " و همچنین " قف یا محمد انت الحبيب

وانت المحبوب " و همچنين مي فرمايد : " لا فرق بينك وبينهم الا اثمهم عبادك " و مقام ديگر مقام بشريت است كه مي فرمايد : " ما انا الا بشر مثلكم " و " قل سبحان ربّي هل كنتُ الا بشراً رسولاً " و اين كينونات مجردة و حقايق منيره و سائط فيض كليّه اند و بهدايت كبرى و ربوبيّت عظمى مبعوث شوند كه تا قلوب مشتاقين و حقايق صافين را بالهامات غيبه و فيوضات لا ربيبه و نسائم قدسيه از كدورات عوالم ملكيه ساذج و منير گردانند و افنده مقررين را از زنگار حدود پاك و منزّه فرمايند تا وديعه الهيه كه در حقايق مستور و مخفى گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نوراني از فجر آلهي سر برآرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افنده برافزارد و از اين كلمات و اشارات معلوم و ثابت شده كه لا بُد در عالم ملك و ملكوت بايد كينونت و حقيقتي ظاهر گردد كه واسطه

ص ۵۲

فيض كليّه مظهر اسم الوهيت و ربوبيّت باشد تا جميع ناس در ظلّ تربيت آن آفتاب حقيقت تربيت گردند تا باين مقام و رتبه كه در حقايق ايشان مستودع است مشرف و فائز شوند اينست كه در جميع اعهاد و ازمان انبياء و اولياء با قوت ربّاني و قدرت صمداني در ميان ناس ظاهر گشته و عقل سليم هرگز راضي نشود كه نظر بعضي كلمات كه معاني آن را ادراك نموده اين باب هدايت را مسدود انگارد و از براي اين شمس و انوار ابتدا و انتهائي تعقل نمايد زيرا فيضي اعظم از اين فيض كليّه نبوده و رحمتي اكبر از اين رحمت منبسطه الهيه نخواهد بود و شكّي نيست كه اگر در يك آن عنایت و فيض او از عالم منقطع شود البتّه معدوم گردد لهذا لم يزل ابواب رحمت حق بر وجه كون و امكان مفتوح بوده و لا يزال امطار عنایت و مكرمت از غمام حقيقت بر اراضي قابليات و حقايق و اعيان متراكم و مفيض خواهد بود اينست سنت خدا من الازل الى الأبد ...

۲۸ - طوبى ل نفس قام على خدمة امرى و نطق بشنائى الجميل خذ كتابى بقوتى و تمسك بما فيه من اوامر ربك الامر الحكيم يا محمد اعمال و اقوال حزب شيعه عوالم روح و ريحان را تغيير داده و مكدر نموده در اول ايام كه باسم سيد انام متمسك بودند هر يوم نصرى ظاهر و فتحي باهر و چون از مولاي حقيقي و نور الهى و توحيد معنوى

ص ۵۳

و عزّت بذلت و جرأت بخوف تبدیل شد تا آنکه امر بمقامی رسید که مشاهده نموده و مینمایند از برای نقطه توحید شریکهای متعدده ترتیب دادند و عمل نمودند آنچه را که در یوم قیام حائل شد ما بین آن حزب و عرفان حق جلّ جلاله امید آنکه از بعد خود را از اوهام و ظنون حفظ نمایند و بتوحید حقیقی فائز شوند هیکل ظهور قائم مقام حق بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کیف یثبت تقدیس ذاته تعالی عن الشبه و تنزیه کینونته عن المثل فکّر فیما انزلناه بالحق و کن من العارفين ...

۲۹ - مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود چنانچه

در جمیع کتب الهیه و صحف متقنه ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصد اعلی مذکور و واضح است و هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیّت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنان است فائز گردید و بمقام قاب قوسین که ورای سدره منتهی است وارد شد و آلا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگر چه در ظاهر بر آکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس باشد بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی بیمین قرب و لقا رساند لو شاء الله لیکون الناس ائمة واحدة ولكن مقصود صعود انفس طیبه و جواهر مجرّده است

ص ۵۴

که بفطرت اصلیه خود به شاطی بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذو الجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قُدر الامر من قلم عزّ منیر ...

و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل باسباب قدرت ظاهریّه و غلبه ملکیه همین شئونات فصل و تمیز بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماید بلکه جمیع موجودات از مشاهده انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند دیگر در این مقام مقبل الی الله از معرض بالله منفصل نگردد چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته ...

اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و تجلی منیع چون جمال  
 لایزال و طلعت بیمثال را در لباس ظاهر ملکیت مثل سایر ناس  
 مشاهده مینمودند بدین جهت محتجب گشتند و غفلت نموده بآن سدره  
 قرب تقرّب نمی جستند بلکه در صدد دفع و قلع و قمع مقبلین الی  
 الله برآمده چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع  
 گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبای الهی از بلاد  
 توانند سراج قدرت ربّانی را بیفسرند و شمس صمدانی را از نور  
 باز دارند غافل از اینکه جمیع این بلایا بمنزله دهن است برای  
 اشتعال این مصباح کذلک یبدّل الله ما یشاء و آتیه علی کلّ شیء قدیر ...  
 در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حقیقی را ملاحظه  
 فرما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر پاک و مقدّس  
 فرمائید که عن قریب حق را محیط بر جمیع و غالب بر کلّ خواهید  
 دید و دون آن را مفقود و لا شیء محض ملاحظه خواهید فرمود  
 اگر چه بحمد الله حق و مظاهر او همیشه در

ص ۵۵

علوّ ارتفاع و سمو امتناع خود بوده بلکه علوّ و سمو بقول او  
 خلق شده لو انتم ببصر هذا الغلام تنظرون ...  
 ۳۰ - شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب له الجود و  
 الفضل يعطى من يشاء ما يشاء و آتیه لهو القادر المقننر المهیمن  
 القیوم قل انا امانا بالذی ظهر باسم علی من لدن سلطان حق  
 محمود و بالذی یأتی فی المستغاث و بالذی یأتی بعده الی آخر  
 الذی لا آخر له و ما نشهد فی ظهورهم الا ظهور الله و فی  
 بطونهم الا بطونه ان انتم تعرفون و کلّهم مرایا الله بحیث لا  
 یری فیهم الا نفس الله و جماله و عزّ الله و بهائه لو  
 انتم تعقلون و ما سوییهم مرایاهم و هم مرایا الاولیّه ان انتم  
 تفقهون ما سبقهم احد فی شیء و هم یسبقون قل لن ینتهی مرایا  
 القدم و کذلک مرایا جمالهم لأن فیض الله لن ینقطع و هذا صدق غیر مکذوب ...  
 ۳۱ - فانظر بطرف البدء فیما نظرت الی آدم الاولی ثم من بعده  
 الی ان یصل الأمر الی علی قبل نبیل قل تالله کلّهم قد جائوا عن  
 مشرق الأمر بکتاب و صحیفه و لوح عظیم و اوتوا کلّ واحد



منهم على ما قدر لهم وهذا من فضلنا عليهم ان انتم من العارفين ...  
 حتى اذا بلغ الامر الى وجهه العزيز المقدس المتعالى  
 المنير اذا احتجب نفسه فى ألف حجاب لئلا يعرفه من احد بعد  
 الذى كان ينزل عليه الآيات من كل الجهات وما احصاها احد  
 الا الله ربك ورب العالمين فلما تم الميقات السترا اذا  
 اظهرنا عن خلف ألف ألف حجاب من التور نوراً من انوار وجهه  
 الغلام اقل من سم الابرة اذا انصعقت اهل ملاء العالمين ثم  
 سجدت وجوه المقرّبين وظهر بشأن ما ظهر مثله فى الابداع بحيث  
 قام بنفسه بين السموات والأرضين ...

۳۲ - ... وما سمعت فى خليل الرحمن انه حق لا ريب فيه مأمور  
 شدن بذبح اسمعيل تا آنكه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر

الله بين ما سواه و مقصود از ذبح او هم فدائى بود از براى  
 عصيان و خطاهاى من على الأرض چنانچه عيسى ابن مريم هم اين مقام  
 را از حق جلّ و عزّ خواستند و همچنين رسول الله حسين را فدا  
 نمودند احدى اطلاع بر عنايات خفيّه حق و رحمت محيطه او نداشته و  
 ندارد نظر بعصيان اهل عالم و خطاهاى واقعه در آن و مصيبات وارده  
 بر اصفيا و اوليا جميع مستحق هلاکت بوده و هستند ولكن الطاف  
 مكنونه الهية بسببى از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و  
 ميفرمايد تفكر لتعرف و كن من الثابتين ...

۳۳ - ولكن قدرنا ظهور الكلمة و ما قدر فيها بين العباد على مقادير  
 التى قدرت من لدن عليهم حكيم و جعلنا حجاب و جهها نفسها وكذلك  
 كنا قادرين و انها لو تجلى على العباد بما فيها لن يحملتها  
 احد بل يفرّ عنها كل من فى السموات و الأرضين فانظر الى ما  
 نزل على محمد رسول الله و انه حين النزول قدر له كنوز  
 المعانى على ما ينبغى له من لدن مقتدر قدير ولكن الناس ما  
 عرفوا منه الا على مراتبهم و مقاماتهم وكذلك انه ما كشف لهم  
 وجه الحكمة الا قدر حملهم و طاقتهم فلما بلغ الناس الى البلوغ

تجلى عليهم بما فيه فى سنة الستين حين الذى ظهر جمال القدم باسم على قبل نبيل ...  
 ۳۴ - سپاس و ستايش خداوندى را سزاوار كه آفرينش را بتوانائى خود از

برهنگی نابودی رهائی داد و بپوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر  
پاک مردم را از میان آفریدگان برگزید و او را بپوشش بزرگی آرایش  
فرمود هر که زنگ خواهش از آئینه دل زدود سزاوار این پوشش یزدانی  
شد و خود را از برهنگی نادانی رهائی داد این پوشش تن و جان مردمان را بزرگترین

ص ۵۸

مایه آسایش و پرورش است خوشا روز آنکه بیاری خداوند یکتا از  
آلایش گیتی و آنچه در او است رهائی یافت و در سایه درخت دانائی  
بیاسود آوای هزارستان که بر شاخسار دوستی سریان است بگوش  
دوستان رسید پس فرمان شد که این بنده بپاسخ برخی از پرسش ها لب  
گشاید و آنچه از رازها که نگارش آن شاید آشکار نماید در آن نامه  
دلپسند نگارش رفته بود که کدام از کیش آوران بر دیگری برتری دارد  
در این جا خداوند یگانه میفرماید میان پیمبران جدائی نهنیم چون  
خواست همه یکی است و راز همگی یکسان جدائی و برتری میان ایشان  
روا نه پیمبر راستگو خود را بنام پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی  
بنهان این گفتار پی نبرد بگفته های ناشایسته پردازد دانای بینا  
را از گفته او لغزش پدیدار نشود اگر چه پیدایش ایشان در جهان  
یکسان نه و هر یک رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خردی  
و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی  
بنمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچ گاهی او را کاهش و نیستی نه  
پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار  
شایسته اینگونه رفتار است چه هر گاه که خداوند بمانند پیمبری را  
بسوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار  
شد خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود نخستین رهانیدن  
مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی دویم آسایش  
ایشان و شناختن و دانستن راههای آن پیمبران چون پزشکانند که  
به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته اند تا بدرمان

ص ۵۹

یگانگی بیماری بیگانگی را چاره نمایند در کردار و رفتار پزشک جای  
گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و  
هرگز مرغ بینش مردمان زمین بفراز آسمان دانش او نرسد پس اگر

رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نبیند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و همچنین پیمبران یزدان هر گاه که جهان را بخورشید تابان دانش درخشان نمودند بهر چه سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند یکتا خواندند و آنها را از تیرگی نادانی بروشنائی دانائی راه نمودند پس باید دیده مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشد چه که همگی را خواست یکی بوده و آن راهنمایی گمگشتگان و آسودگی درماندگان است ...

مردمان را بیماری فرا گرفته بکشید تا آنها را به آن درمان که ساخته دست توانای پزشک یزدان است رهائی دهید .

باز در چگونگی کیش ها نگارش رفته بود خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته اند چنانکه او را پوشش باید کالبد گیتی را هم پوشش داد و دانش شاید پس کیش یزدان جامه اوست هر گاه کهنه شود بجامه تازه او را بیاراید هر گاهی را روش جداگانه سزاوار همیشه کیش یزدانی به آنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار دیگر در گفته های آئین داران گذشته نگاشته بودند دانش ستوده از این گفتارهای بیهوده دوری جوید آفریننده یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همه آفریدگان بزرگی داده پس بلندی و پستی و بیشی و کمی بسته بکوشش اوست

ص ۶۰

هر که بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم که از زمین دل بیاری باری ژاله بخشش لاله دانش بروید و مردم را از تیرگی آرایش بشوید ...

۳۵ - تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور مظاهر رحمن اهل امکان دوری میجستند و بر اعراض و اعتراض قیام مینمودند اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع بشریه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده ولکن حجبات اوهام انام را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عز صمدانیه منع نموده و مینماید چه که در آن ایام حق به آنچه خود اراده فرموده ظاهر میشود نه باراده ناس چنانچه فرموده " أفکلما جاءکم رسولٌ بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون "

البته اگر باوهام ناس در ازمنه خالیه و اعصار ماضیه ظاهر میشدند احدی آن نفوس مقدسه را انکار نمینمود مع آنکه کلّ در لیالی و

ایام بذکر حق مشغول بودند و در معابد بعبادت قائم مع ذلک از مطالع آیات ربّانیّه و مظاهر بیّنات رحمانیّه بی نصیب بودند چنانچه در کتب مسطور است و آنجناب بر بعضی مّطالعند مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حتّان که اعلم علمای عصر بود و همچنین قیافا که افضی القضاة بود حکم بر کفر نمودند و فتوای قتل دادند و همچنین در ظهور رسول روح ما سواه فداه علمای مکه و مدینه در سنین

ص ۶۱

اولیّه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که ابدأ اهل علم نبودند بایمان فائز شدند قدری تفکّر فرمائید بلال حبشی که کلمه از علم نخوانده بود بسماء ایمان و ایقان ارتقاء نمود و عبدالله اُبی که از علماء بود بنفاق برخاست راعی غم بنفحات آیات بمقرّ دوست پی برد و بمالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتّی یصیر اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و مضمون این فقره در اکثر کتب الهیّه و بیانات انبیا و اصفیا بوده برآستی میگویم امر بشأنی عظیم است که پدر از پسر و پسر از پدر فرار مینماید در حضرت نوح و کنعان مشاهده کنید انشاء الله باید در این ایام روحانی از نسائم سبحانی و فیوضات ربیع رحمانی محروم نمائید باسم معلوم منقطعاً عن العلوم برخیزید و ندا فرمائید قسم به آفتاب افق امر در آن حین فُرات علوم الهیّه را از قلب جاری مشاهده نمائید و انوار حکمت ربّانیه را بی پرده بیابید اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری و در سیل دوست انفاق نمائی این بسی واضح است که این عبد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شئون ظاهره خارج است چنانچه در سجن اعظم غریب و مظلوم افتاده و از دست اعداء خلاصی نیافته و نخواهد یافت لذا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید ناس از حجبات نفس و هوئی پاک شوند و بعرفان حق که اعلی المقام است فائز گردند لا یضرّنی اعراضهم ولا ینفعنی اقبالهم انّما ندعوهم لوجه الله انه لغنی عن العالمین ...

ص ۶۲

٣٦ - ... اعلم بانّ الابن حِينَ الَّذِي اسلم الرّوح قد بكت الاشياء كلّها ولكن بانفاقه روحه قد استعدّ كلّ شيء كما تشهد و ترى فى الخلائق اجمعين كلّ حكيم ظهرت منه الحكمة وكلّ عالم فصلت منه العلوم وكلّ صانع ظهرت منه الصّنائع وكلّ سلطان ظهرت منه القدرة كلّها من تأييد روحه المتعالى المتصرّف المنير ونشهد بانّه حين الَّذِي اتى فى العالم تجلّى على الممكنات وبه طهر كلّ ابرص عن داء الجهل والعمى وبرء كلّ سقيم عن سقم الغفلة والهوى وفتحت عين كلّ عمي وتزكّت كلّ نفس من لدن مقتدر قدير و فى مقام تطلق البرص على كلّ ما يحتجب به العبد عن عرفان ربّه و الَّذِي احتجب انّه ابرص ولا يذكر فى ملكوت الله العزيز الحميد و انا نشهد بانّ من كلمة الله طهر كلّ ابرص وبرء كلّ عليل و طاب كلّ مريض و انّه لمطهر العالم طوبى لمن اقبل اليه بوجه مُنير...

٣٧ - طوبى لمن اقر بالله و آياته و اعترف بانّه لا

يسئل عمّا يفعل هذه كلمة قد جعلها الله طراز العقائد و اصلها و بها يقبل عمل العاملين اجعلوا هذه الكلمة نصب عيونكم لئلا تزلّكم اشارات المعرضين لو يحلّ ما حرّم فى ازل الآزال او بالعكس ليس لأحد ان يعترض عليه و الَّذِي توقّف

ص ٦٣

فى اقلّ من آن انّه من المعتدين و الَّذِي ما فاز بهذا الأصل الاسنى و المقام الأعلى تحركه ارياح الشبهات و تقلّبه مقالات المشركين من فاز بهذا الأصل قد فاز بالاستقامة الكبرى حينّا هذا المقام الابهى الَّذِي بذكره زين كلّ لوح منيع كذلك يعلمكم الله ما يخلصكم عن الرّيب و الحيرة و ينجيكم فى الدنيا و الآخرة انّه هو الغفور الكريم ...

٣٨ - انك ايقن بانّ ربك فى كلّ ظهور يتجلّى على العباد على مقدارهم مثلاً فانظر الى الشّمس فانّها حين طلوعها عن افقها تكون حرارتها و اثرها قليلة و تزداد درجة بعد درجة ليستأنس بها الأشياء قليلاً قليلاً الى أن يبلغ الى قطب الزّوال ثمّ تنزل بدرائج مقدّرة الى أن يغرب فى مغربها ...

و انّها لو تطلع بغتة فى وسط السّماء يضرب حرارتها الأشياء كذلك فانظر فى شمس المعانى لتكون من المطّلعين فانّها لو تستشرق

فی اول فجر الظهور بالانوار التي قدر الله لها ليحترق ارض  
العرفان من قلوب العباد لانهم لن يقدرن ان يحملتها او يستعكسن  
منها بل يضطربن منها ويكونن من المعدومين ...

ص ٦٤

٣٩ - ای رب لك الحمد على بدایع قضایاك و جوامع رزایاك مرّة  
اودعتنی بيد التمرود ثم بيد الفرعون و وردا علی ما انت احصيته  
بعلمك و احطته بارادتک و مرّة اودعتنی فی سجن المشركين بما قصصت  
على اهل العماء حرفاً من الرؤيا الذي الهمتنی بعلمك و عرفتنی  
بسلطانك و مرّة قطعت رأسی بایدی الكافرين و مرّة ارفعتنی الى  
الصليب بما ظهرت فی الملك من جواهر اسرار عزّ فردانیتك و بدایع  
آثار سلطان صمدانیتك و مرّة ابتليتنی فی ارض الطّف بحيث كنت  
وحيداً بين عبادك و فريداً فی مملكتك الى ان قطعوا رأسی ثم  
ارفعوه على السنان و داروه فی كلّ الدّيار و حضروه على مقاعد  
المشركين و مواضع المنكرين و مرّة علّقوني فی الهواء ثم ضربوني  
بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الى ان قطعوا اركانی و  
فصلوا جوارحی الى ان بلغ الزّمان الى هذه الايام التي  
اجتمعوا المغلّون على نفسي و يتدّبرون فی كلّ حين بان يدخلوا  
فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و يمكرون فی ذلك بكلّ ما هم عليه لمقتدرون ...  
فو عزّتک يا محبوبی اشكرک حينئذ في تلك الحالة و علی  
كلّ ما ورد علی فی سبيل رضائك و اكون راضياً منك و من  
بدایع بلاياك ...

ص ٦٥

٤٠ - ای محبوب روحی در دل دمیدی و مرا از من اخذ نمودی و بعد  
ما بين مشركين و مغلّين نمايشی از من گذاشته و جميع بان ناظر شده  
بر اعراض قيام نموده اند ای محبوب حال خود را بنما و مرا فارغ کن  
جواب بشنو نمايشت محبوب جان من است چگونه راضی شوم جز چشمم نبیند  
و جز قلبم عارف نشود قسم بجمال من یعنی جمالت که از چشم و دل خود  
هم میخواهم مستور باشی تا چه رسد بعيون غير طاهره وای وای نوبت  
جواب باين عبد رسيد لوح تمام شد و مطلب ناگفته و دُر ناسفته ماند .  
٤١ - فوالله يا قوم اني قد كنت راقداً على بساطي ولكن نسمة

الله ایقظتنتی و روح الله احیتنتی و لسان الله تکلم علی  
لسانی لست انا بمذنب انتم لا تنظرون بیعونکم بل بعینی و بذلك  
امرتم من لدن عزیز علیم و یا قوم هل تظنون بان الامر بیدی لا  
فونفس الله المقتدر المتعالی العلیم الحکیم فوالله لوکان  
الامر بیدی ما اظهرت نفسی علیکم فی اقل من آن و ما تکلمت بکلمة  
وکان الله علی ذلك شهید و علیم ...

ص ۶۶

۴۲ - ای پسر انصاف در لیل جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا  
بسدرة منتهی رجوع نمود و گریست گریستنی که جمیع ملاء عالین و  
کرویین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد  
مذکور داشت که حسب الامر در عقبه وفا منتظر ماندم و راحه وفا  
از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات  
قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده اند در این وقت حوریة الهی  
از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و  
جمیع مذکور شد الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اول اسم  
از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عز خود بیرون دویدند و چون  
بحرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند در آن وقت ندا از مکمن قرب  
رسید زیاده بر این جائز نه انا کنا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا یفعلون ...  
۴۳ - یا افنانی علیک بهائی و عنایتی خیمه امر الهی عظیم است  
جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت روز روز شماست و  
هزار لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان بتسخیر  
افتده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر شود آنچه که  
سبب آسایش و راحت

ص ۶۷

بیچارگان روزگار است کمر همّت را محکم نمائید شاید بندگان از  
اسیری فارغ شوند و به آزادی رسند امروز ناله عدل بلند و حنین  
انصاف مرتفع دود تیره ستم عالم و امم را احاطه نموده از حرکت  
قلم اعلی روح جدید معانی به امر حقیقی در اجساد الفاظ  
دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت  
اعظم که از قلم مظلوم جاری شده بگوای دوستان ترس از برای چه و

بیم از که گلیپارهای عالم به اندک رطوبتی متلاشی شده و میشوند  
نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است ...

امروز هر آگاهی گواهی میدهد بر اینکه بیاناتی که از قلم مظلوم نازل  
شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم بگوای قوم بقوت  
ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که  
فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره‌اند پاک و طاهر گردد  
این اصنام هائلند و خلق را از علو و صعود مانع امید آنکه ید اقتدار  
مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری برهاند در یکی از الواح نازل یا  
حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید  
اصلاح عالم از اعمال طیبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده ناصر امر  
اعمال است و معینش اخلاق یا اهل بها بتقوی تمسک نمائید هذا ما حکم  
به المظلوم و اختاره المختار ای دوستان سزاوار آنکه در این بهار جانفزا از  
باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکننده و ابر  
بخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره ساخت و دوست

ص ۶۸

را در این جامه بشناخت بگو اهریمنان در کمینگاهان ایستاده‌اند  
آگاه باشید و بروشنائی نام بینا از تیرگی‌ها خود را آزاد نمائید  
عالم بین باشید نه خود بین اهریمنان نفوسی هستند که حائل و  
مانعند ما بین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان امروز بر کلّ لازم و  
واجب است تمسک نمایند به آنچه که سبب سمو و علو دولت عادلانه و  
ملت است قلم اعلیٰ در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز  
نموده قلنا و قولنا الحق عاشروا مع الأدیان کلّها بالرّوح و  
الرّیحان از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود  
از میان برخاست و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که  
باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم آنچه از لسان و قلم ملل  
اولیٰ از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از  
سماء مشیت مالک قدم نازل از قبل فرموده‌اند حبّ الوطن من  
الایمان و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن یحبّ  
الوطن بل لمن یحبّ العالم به این کلمات عالیات طیور افئده را  
پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود این مظلوم  
حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیبه و



اخلاق مرضیه روحانیّه دعوت نمود امروز جنودی که ناصر امرند اعمال  
و اخلاق است طوبی لمن تمسک بهما و ویل للمعرضین یا حزب الله  
شما را بادب وصیت مینمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق طوبی  
از برای نفسی که بنور ادب منور و بطراز راستی مزین گشت دارای  
ادب دارای مقام بزرگست امید آنکه این مظلوم و کلّ به آن فائز و به آن متمسک

ص ۶۹

و به آن متشبّث و به آن ناظر باشیم اینست حکم محکم که از قلم اسم  
اعظم جاری و نازل گشته امروز روز ظهور لثالی استقامت است از معدن  
انسانی یا حزب العدل باید بمثابه نور روشن باشید و مانند نار  
سدره مشتعل این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید  
و نار بغضا سبب و علت تفریق و جدالست نسئل الله ان یحفظ  
عباده من شرّ اعدائه انه علی کلّ شیء قدیر الحمد لله حق جلّ  
جلاله بمفتاح قلم اعلی ابواب افنده و قلوب را گشوده و هر آیه از  
آیات منزله بایست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال  
مقدسّه این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه نبوده و نیست  
باید اهل عالم طراً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند  
تا به آزادی حقیقی فائز شوند گیتی بانوار نیر ظهور منور چه که  
در سنه ستین حضرت مبشر روح ما سویه فداه بروح جدید بشارت داد  
و در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت حال اکثر  
اهل بلاد مستعدّند از برای اصغاء کلمه علیا که بعث و حشر کلّ  
به آن منوط و معلق است ...

... یا حزب الله و صایای دوست یکتا را بگوش جان بشنوید

کلمه الهی بمثابه نهالست مقرر و مستقرش افنده عباد  
باید آنرا بکوش حکمت و بیان تربیت نمائید تا اصلش ثابت گردد  
و فرعش از افلاک بگذرد ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه  
آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و  
آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاق است ثبت فرمودیم نعیماً  
للعاملین مکرر وصیت نموده و مینمایم دوستان را که از آنچه  
رائحه فساد استشمام میشود اجتناب نمایند بل

ص ۷۰

فرار اختیار کنند عالم منقلب است و افکار عباد مختلف نسل الله  
ان یزینهم بنور عدله و یعرفهم ما ینفعهم فی کلّ الاحوال انه هو الغنی المتعال ...  
۴۴ - یا معشر العلماء اتقوا الله ثم انصفوا فی امر هذا  
الأمی الذی شهدت له كتب الله المهیمن القیوم ...

بترسید از خداوند یکتا این مظلوم با شما و امثال شما معاشر  
نبوده و کتب شما را ندیده و در مجلس تدریس وارد نشده شهادت میدهد  
به آنچه گفته شد کلاه او و زلف او و لباس او آخر انصاف کجا رفته  
هیکل عدل در چه مکان آرمیده چشم بگشاید و بدیده بصیرت نظر  
نمائید و تفکر کنید شاید از انوار آفتاب بیان محروم نمائید و از  
امواج بحر عرفان ممنوع نشوید بعضی از امرا و آحاد ناس اعتراض  
نموده اند که این مظلوم از علما و سادات نبوده بگو ای اهل انصاف  
اگر فی الجملة تفکر نمائید صد هزار بار این مقام را اعظم شمرد  
و اکبر دانید قد اظهر الله امره من بیت ما کان فیہ ما عند  
العلماء و الفقهاء و العرفاء و الادباء نسمة الله او را  
بیدار نمود و بندا امر فرمود فلما انتبه قام و نادى الكلّ الی  
الله ربّ العالمین این بیان نظر بضعف اهل امکان است و الا  
امرش مقدّس از اذکار و منزّه از افکار یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب .

ص ۷۱

۴۵ - قد قید جمال القدم لاطلاق العالم و حُبس فی الحصن الاعظم  
لعتق العالمین و اختار لنفسه الأحزان لسرور من فی الاکوان هذا  
من رحمة ربّک الرحمن الرّحیم قد قبلنا الذلّة لعزکم و الشّدائد  
لرخائکم یا ملأ الموحّدين انّ الذی جاء لتعمیر العالم قد  
اسکنه المشرکون فی احراب البلاد ...

۴۶ - لیس حزنی سجنی و لا ذلّتی ابتلائی بین ایدی الاعداء لعمری  
انّها عزّ قد جعلها الله طراز نفسه ان انتم من العارفين بذلّتی  
ظهرت عزّة الکائنات و بابتلائی اشرقت شمس العدل علی العالمین  
بل حزنی من الذین یرتکبون الفحشاء و ینسبون انفسهم الی الله  
العزیز الحمید ینبغی لاهل البهّاء ان ینقطعوا عمّن علی الأرض  
کلّها علی شأن یجدنّ اهل الفردوس نفحات التّقدیس من قمیصهم و  
یرون اهل الاکوان فی وجوههم نضرة الرحمن الا انهم من  
المقرّبین اولئک عباد بهم یشهد التّقدیس فی البلاد و تنتشر آثار

الله العزيز الحكيم انّ الذين ضيّعوا الأمر بما اتّبَعوا اهوائهم أنّهم فى ضلالٍ مبين ...

ص ٧٢

٤٧ - قل يا ملأ اليهود إنّ تريدوا أنّ تصلبوا الرّوح مرّة  
أخرى تالله هذا لهو الرّوح قد ظهر بينكم فافعلوا بما تشاءون  
لأنّه انفق روحه فى سبيل الله ولا يخاف من احد ولو يجتمع  
عليه كلّ من فى السّموات والأرض ان انتم توقنون قل يا ملأ  
الانجيل إنّ تريدوا أنّ تقتلوا محمّداً رسول الله تالله إنّ  
هذا ذاته قد ظهر بالحقّ فافعلوا ما اردتم لأنّه يشاق لقاء محبوبه  
فى ملكوت عزّه وكذلك كان الأمر انتم تعلمون قل يا ملأ  
الفرقان إنّ تريدوا أنّ تعلقوا هيكل علىّ الذى نزل من عنده  
البيان تالله أنّ هذا لمحبوبه الذى قد ظهر باسم آخر وقد اتى  
على ظلل المعانى بسطان من عنده وانه لهو الحقّ علام الغيوب و  
انتظر منكم ما فعلتم بظهور قبلى ويشهد بذلك كلّ شىء ان انتم  
تسمعون أنّ يا ملأ البيان إنّ تريدوا أنّ تسفكوا دم الذى به  
بُشّرتم بلسان علىّ ثمّ من قبله بلسان محمّد ثمّ من قبله  
بلسان الرّوح فيها هو هذا بينكم وما عنده من ناصر ليمنعكم فيما تريدون أنّ تعملون .

ص ٧٣

٤٨ - تالله لو لم يكن مخالفاً بما نزل فى الالواح لقبّلت يد  
الذى يسفك دمي فى سبيل محبوب العالمين وقدرت عمّا ملكنى  
الله له ارثا ولو انه يستحقّ بذلك نعمة الله وسخطه ثمّ  
قهره و غضبه بدوام الله الملك العادل الحكيم ...  
٤٩ - ...ثمّ اعلم بانّ هذا الغلام كلّما يكون ناظراً الى نفسه  
يجدها احقر الوجود وكلّما يرتدّ البصر الى التجليات الّتى ظهرت  
منها يجدها سلطان الغيب والشّهود فسبحان الذى بعث مظهر نفسه  
بالحقّ و ارسله على كلّ شاهد و مشهود ...  
٥٠ - اى بيخبران سراز نوم غفلت برداريد و انوارش كه عالم را  
احاطه نموده مشاهده كنيد بعضى ميگويند زود اشراق نموده اى  
بى بصران يا قريب و يا بعيد حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمايد فى  
الحقيقه اين اشراق محقق است يا نه ديگر قرب و بُعد آن در دست شما و اين غلام

نبوده و نخواهد بود حکمت الهیه که از انظر بریه مستور است  
اقتضاء نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی علیکم فو  
الله لوکان الامر بیدی ما اظهرت نفسی ابدأ ای صاحبان بغضا  
قسم بآفتاب فلک بقاء که اگر امر بدست این عبد بود هرگز خود را  
معروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این السن غیر  
طاهرة کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح  
القدس از یمینم ناطق شده و روح الاعظم قدّام وجهم و روح الامین  
فوق رأسم و روح البهاء در صدرم نداء فرموده و حال اگر بسمع  
لطیف استماع شود از جمیع اعضا و احشاء و عروق و اظفار نداء  
الله را استماع نمائید حتّی از شعراتم میشنوید بانّه لا اله  
الا هو و انّ هذا الجمال لبهائه لمن فی السموات و الأرضین ...  
٥١ - یا قوم تالله الحقّ انّ هذا لبحر الذی منه ظهرت البحور  
و الیه یدهب کلّها و منه اشرفت الشمس و الیه یرجع کلّها  
و منه اثمرت سدرات الامر باثمار الّتی کلّ واحدة منها  
بعثت علی هیکل نبیّ و ارسل الی عالم من عوالم الّتی  
ما احصاها احد الا نفس الله الّتی احاطت الموجودات  
بحرف من کلمة الّتی خرج من قلمه الذی کان محکوما تحت  
اصبعه الذی کان علی الحقّ قویاً

٥٢ - قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن فضل الله و رحمته و من  
یمنع انّه علی خسران عظیم قل یا قوم ا تعبدون التراب و  
تدعون ربکم العزیز الوهاب اتقوا الله و لا تكوننّ من  
الخاصرین قل قد ظهر کتابُ الله علی هیکل الغلام فتبارک الله  
أحسن المبدعین أنتم یا ملأ الأرض لا تهربوا عنه أن اسرعوا  
الیه و کونوا من الرّاجعین توبوا یا قوم عمّا فرطتم فی جنب  
الله و ما اسرفتم فی امره و لا تكوننّ من الجاهلین هو الذی  
خلقکم و رزقکم بامرہ و عرفکم نفسه العزیز العلیّ العلیم و أظهر  
لکم کنوز العرفان و عرجکم الی سماء الايقان فی امره المحکم  
العزیز الرفیع ایاکم ان تمنعوا فضل الله عن انفسکم و لا  
تبطلوا أعمالکم و لا تنکروه فی هذا الظهور الأظهر الأمانع

المشرق المنير فأنصّبوا في امر الله بارتئكم ثم انظروا الى ما نزل عن جهة العرش وتفكروا فيه بقلوب طاهر سليم اذا يظهر لكم الأمر كظهور الشمس في وسط السماء وتكونن من الموقنين قل ان دليله نفسه ثم ظهوره ومن يعجز عن عرفانهما جعل الدليل له آياته وهذا من فضله على العالمين وأودع في كل نفس ما يعرف به آثار الله ومن دون ذلك لم يتم حجته على عباده ان انتم في امره من المتفكرين انه لا يظلم نفساً ولا يأمر العباد فوق طاقتهم وانه لهو الرحمن الرحيم قل قد ظهر امر الله على شأن يعرفه اكمه الارض فكيف ذو بصر طاهر منير وان الاكمه لن يدرك الشمس ببصرها ولكن يدرك الحرارة التي تظهر منها في كل شهور وسنين ولكن اكمه البيان

ص ٧٦

تالله لن يعرف الشمس ولا أثرها وضياؤها ولو تطلع في مقابلة عينه في كل حين قل يا ملاً البيان انا اختصناكم لعرفان نفسنا بين العالمين وقريناكم الى شاطئ الأيمن عن يمين بقعة الفردوس المقام الذي فيه تنطق النار على كل الالحن بانه لا إله الا أنا العلي العظيم اياكم ان تحجبوا انفسكم عن هذه الشمس التي استضاتت عن افق مشية ربكم الرحمن بالضياء الذي احاط كل صغير وكبير ان افتحوا ابصاركم لتشهدوها بعيونكم ولا تعلقوا ابصاركم بذي بصر لان الله ما كلف نفساً الا وسعها وكذلك نزل في كل الالواح على النبيين والمرسلين ان ادخلوا يا قوم في هذا الفضاء الذي ما قدر له من اول ولا من آخر وفيه ارتفع نداء الله وتهب روائح قدسه المنيع ولا تجعلوا اجسادكم عريّة عن رداء العز ولا قلوبكم عن ذكر ربكم ولا سمعكم عن استماع نغماته الأبدع الأمتع العزيز الأفصح البليغ ...

٥٣ - اي نصير اي عبد من

تالله الحق غلام روحى با رحيق ابهى در فوق كل رؤوس اليوم ناظر وواقف كه كرا نظير او افتد ومن غير اشاره از كف بيضايش اخذ نموده بياشامد ولكن هنوز احدى فائز باين سلسال بيمثال سلطان لايزال نشده الا معدودى وهم في جنة الاعلى فوق الجنان على سر

التَّمَكِينِ هُمْ مُسْتَقْرُونَ تَاللَّهِ لَنْ يَسْبِقَهُمُ الْمَرَايَا وَلَا مَظَاهِرُ الْأَسْمَاءِ وَلَا كَلٌّ مَا كَانَ

ص ۷۷

و ما يكون ان انتم من العارفين اي نصير اين نه آيامی است که عرفان عارفين و ادراک مدرکين فضلش را درک نمايد تا چه رسد بغافلين و محتجبين و اگر بصر را از حجابات اکبر مطهر سازی فضلی مشاهده نمائی که از اول لا اول الی آخر لا آخر شبه و مثل و ند و نظير و مثال از برايش نيينی و لكن لسان الله بچه بيان ناطق شود که محتجبان درک او نمايند و الأبرار يشربون من رحيق القدس على اسمى الأبهى من ملكوت الأعلى و لم يكن لدونهم من نصيب ... ۵۴ - ... فو نفسه المحبوب ما اردت ان اكون رئيساً لمن على الأرض بل القى عليهم ما امرت به من لدن عزيز جميل لينقطعهم عن شؤونات الأرض و يصعدهم الى مقرّ الأذى انقطعت عنه عرفان المشركين ثم ادراك المعرضين ... ۵۵ - يا ارض الطاء ياد آر هنگامی را که مقرّ عرش بودی و انوارش از در و دیوارت ظاهر و هویدا چه مقدار از نفوس مقدسه مطمئنه که بحبّ جان دادند و روان ايثار نمودند طوبی از برای تو و از برای نفوسی که در تو ساکنند هر صاحب شمی عرف مقصود را از تو ميباید در تو پديد آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق صادق را ذکر نمايم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفحات قميص الهی از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر مينمائيم ترا و مظلومان و مظلوماتی که در تو مستورند انا نذکر أختی اظهاراً لعنایتی و ابرازاً لوفائی بمظلومیّت کبری بحق راجع

ص ۷۸

شد ما اطلع بذلك الآ علمی المحيط ای ارض طاء حال هم از فضل الهی محلّ و مقرّ دوستان حقّی طوبی لهم و للذین هاجروا اليک فی سبيل الله مالک هذا اليوم البديع طوبی از برای نفوسی که بذکر و ثنای حق ناطقند و بخدمت امر مشغول ايشانند آن نفوسی که در کتب قبل مذکورند . امير المؤمنین عليه بهائی در وصفشان فرموده طوباً هم افضل من طوبانا قد نطق بالصدق و انا من الشاهدين اگر چه حال اين مقامات مستور است و لكن يد قدرت البتّه مانع را بر دارد و ظاهر فرمايد آنچه را که سبب و علّت روشنی چشم عالم است

شكر نماييد حق جلّ جلاله را كه باين عنایت بديعه فائز شديد و  
بطراز بيان رحمنّ مزین قدر وقت را بدانيد و بآنچه سزاوار است  
تمسّك نماييد انه لهو الناصح المشفق العليم ...  
٥٦ - يا ارض الطّاء لا تحزني من شيء قد جعلك الله مطلع فرح  
العالمين لو يشاء يبارك سريرك بالذي يحكم بالعدل ويجمع اغنام  
الله التي تفرقت من الذناب انه يواجه اهل البهائم بالفرح و  
الانبساط الا انه من جوهر الخلق لدى الحقّ عليه بهاء الله و  
بهاء من في ملكوت الامر في كلّ حين افرحى بما جعلك الله افق  
التور بما ولد فيك مطلع الظهور وسميت بهذا الاسم الذي به  
لاح نير الفضل و اشرفت السموات و الارضون سوف تنقلب فيك الامور و يحكم

ص ٧٩

عليك جمهور الناس ان ربك لهو العليم المحيط اطمنئي بفضل ربك  
انه لا تنقطع عنك لحظات الالطاف سوف ياخذك الاطمينان بعد  
الاضطراب كذلك قضى الامر في كتاب بديع ...  
٥٧ - ان يا محمد اذا خرجت من ساحة العرش ان اقصد زيارة البيت  
من قبل ربك و اذا حضرت تلقاء الباب قف و قل يا بيت الله  
الاعظم اين جمال القدم الذي به جعلك الله قبلة الامم و آية  
ذكره لمن في السموات و الارضين يا بيت الله اين الايام  
التي كنت فيها موطأ قدميه و اين الايام التي ارتفعت منك  
نعمات الرحمن في كلّ الاحيان و اين طرازك الذي منه استضاء من  
في الاكوان اين الايام التي كنت عرشاً لاستقرار هيكل القدم و  
اين الايام التي كنت مصباح الفلاح بين الارض و السماء و  
تضويع منك نفحات السبحان في كلّ صباح و مساء يا بيت الله اين  
شمس العظمة و الاقتدار التي كانت مشرقة من افقك و اين مطلع  
عناية ربك المختار الذي كان مستويّاً عليك مالي يا عرش الله  
ارى تغيير حالك و اضطربت اركانك و غلق بابك على وجه من ارادك و  
مالي اراك الخراب اسمعت محبوب العالمين تحت سيوف الاحزاب طوبى لك  
و لوفائك بما اقتديت موليك في احزانه و بلاياه اشهد بانك المنظر  
الاكبر و المقر الاطهر و منك مرت نسمة السبحان على من في  
الاكوان و استفرحت قلوب المخلصين في

غرفات الجنان و اليوم ينوح بما ورد عليك الملاً الأعلى و سگان  
مدائن الاسماء أنك لم نزل كنت مظهر الأسماء و الصفات و مسرح  
لحظات مالک الأرضين و السموات قد ورد عليك ما ورد على الثابت  
الذى كانت فيه السكينة طوبى لمن يعرف لحن القول فيما اراد  
مالک البرية و طوبى للذين يستنشقون منك نفحات الرحمن و  
يعرفون قدرک و يحفظون حرمتک و يراعون شأنک فى کل الاحيان  
نسئل الله بان يفتح بصر الذين غفلوا عنک و ما عرفوا قدرک  
لعرفانک و عرفان من رفعک بالحق أنهم قوم عمون و اليوم لا  
يعرفون ان ربک لهو العزيز الغفور اشهد بک امتحن الله عباده  
طوبى لمن اقبل اليک و يزورک و ويل للذين انكروا حقک و اعرضوا  
عنک و ضيعوا قدرک و هتكوا حرمتک يا بيت الله ان هتك المشركون  
ستر حرمتک لا تحزن قد زينک الله بطراز ذكره بين الأرض و  
السماء و انه لا يهتك ابداً أنك تكون منظر ربک فى كل  
الاحيان و يسمع نداء من يزورک و يطوف حولک و يدعوه بک انه هو  
الغفور الرحيم يا الهى اسئلک بهذا البيت الذى تغير فى فراقک  
و ينوح لهجرک و ما ورد عليك فى ايامک بان تغفر لى و لابوى و ذوى  
قربتى و المؤمنين من اخوانى ثم اقض لى حوائجى كلها بجودک يا  
سلطان الأسماء أنك انت اكرم الاكرمين و مولى العالمين .

٥٨ - ... و اذکر ما نزل فى ارض السرفى السنة الاولى لعبدنا  
المهدى و اخبرناه به فيما یرد على البيت من بعد لثلاً يحزنه ما  
ورد من قبل من الذى اعتدى و سرق عند ربک علم السموات و  
الأرضين قلنا و قولنا الحق ثم اعلم بان ليس هذا اول و هن نزل  
على بيتى و قد نزل من قبل بما اكتسبت ايدى الظالمين و سينزل  
عليه من الذلة ما تجرى به الدموع عن كل بصر بصير كذلك القيناك  
بما هو المستور فى حجب الغيب و ما اطلع به احد الا الله العزيز  
الحميد ثم تمضى ايام يرفعه الله بالحق و يجعله علماً فى  
الملک بحيث يطوف فى حوله ملاً عارفون هذا قول ربک من قبل ان  
ياتى يوم الفزع قد اخبرناک به فى هذا اللوح لثلاً يحزنک ما  
ورد على البيت بما اكتسبت ايدى المعتدين و الحمد لله العليم الحكيم .



۵۹ - هر منصفی شهادت داده و میدهد که این مظلوم از اوّل ظهور کلّ را بافق اعلیٰ دعوت نموده و از شقاوت و بغضا و بغی و فحشاء منع فرموده معذک اهل اعتساف وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است حق حیات و راحت از برای کلّ خواسته و لکن عباد در قتل احبّاً

ص ۸۲

و سفک دم مطهرش فتوی داده‌اند و مطالع این ظلم جهلانی هستند که باسم علم معروفند بشأنی بر اعراض قیام نموده‌اند که نفسی را که عالم از برای خدّام درگهش خلق شده او را بظلم مبین در سجن محکم متین حبس نموده‌اند و لکن الله بدّل السّجن بالجنّة العلیا و الفردوس الاعلی رغماً لهم ولّذین کفروا بهذا التّبأ العظیم و آنچه از اسباب ظاهره موجود شد منع ننمودیم نفوسی که با این مظلوم معاشر بوده‌اند کلّ گواهی میدهند که ساحت اقدس مقدّس از اسباب ظاهره بوده و لکن در سجن قبول نمودیم آنچه را که مشرکین اراده منع آن نمودند و اگر نفسی یافت شود و بیتی از ذهب و یا فضّه و یا فوق این دو از جواهر نفیسه بنا نماید اذن داده و میدهیم أنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و اذن داده شد که در این ارض بناهای عالیه ترتیب دهند و باسم حقّ جلّ جلاله اراضی طیّبه طاهره که بنهر اردن متصل است و یا حول او اخذ نمایند لیظهر ما کان مسطوراً من القلم الأعلی فی کتب القبل و ما اراده الله ربّ العالمین فی هذا الظهور الأقدس العزیز البدیع قلنا من قبل اوسعی ذیلک یا اورشلیم ان اعرفوا یا اهل البهء ثم اشکروا ربکم المبین المبین اگر حکمتهای بالغه الهی ظاهر شود کلّ عدل محض را مشاهده مینمایند و بیقین مبین باوامرش تمسک میجویند و تشبّث مینمایند قد قدرنا فی الكتاب خیراً کثیراً لمن اعرض عن الفحشاء متمسکاً بالتقوی أنّه لهو المعطى الکریم ...

ص ۸۳

۶۰ - لیس ذلّتی سجنی لعمری أنّه عزّلی بل الذلّة عمل احبّائی الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم الا أنّهم من الخاسرین لّمّا قضی الأمر و اشرق نیر الآفاق من شطر العراق امرناهم بما یقدّسهم عن العالمین منهم من أخذ الهوی و

اعرض عمّا امر ومنهم من اتّبع الحقّ بالهدى وكان من المهتدين  
قل الذين ارتكبوا الفحشاء وتمسّكوا بالدنيا انهم ليسوا من  
اهل البهائم هم عبادٌ لو يردون وادياً من الذهب يمرّون عنه كمرّ  
السحاب ولا يلتفتون اليه ابداً الا انهم متى ليجدنّ من قميصهم  
الملاء الاعلى عرف التقديس ...

ولو يردن عليهم ذوات الجمال باحسن الطراز لا ترتد اليهنّ  
ابصارهم بالهوى اولئك خلقوا من التقوى كذلك يعلمكم قلم القدم من  
لذن ربكم العزيز الوهاب ...

٦١ - عالم منقلب است و انقلاب او يوماً فيوماً در تزايد و وجه آن  
بر غفلت و لا مذهبي متوجّه و اين فقره شدت خواهد نمود و زياد  
خواهد شد بشأني كه ذكر آن حال مقتضى نه و مدّتي براين نهج  
اَيام ميروود و اذا تمّ الميقات يظهر بغتة ما يرتعد به فرائض  
العالم اذا ترتفع الاعلام و تغرد العنادل على الأفنان ...

ص ٨٤

٦٢ - نسخه اصل لوح مبارك هنوز پيدا نشده است  
٦٣ - يا ايها الناظر الى الوجه اذا رأيت سواد مدينتي قف و قل  
يا ارض الطاء قد جئتك من شطر السجن نبأ الله المهيمن  
القيوم قل يا امّ العالم و مطلع النور بين الأمم ابشرك  
بعناية ربك و اكبر عليك من قبل الحق علام الغيوب اشهد فيك ظهر  
الاسم المكنون و الغيب المخزون و بك لاح سرّ ما كان و ما يكون يا  
ارض الطاء يذكرك مولى الأسماء فى مقامه المحمود قد كنت مشرق  
امر الله و مطلع الوحي و مظهر الأسم الاعظم الذى به اضطربت  
الافئدة و القلوب كم من مظلوم استشهد فيك فى سبيل الله و كم من  
مظلومة دفنت فيك بظلم ناح به عباد مكرمون ...

ص ٨٥

٦٤ - انا اردنا ان نذكر الفردوس الأعلى و المدينة المباركة  
النورآ التي فيها تصوّع عرف المحبوب و انتشرت آياته و ظهرت  
بيناته و نصبت اعلامه و ارتفع خبائه و فصل فيها كلّ امر حكيم  
تلك مدينة فيها سطعت رائحه الوصال و انجذب بها المخلصون الى  
المقرّ القرب و القدس و الجمال طوبى لقاصد قصد و فاز و شرب رحيق

اللَّقَاءَ من بحر عناية ربّه العزيز الحميد يا ارض المقصود قد  
جتتك من قبل الله و ابشرك بفضله و رحمته و اكبر عليك من لدنه  
انه لهو الفضال الكريم طوبى لِنفس توجّهت اليك و وجدت منك عرف  
الله ربّ العالمين التور عليك و البهآ عليك بما جعلك الله  
فردوساً لعباده و الأرض المقدّسة المباركة الّتي انزل الله  
ذكرها فى كتب النّبیین و المرسلين يا ارض التورآ بك ارتفع علم  
انه لا اله الا هو و فيك نصبت راية اننى انا الحقّ علام  
الغيب و ينبغى لكلّ مُقبل ان يفتخر بك و بما فيك من افنانى و  
اوراقى و آثارى و اوليائى و احبائى الّذين اقبلوا بالاستقامة  
الكبرى الى مقامى المحمود ...

ص ٨٦

٦٥ - ثمّ ذكر حين الّذى وردت فى المدينة و ظلّوا و كلاء السّلطان  
بانّك لن تعرف اصولهم و تكون من الجاهلين قل اى و ربّى لا اعلم  
حرفاً الا ما علّمنى الله بجوده و انا نقرّ بذلك و نكون من  
المقرّين قل ان كان اصولكم من عند انفسكم لن نتبعها ابداً و  
بذلك امرت من لدن حكيم خبير و كذلك كنت من قبل و نكون من بعد  
بحول الله و قوّته و انّ هذا لصراط حقّ مستقيم و ان كان من عند  
الله فاتوا برهانكم ان كنتم من الصّادقين قل انا اثبتنا كلّ  
ما ظلّوا فيك و عملوا بك فى كتاب الّذى لن يغادر فيه حرف من عمل  
العاملين قل يا ايّها الوكلاء ينبغى لكم بان تتبعوا اصول الله  
فى انفسكم و تدعوا اصولكم و تكوننّ من المهتدين و هذا خير لكم  
عمّا عندكم ان انتم من العارفين و ان لن تتبعوا الله فى امره  
لن يقبل اعمالكم على قدر نقير و قطمير فسوف تجدون ما اكتسبتم فى  
الحياة الباطلة و تجزون بما عملتم فيها و انّ هذا لصدق يقين  
فكم من عباد عملوا كما عملتم و كانوا اعظم منكم و رجعوا كلّهم  
الى التراب و قضى عليهم ما قضى ان انتم فى امر الله لمن  
المتفكرين و ستلحقون بهم و تدخلون بيت الّتى لن تجدوا فيها  
لانفسكم لا من نصير و لا من حميم و تسئلون عمّا فعلتم فى ايامكم  
و فرطتم فى امر الله و استكبرتم على اوليائه بعد الّذى وردوا  
عليكم بصدق مبين و انتم شاورتهم فى امرهم و اخذتم حكم انفسكم و  
تركتهم حكم الله المهيمن القدير قل ا تأخذون اصولكم و تضعون اصول الله و رآ

ظهوركم وان هذا لظلم على انفسكم وانفس العباد لو تكونن من العارفين قل ان كان اصولكم على العدل فكيف تأخذون منها ما تهوى به هويكم وتدعون ما كان مخالفاً لانفسكم ما لكم كيف تكونن من الحاكمين اكان من اصولكم بان تعذبوا الذي جائكم بأمركم و تخذلوه وتؤذوه في كل يوم بعد الذي ما عصيكم في اقل من آن و يشهد بذلك كل من سكن في العراق ومن ورائهم كل ذي علم عليهم فانصفوا في انفسكم يا ايها الوكلاء بأى ذنب اطردتمونا وبأى جرم اخرجتمونا بعد الذي استأجرناكم وما اجرتمونا فوالله هذا لظلم عظيم الذي لن يقاس بظلم في الارض وكان الله على ما اقول شهيد ... فاعلموا بأن الدنيا وزينتها وزخرفها سيفنى ويبقى الملك لله الملك المهيمن العزيز القدير ستمضى ايامكم وكل ما انتم تشتغلون به وبه تفتخرون على الناس ويحضركم ملائكة الأمر على مقر الذي ترجف فيه اركان الخلائق وتتشعر فيه جلود الظالمين وتسلون عما اكتسبتم في الحيوه الباطلة وتجزون بما فعلتم وهذا من يوم الذي يأتيكم والساعة التي لا مرد لها وشهد بذلك لسان صدق عليهم ...

٦٦ - ان يا ملأ المدينة اتقوا الله ولا تفسدوا في الأرض و

لا تتبعوا الشيطان ثم اتبعوا الحق في هذه الايام القليل ستمضى ايامكم كما مضت على الذينهم كانوا قبلكم وترجعون الى التراب كما رجعوا اليه آبائكم وكانوا من الرجاعين ثم اعلموا باننا ما نخاف من احد الا الله وحده وما توكلنى

الا عليه وما اعتصامى الا به وما نريد الا ما اراد لنا و ان هذا لهو المراد لو انتم من العارفين انى انفقت روحى وجسدى لله رب العالمين من عرف الله لن يعرف دونه ومن خاف الله لن يخاف سواه ولو يجتمع عليه كل من في الأرض اجمعين وما نقول الا بما امرت وما نتبع الا الحق بحول الله وقوته و انه يجزى الصادقين ثم اذكريا عبد ما رأيت في المدينة حين ورودك ليبقى ذكرها في الأرض ويكون ذكرى للمؤمنين فلما وردنا

المدينة وجدنا رؤسائها كالأطفال الذين يجتمعون على الطين  
ليلعبوا به وما وجدنا منهم من بالغ لنعلمه ما علمنى الله ونلقى  
عليه من كلمات حكمة منيع ولذا بكينا عليهم بعيون السر  
لارتكابهم بما نهوا عنه واغفالهم عما خلقوا له وهذا ما شهدناه  
فى المدينة واثبتناه فى الكتاب ليكون تذكرة لهم وذكرى للآخرين  
قل ان كنتم تريدون الدنيا وزخرفها ينبغي لكم بان تطلبوها فى  
الايام التى كنتم فى بطون امهاتكم لان فى تلك الايام فى كل  
آن تقربتم الى الدنيا وبعدهم عنها ان كنتم من العاقلين  
فلما ولدتم وبلغ اشدكم اذا تبعتم عن الدنيا وتقربتم الى  
التراب فكيف تحرصون فى جمع الزخارف على انفسكم بعد الذى فات  
الوقت عنكم ومضت الفرصة فتنبهوا يا مالا الغافلين اسمعوا ما  
ينصحكم به هذا العبد لوجه الله وما يريد منكم من شىء ويرضى  
بما قضى الله له ويكون من الراضين يا قوم قد مضت من ايامكم  
اكثرها وما بقت الا ايام معدودة اذا دعوا ما اخذتم من عند  
انفسكم ثم خذوا احكام الله بقوة لعل تصلون الى ما اراد  
الله لكم وتكونن من الراشدين ولا تفرحوا بما اوتيتم من زينة  
الأرض ولا تعتمدوا عليها فاعتمدوا

ص ٨٩

بذكر الله العلى العظيم . فسوف يفنى الله ما عندكم اتقوا  
الله ولا تنسوا عهد الله فى انفسكم ولا تكونن من  
المحتجبين اياكم ان لا تستكبروا على الله واحبائه ثم  
اخفضوا جناحكم للمؤمنين الذين آمنوا بالله وآياته وتشهد  
قلوبهم بوحدايته والسننهم بفردانيته ولا يتكلمون الا بعد  
اذنه كذلك ننصحكم بالعدل ونذكركم بالحق لعل تكونن من  
المتذكرين ولا تحملوا على الناس ما لا تحملوه على انفسكم و  
لن ترضوا لاحد ما لا ترضونه لكم وهذا خير النصح لو انتم من  
السامعين ثم احتراموا العلماء بينكم الذين يفعلون ما علموا و  
يتبعون حدود الله ويحكمون بما حكم الله فى الكتاب فاعلموا  
بانهم سرج الهداية بين السموات والأرضين ان الذين لن تجدوا  
للعلماء بينهم من شأن ولا من قدر اولئك غيروا نعمة الله  
على انفسهم قل فارتقبوا حتى يغير الله عليكم انه لا يعزب عن

علمه من شيء يعلم غيب السموات والأرض وأنه بكل شيء عليم و  
لا تفرحوا بما فعلتم أو تفعلون ولا بما وردتم علينا لأنّ بذلك  
لن يزداد شأنكم لو انتم تنظرون في اعمالكم بعين اليقين وكذلك  
لن ينقص عنا من شيء بل يزيد الله اجرنا بما صبرنا في  
البلايا وأنه يزيد اجر الصّابرين فاعلموا بأنّ البلايا و  
المحن لم يزل كانت موكّلة لاصفياء الله و احبائه ثمّ لعباده  
المنقطعين الذين لا تلهيهم التجارة ولا بيع عن ذكر الله و  
لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم لمن العاملين كذلك جرت سنة الله  
من قبل و يجرى من بعد فطوبى للصّابرين الذين يصبرون في  
البأساء والضراء ولن يجزعوا من شيء و كانوا على مناهج  
الصّبر لمن السّالكين ...  
فسوف يظهر الله قوما يذكرون ايماننا وكلّ ما ورد علينا  
و يطلبون حقنا عن الذين هم

ص ٩٠

ظلمونا بغير جرم ولا ذنب مبين و من ورائهم كان الله قائماً  
عليهم و يشهد ما فعلوا و يأخذهم بذنبيهم وأنه اشدّ المنتقمين و  
كذلك قصصنا لكم من قصص الحقّ و القينا عليكم ما قضى الله من  
قبل لعلّ تتوبون اليه في انفسكم و ترجعون اليه و تكوننّ من  
الرّاجعين و تتبّهون في افعالكم و تستيقظون عن نومكم و غفلتكم و  
تتداركون ما فات عنكم و تكوننّ من المحسنين فمن شاء فليقبل قولي و  
من شاء فليعرض و ما علىّ الا بان اذكركم فيما فرطتم في امر  
الله لعلّ تكوننّ من المتذكّرين اذاً فاسمعوا قولي ثمّ ارجعوا  
الى الله و توبوا اليه ليرحمكم الله بفضله و يغفر خطاياكم و  
يعفو جريراتكم و أنّه سبقت رحمته غضبه و احاط فضله كلّ من دخل في  
قمص الوجود من الاولين و الآخريين ...

٦٧ - قد ظهر في هذا الظهور ما لا ظهر في ازل الآزال و من

المشركين من رأى و قال هذا ساحر افترى على الله ألا أنّهم  
قوم مدحسون ان يا قلم القدم و اذكر للأمم ما ظهر في العراق اذ  
جاء رسول من معشر العلماء و حضر تلقاء الوجه و سئل من العلوم  
اجبتاه بعلم من لدنا ان ربك لعلام الغيوب قال نشهد عندك من  
العلوم ما لا احاطه احد أنّه لا يكفى المقام الذي ينسبونه

النَّاسَ اليك فأتنا بما يعجز عن الاتيان بمثله من على الأرض  
كلها كذلك قضى الأمر في محضر ربك العزيز الودود فانظر ما ذا  
ترى اذا انصعق فلما افاق قال امنت بالله العزيز المحمود اذهب

ص ٩١

الى القوم قل فاسئلوا ما شئتم انه لهو المقتدر على ما يشاء لا  
يعجزه ما كان و ما يكون قل يا معشر العلماء ان اجتمعوا على  
امر ثم اسئلوا ربكم الرحمن ان اظهر لكم بسطان من عنده آمنوا  
ولا تكونن من الذينهم يكفرون قال الآن طلع فجر العرفان و  
تمت حجة الرحمن قام ورجع الى القوم بامر من لدى الله  
العزيز المحبوب قضت ايام معدودات و ما رجع الينا الى ان ارسل  
رسولا آخر اخبرنا بان القوم اعرضوا عما ارادوا و هم قوم  
صاغرون كذلك قضى الأمر في العراق اتى شهيد على ما اقول وانتشر  
هذا الامر في الاقطار و ما استشعر احد كذلك قضينا ان انتم  
تعلمون لعمرى من سئل الآيات في القرون الخالية اذا اظهرنا له  
كفر بالله ولكن الناس اكثرهم غافلون ان الذين فتحت ابصارهم  
بنور العرفان يجدون نفحات الرحمن و يقبلون اليه الا انهم هم المخلصون ...

٦٨ - يا ثمرتى و يا ورقتى عليك بهائى و رحمتى محزون

مباش از آنچه وارد شده اگر در دفتر عالم نظر نمائى مشاهده كنى  
آنچه را كه هم و غم را رفع نمايد يا ثمرتى دو امر از امر حقيقى  
ظاهر و اين در مقامات قضا و قدر است اطاعتش لازم و تسليم واجب  
اجليست محتوم و همچنين اجليست بقول خلق معلق اما اول بايد بان  
تسليم نمود چه كه حتم است ولكن حق قادر بر تغيير و تبديل آن بوده  
و هست ولكن ضرش اعظم است از قبل لذا تفويض و توكل محبوب و اما  
اجل معلق بمسئلت و دعا رفع شده و ميشود

ص ٩٢

انشاء الله آن ثمره و من معها از آن محفوظند " قولى الهى  
الهى اودعت عندى امانة من عندك و اخذتها بارادتك ليس لامتك هذه  
ان تقول لِمَ و بِمَ لائِكَ محمود فى فعلك و مطاع فى امرك اى رب  
ان امتك هذه متوجهة الى فضلك و عطائك قدر لها ما يقربها  
اليك و ينفعها فى كل عالم من عوالمك اذك انت الغفور الكريم لا

اله الا انت الامر القديم صلّ اللهم يا آلهى على الذين  
شربوا رحيق حبك امام الوجوه رغماً لاعدائك واقروا واعترفوا  
بوحدايتك وفردانيتك وبما ارتعدت به فرائص جبابرة خلقك و  
فراعنة بلادك اشهد ان سلطانك لا يفنى وارادتك لا تتغير قدر  
للذين اقبلوا اليك ولا مائك اللآئى تمسكن بحبلك ما ينبغى لبحر  
كرمك وسماء فضلك انت الذى يا آلهى وصفت نفسك بالغناء وعبادك  
بالفقر بقولك يا ايها الذين آمنوا انتم الفقراء الى الله و  
الله هو الغنى الحميد فلما اعترفت بفقرى وغنائك ينبغى ان لا  
تجعلنى محرومةً عنه اذك انت المهيمن العليم الحكيم .  
٦٩ - ... ان اذكرى ما ظهر من امّ الاشرف الذى فدى نفسه فى ارض  
الزّاء الا انه فى مقعد صدق عند مقتدر قدير اذا اراد المشركون ان  
يقتلوه بالظلم ارسلوا اليه امه لتنصحه لعل يتوب ويتبع الذين  
كفروا بالله رب العالمين اذا حضرت تلقاء وجه ابنها تكلمت بما ناحت به قلوب

ص ٩٣

العشاق ثم اهل ملاء الأعلى وربك على ما اقول شهيد و عليم  
قالت ابني ابني ان افد نفسك فى سبيل ربك اياك ان تكفر بالذى  
سجد لوجهه من فى السموات والأرضين يا بنى ان استقم على امر  
ربك ثم اقبل الى محبوب العالمين عليها صلواتى ورحمتى و  
تكبيرى وبهائى و ائى بنفسى لاكون دية ابنها و اذاً فى سرادق  
عظمتى وكبريائى يستضىء بوجه تستضىء منه الحوريات فى الغرفات ثم اهل  
الفرودس و اهل مدائن القدس لو يراه احد يقول ان هذا الا ملك كريم ...  
٧٠ - قد اضطرب النظم من هذا النظم الاعظم و اختلف الترتيب  
بهذا البديع الذى ما شهدت عين الأبداع شبهه اغتسموا فى بحر  
بيانى لعل تطلعون بما فيه من لئالى الحكمة و الاسرار اياكم ان  
توقفوا فى هذا الامر الذى به ظهرت سلطنة الله و اقتداره  
اسرعوا اليه بوجوه بيضاء هذا دين الله من قبل و من بعد من  
اراد فليقبل و من لم يرد فان الله لغنى عن العالمين قل هذا  
لقسطاس الهدى لمن فى السموات و الأرض و البرهان الاعظم لو انتم  
تعرفون قل به ثبت كل حجة فى الأعصار لو انتم توقنون قل به  
استغنى كل فقير و تعلم كل عالم و عرج من اراد الصعود الى  
الله اياكم ان تختلفوا فيه كونوا كالجبال الرواسخ فى امر ربكم العزيز الودود ...



٧١ - يا اهل الأرض اذا غربت شمس جمالى و سترت سماء هيكلى لا  
تضطربوا قوموا على نصره امرى و ارتفاع كلمتى بين العالمين انا  
معكم فى كل الاحوال و نصركم بالحق انا كنا قادرين من عرفنى  
يقوم على خدمتى بقيام لا تقعه جنود السموات و الارضين ان  
الناس نيام لو اتبهوا سرعوا بالقلوب الى الله العليم الحكيم  
و نبذوا ما عندهم و لو كان كنوز الدنيا كلها ليذكرهم مولاهم  
بكلمة من عنده كذلك ينبئكم من عنده علم الغيب فى لوح ما ظهر فى  
الامكان و ما اطلع به الا نفسه المهيمنة على العالمين قد  
اخذهم سكر الهوى على شأن لا يرون مولى الورى الذى ارتفع  
ندائه من كل الجهات لا اله الا انا العزيز الحكيم قل لا  
تفرحوا بما ملكتموه فى العشى و فى الاشراق يملكه غيركم كذلك  
يخبركم العليم الخبير قل هل رأيتم لما عندكم من قرار او وفاء  
لا و نفسى الرحمن لو انتم من المنصفين تمر ايام حياتكم كما  
تمر الارباح و يطوى بساط عزكم كما طوى بساط الاولين تفكروا  
يا قوم اين ايامكم الماضية و اين اعصاركم الخالية طوبى لا ايام  
مضت بذكر الله و لا اوقات صرفت فى ذكره الحكيم لعمري لا تبقى  
عزة الاعزاء و لا زخارف الاغنياء و لا شوكة الاشقياء سيفنى  
الكل بكلمة من عنده انه لهو المقتدر العزيز القدير لا ينفع  
الناس ما عندهم من الاثا و ما ينفعهم غفلوا عنه سوف يتبهون و  
لا يجدون مافات عنهم فى ايام ربهم العزيز الحميد لو يعرفون  
ينفقون ما عندهم لتذكر اسمائهم لدى العرش الا انهم من الميئين ...

٧٢ - قل يا قوم لا ياخذكم الاضطراب اذا غاب ملكوت ظهورى و سكنت  
امواج بحر بيانى ان فى ظهورى لحكمة و فى غيبتى حكمة اخرى ما  
اطلع بها الا الله الفرد الخبير و نريك من افقى الابهى و  
نصر من قام على نصره امرى بجنود من الملاء الاعلى و قبيل من  
الملائكة المقربين يا ملاء الارض تالله الحق قد انفجرت من  
الاحجار الانهار العذبة السائغة بما اخذتها حلاوة بيان ربكم  
المختار و انتم من الغافلين دعوا ما عندكم ثم طيروا بقوادم  
الانقطاع فوق الابداع كذلك يا مرمك مالک الاختراع الذى بحركة

قلمه قلب العالمين هل تعرفون من ائى افق يناديكم ربكم الأبهى  
و هل علمتم من ائى قلم يأمركم ربكم مالک الاسماء لا و عمري  
لو عرفتم لتركتم الدنيا مقبلين بالقلوب الى شطر المحبوب و اخذكم  
اهتزاز الكلمة على شأن يهتز منه العالم الاكبر و كيف هذا  
العالم الصّغير كذلك هطلت من سماء عنايتي امطار مكرمتي فضلاً من  
عندي لتكونوا من الشّاكرين ...

ايّاكم ان تفرّقكم شتونات النّفس و الهوى كونوا كالأصابع فى  
اليد و الاركان للبدن كذلك يعظكم قلم الوحي ان انتم من الموقنين  
فانظروا فى رحمة الله و الطافه انه يأمركم بما ينفعكم بعد اذ  
كان غنياً عن العالمين لن تضرنا سيئاتكم كما لا تنفعنا حسناتكم  
اتّما ندعوكم لوجه الله يشهد بذلك كلّ عالم بصير ...

ص ٩٦

٧٣ - معلوم أنّ جناب بوده كه كلّ اسماء و صفات و جميع اشياء از  
آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه باطن و غير مشهود بعد از كشف  
حجبات عن وجهها لن يبقی منها إلا آية الله الّتى اودّعها  
الله فيها و هى باقية إلى ما شاء الله ربك و ربّ السموات  
و الأرضين تا چه رسد بمؤمن كه مقصود از آفرينش وجود و حيات او  
بوده و چنانچه اسم ايمان از اول لا اول بوده و إلى آخر لا آخر  
خواهد بود و همچنين مؤمن باقى و حىّ بوده و خواهد بود و لم يزل  
و لا يزال طائف حول مشيت الله بوده و اوست باقى بقاء الله  
و دائم بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بامر او و اين مشهود است  
كه اعلى افق بقا مقرر مؤمنين بالله و آيات او بوده ابدأ فنا  
به آن مقعد قدس راه نجويد كذلك نلقى عليك من آيات ربك لتستقيم  
على حبك و تكون من العارفين ...

٧٤ - كلّما يخرج من فمه انه لمحبي الأبدان لو انتم من  
العارفين كلّما انتم تشهدون فى الأرض انه قد ظهر بامر الله العالى  
المتعالى المحكم البديع اذا استشرق عن افق فمه شمس اسمه الصّانع  
بها تظهر الصّانيع فى كلّ الأعصار و أنّ هذا لحقّ يقين و  
يستشرق هذا الاسم على كلّ ما يكون و تظهر

ص ٩٧

منه الصنایع باسباب الملك لو انتم من الموقنین کُلّمَا تشهدون  
ظهورات الصنعيّة البديعة کُلّمَا ظهر من هذا الاسم وسيظهر من  
بعد ما لا سمعتموه من قبل كذلك قدّر فی الالواح ولا يعرفها  
الأكلّ ذی بصرٍ حديد وكذلك حين الذي تستشرق عن افق البیان  
شمس اسمی العلام يحمل كلّ شيء من هذا الاسم بدایع العلوم علی  
حدّه ومقداره ويظهر منه فی مدی الايام بامرٍ من لدن مقتدر علیهم  
وكذلك فانظر فی كلّ الاسماء وكن علی یقین منیع قل انّ كلّ حرف  
تخرج من فم الله أنّها لامّ الحروفات وكذلك كلّ كلمة تظهر من  
معدن الأمر أنّها لامّ الكلمات وانّ لوحه لامّ الالواح فطوبی للعارفین ...  
۷۵ - باسم حجابات غلیظه را بردرید واصنام تقلید را بقوت توحید  
بشکنید وفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آایش ما  
سوی الله مطهر نمائید و در موطن امر کبری و مقرّ عصمت عظمی  
آسایش کنید بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل  
خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در این صورت هر نفسی بنفسه  
قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه اگر قابل این مقام  
نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر  
از نفسی سؤال شود که چرا بجمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض  
نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد

ص ۹۸

که چون احدی اقبال نمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا  
بایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده ام هرگز این عذر مسموع  
نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و  
نخواهد بود این است از اسرار تنزیل که در کل کتب سماوی بلسان  
جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم پس حال قدری  
تفکر نمائید تا ببصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیه و جواهر آثار  
ملکوتیه که در این لوح منیع ابدیه بخطاب محکمه مبرمه نازل  
فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرّ قصوی و سدره  
منتهی و مکمن عزّ ابهی دور مگردانید آثار حق چون شمس بین آثار  
عباد او مشرق و لائح است و هیچ شانی از شئون او بدون او مشتبه  
نگردد از مشرق علمش شمس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش  
نفحات رحمن مرسل فهنیئاً للعارفین ...

٧٦ - ان يا عبد ان استمع ما يوحى اليك عن جهة عرش ربك العلي العظيم بانّه لا اله الا هو قد خلق الخلق لعرفان نفسه الرحمن الرحيم وارسل الى كل مدينة رسولا من عنده ليشهرهم برضوان الله ويقربهم الى مقعد الامن مقر قدس رفيع ومن الناس من اهتدى بهدى الله وفاز بلقائه وشرب من ايدى التسليم سلسبيل الحيوان وكان من الموقنين ومنهم من قام على الاعراض وكفر بآيات الله المقتدر العزيز العليم وقضت القرون وانتهت الى سيد الايام

ص ٩٩

يوم الّذى فيه اشرفت شمس البيان عن افق الرحمن وطلع جمال السبحان باسم على عظيم اذا قام الكلّ على الاعراض ومنهم من قال انّ فى هذه الايام رجل افترى على الله العزيز القديم ومنهم من قال به جنة كما تكلم بذلك احد من العلماء فى محضرى وكنا من الشاهدين ومنهم من قال ما نطق على الفطرة بل سرق كلمات الله وركبها بكلمات نفسه وبما خرج من افواههم قد بكت عيون العظمة وهم كانوا على مقاعدهم لمن الفرحين وقال يا قوم تالله قد جئتمكم بامر الله ربكم وربّ آبائكم الاولين ويا قوم لا تنظروا الى ما عندكم فانظروا بما نزل من عند الله وانه خير لكم عن كلّ شىء ان انتم من العارفين ويا قوم فارجعوا البصر الى ما عندكم من حجة الله وبرهانه وما نزل يومئذ ليظهر لكم الحقّ بآيات واضح مبين ويا قوم لا تتبعوا خطوات الشيطان ان اتبعوا ملة الرحمن وكونوا من المؤمنين هل بعد ظهور الله ينفع احداً شىء لا فونفسى المقتدر العليم الحكيم كلما زاد فى النصح زادوا فى البغضاء الى ان قتلوه فى الظلم الا لعنة الله على الظالمين وآمن به قليل الناس وقليل من عبادنا الشاكرين ووصى هؤلاء فى كلّ الألواح بل فى كلّ سطر جميل بان لا يعتكفوا حين الظهور بشىء عمّا خلق بين السموات و الأرضين وقال يا قوم اتنى قد اظهرت نفسى لنفسه ما نزل البيان الا لا ثبات امره اتقوا الله ولا تعترضوا به كما اعترضوا علىّ ملاً الفرقان واذا سمعتم ذكره فاسعوا اليه وخذوا ما عنده لأنّ دونه لن يغنيكم لو تمسكوا بحُجج الاولين والآخرين ... فلما قضت اشهر معلومات و سنين معدودات قد شقت سماء القضاء واتى جمال علىّ

بالحق على غمام الأسماء بقميص أخرى اذاً قاموا على التناق  
 بهذا التور المشرق عن شطر الآفاق ونقضوا الميثاق وكفروا به و  
 حاربوا بنفسه وجادلوا بآياته وكذبوا ببرهانه وكانوا من  
 المشركين الى ان قاموا على قتله كذلك كان شأن هؤلاء الغافلين  
 شهدوا انفسهم عجزاء عن ذلك قاموا على المكر ويأتون في كل حين  
 بمكر جديد ليضيع به امر الله قل ويل لكم بذلك يضيع انفسكم و  
 ان ربكم الرحمن لغني عن العالمين ولن يزيده شيء ولن ينقصه  
 امر ان آمنتم فلا انفسكم وان كفرتم يرجع اليكم وكان ذيله مقدساً  
 عن دنس المشركين . ان يا عبد المؤمن بالله تالله لو أريد  
 ان اذكر لك ما ورد على لن تحمله النفوس ولا العقول وكان  
 الله على ذلك شهيد و انك انت فاحفظ نفسك ولا تعقب هؤلاء و  
 كن في امر ربك لمن المتفكرين ان اعرف ربك بنفسه لا بدونه لان  
 دونه لن يكفيك بشيء ويشهد بذلك كل الأشياء ان انت من  
 السامعين ان اخرج عن خلف الحجاب باذن ربك العزيز الوهاب ثم  
 خذ كأس البقاء باسم ربك العلي الأعلى بين الأرض والسماء  
 ثم اشرب منها ولا تكن من الصابرين تالله حين الذي يصل  
 الكأس الى شفتاك ليقولن اهل ملاء الأعلى بأن هنيئاً لك يا ايها  
 العبد الموقن بالله و اهل مداين البقاء بأن مريئاً لك يا ايها  
 الشارب من كأس حبه وينادي لسان الكبرياء بأن بشري لك يا  
 ايها العبد بما فزت بما لا فاز به الا الذينهم انقطعوا عن كل  
 من في السموات والأرض وكانوا من المنقطعين ...

٧٧ - ... واما ما سئلت عن الفطرة فاعلم بان كل الناس قد خلقوا على فطرة  
 الله المهيمن القيوم وقدر لكل نفس مقادير الأمر على ما رقم  
 في الواح عز محفوظ ولكن يظهر كل ذلك بارادات انفسكم كما انتم  
 في اعمالكم تشهدون مثلاً فانظر فيما حرم على العباد في الكتاب من  
 شيء كما انتم في البيان تنظرون بحيث احل الله فيه ما اراد  
 بامرهم وحرم ما شاء بسلطانه قل كل ذلك في الكتاب افلا تشهدون  
 ولكن الناس بعد علمهم عما نهوا عنه هم يرتكبون هل ينسب هذا الى

الله اولى انفسهم ان انتم تنصفون قل ما من حسنة الا من  
عند الله وما من سيئة الا من انفسكم افلا تعرفون وهذا ما  
نزل فى كل اللوح ان انتم تعلمون بلى انه عالم باعمالكم قبل  
ظهورها كما هو عالم بعد ظهورها وانه ما من اله الا هو له الخلق و  
الامر وكل عنده فى الواح قدس مكنون وهذا العلم لم يكن علة  
الفعل فى خلقه كما ان علمكم بشىء لم يكن علة لظهوره فيما اردتم  
او تريدون و علمتم او تعلمون ...

٧٨ - ... و اينكه سؤال از خلق شده بود بدانكه لم يزل خلق بوده  
ولا يزال خواهد بود لا لاوله بداية ولا لآخره نهاية اسم الخالق  
بنفسه يطلب المخلوق وكذلك اسم الرب يقتضى المربوب و

ص ١٠٢

اينكه در كلمات قبل ذكر شده كان الها ولا مالوه وربا ولا  
مربوب و امثال ذلك معنى آن در جميع احيان محقق و اين همان كلمه  
ايست كه مي فرمايد كان الله و لم يكن معه من شىء و يكون بمثل ما قد  
كان و هر ذى بصرى شهادت مي دهد كه الآن رب موجود و مربوب مفقود  
يعنى آن ساحت مقدس است از ما سوى و آنچه در رتبه ممكن ذكر  
ميشود محدود است بحدودات امكانيه و حق مقدس از آن ، لم يزل  
بوده و نبوده با او احدى نه اسم و نه رسم و نه وصف و لا يزال  
خواهد بود مقدس از كل ما سويه مثلاً ملاحظه كن در حين ظهور  
مظهر كليّه قبل از آنكه آن ذات قدم خود را بشناساند و بكلمه  
امريّه تتطّق فرمايد عالم بوده و معلومى با او نبوده و همچنين  
خالق بوده و مخلوقى با او نه چه كه در آن حين قبض روح از كل ما  
يصدق عليه اسم شىء ميشود و اينست آن يومى كه مي فرمايد لمن  
الملك اليوم و نيست احدى مجيب ...

٧٩ - و اما ماسئلت من العوالم فاعلم بان لله عوالم لا نهاية بما  
لا نهاية لها و ما احاط بها احد الا نفسه العليم الحكيم تفكر فى  
النوم و انه آية الاعظم بين الناس لو تكونن من المتفكرين  
مثلاً انك ترى فى نومك امراً فى ليل و تجده بعينه بعد سنة او  
سنتين او ازيد من ذلك او اقل و لو يكون العالم الذى انت رأيت  
فيه ما رأيت هذا العالم الذى تكون فيه فيلزم

ما رأيت في نومك يكون موجودا في هذا العالم في حين الذي تراه في النوم وتكون من الشاهدين مع أنك ترى امراً لم يكن موجودا في العالم ويظهر من بعد اذا حَقَّق بانَّ عالم الذي انت رأيت فيه ما رأيت يكون عالماً آخر الذي لا له أول ولا آخر وانك ان تقول هذا العالم في نفسك و مطوى فيها بامر من لدن عزيز قدیر لحق ولو تقول بانَّ الروح لما تجرد عن العلائق في النوم سيره الله في عالم الذي يكون مستوراً في سر هذا العالم لحق وانَّ لله عالم بعد عالم وخلق بعد خلق وقدر في كل عالم ما لا يحصيه احد الا نفسه المحصى العليم وانك فكّر فيما القيناك لتعرف مراد الله ربك ورب العالمين وفيه كنز اسرار الحكمة و اتا ما فصلناه لحزن الذي احاطني من الذين خلقوا بقولي ان انتم من السامعين ...

۸۰ - واما ما سئلت بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیاء و اولیاء آیا همین تعیین و تشخیص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقیست یا زائل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در حال حیات فی الجملة صدمه که بمشاعر انسانی وارد میشود از قبیل بیهوشی و مرض شدید شعور و ادراک از او زائل میشود و موت که انعدام ترکیب و عناصر است چگونه میشود که بعد او تشخیص و شعوری متصور شود با آنکه آلات بتمامها از هم پاشیده . انتهى .

معلوم آنجناب بوده که روح در رتبه خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعف مشاهده میشود بواسطه اسباب مانع بوده و الا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمائید مضمیء و روشن است ولكن اگر حائلی مانع شود در این صورت نور او ممنوع مع آنکه در رتبه خود مضمیء بوده ولكن باسباب مانع اشراق نور منع شده و همچنین مریض در حالت مرض ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور ولكن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوت و غلبه ظاهر که شبه آن ممکن نه و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابدأ نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود

روشن و مضیء است و لکن نظر بسحاب حائله نور او ضعیف مشاهده میشود و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیا را بدن او که جمیع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن این مادامیست که اسباب مانعه حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه ایّامی که غمام حائلست اگر چه ارض بنور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده همچنین است آفتاب نفوس که باسم روح مذکور شده و میشود و همچنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابداً مشاهده نمیشود

ص ۱۰۵

و اگر نفسی آن شجره را قطعه قطعه نماید ذرّه از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوّت منبع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود ...

۸۱ - و اما ما سئلت عن الرّوح و بقائه بعد صعوده فاعلم أنّه

يَصْعَدُ حين ارتقائه إلى ان يحضّر بين يدي الله في هيكل لا

تغيّره القرون و الأعصار و لا حوادث العالم و ما يظهر فيه

و يكون باقياً بدوام ملكوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و

منه تظهر آثار الله و صفائه و عناية الله و الطافه إنّ

القلم لا يقدر ان يتحرّك على ذكر هذا المقام و علوه و سموه

على ما هو عليه و تُدخله يد الفضل الى مقام لا يُعرف بالبيان

و لا يذكرُ بما في الامكان طوبى لروح خرج من البدن مقدّساً عن

شبهات الأمم أنّه يتحرّك في هواء ارادة ربّه و يدخل في الجنة

العليا و تُطوّفه طلعات الفردوس الأعلى و يعاشر انبياء

الله و اوليائه و يتكلّم معهم و يقصّ عليهم ما ورد عليه في

سبيل الله ربّ العالمين لو يطّلع احد على ما قدّر له في عوالم

الله ربّ العرش و الثرى ليشتمل في الحين شوقاً لذاك المقام

الأمنع الأرفع الأقدس الأبهى .

بلسان پارسی بشنویا عبد الوهاب علیک بهائی اینکه سؤال از



ص ۱۰۶

این مظلوم شهادت می‌دهد بر بقای آن و اینکه سؤال از کیفیت آن نمودی آنه لا یوصف و لا ینبغی ان یدکر الا علی قدر معلوم انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلیٰ نمایند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تنبت الارض هیچ شیئی از اشیا بی سبب و علت و مبدأ موجود نه و سبب اعظم ارواح مجرد بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود بهیکلی که لایق بقا و لایق آن عالم است این بقاء بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی چه که مسبوق است بعلت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است بحق جلّ جلاله طوبیٰ للعارفین اگر در اعمال انبیاء تفکر نمائی بیقین مبین شهادت می‌دهی که غیر این عالم عالمها است حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلیٰ نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند و لکن طبیعین که بطبیعت قائلند درباره انبیا نوشته‌اند که ایشان حکیم بوده‌اند و نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمی که بوده و هستند انبیا را مقدم بر کلّ میدانند بعضی آن جواهر مجرد را حکیم می‌گویند و برخی من قبل الله میدانند حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقاتی که شبه و مثل نداشته تحمّل نمی فرمودند ...

ص ۱۰۷

۸۲ - اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید انّها آیه الهیة و جوهره ملکوتیة الّتی عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها انّها اول شیء حکمی عن الله موجد و اقبل الیه و تمسک به و سجد له در این صورت بحق منسوب و باور راجع و من غیر آن

بهوی منسوب و باوراجع الیوم هر نفسی شبهات خلق او را از حق منع نمود و ضوضاء علماء و سطوت امراء او را محجوب نساخت او از آیات کبری لدی الله مالک الوری محسوب و در کتاب آلهی از قلم اعلیٰ مسطور طوبی لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها در مراتب نفس از امّاره و لوامه و ملهمه و مطمئنّه و راضیه و مرضیه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار قلم اعلیٰ اقبال بذکر این مراتب نداشته و ندارد نفسی که الیوم لله خاضع است و باو متمسک کلّ الاسماء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها و در حین نوم تعلق به شیء خارج نداشته و ندارد و در مقام خود ساکن و مستریح جمیع امور باسباب ظاهر و باهر و باسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف میشود در بصر ملاحظه نمائید جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کلّ را مشاهده مینماید و بیک سبب جزئی از جمیع محروم تعالی من خلق الاسباب و تعالی من علق الامور بها کلّ شیء من الأشیاء باب لمعرفة و آیه لسلطانة و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمته و اقتداره و سبیل الی صراطه المستقیم ...

ص ۱۰۸

ان النفس علی ما هی علیه آیه من آیات الله و سرّ من اسرار الله اوست آیت کبری و مخبری که خبر میدهد از عوالم آلهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آنرا نداشته و ندارد ان انظر الی نفس الله القائمة علی السنن و النفس الامّارة الّتی قامت علی الأعراض و تنهی الناس عن مالک الأسماء و تأمرهم بالبعی و الفحشاء الا أنّها فی خسران مبین ...

و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن بکجا راجع میشود اگر بحق منسوب است برفیق اعلیٰ راجع لعمر الله بمقامی راجع میشود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است هر نفسی که در امر الله ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض مینمایند اوست مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او بامر سلطان حقیقی و مربی حقیقی در خمیر ملاحظه نمائید که محتاجست بمایه و ارواح مجردة مایه عالمند تفکر و کن من الشاکرین این مقامات و همچنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده اوست آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و اوست ساکن طائر و سائر

قاعد شهادت می‌دهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و همچنین بر عالمی که مقدس از اول و آخر است در این لیل امری مشاهده مینمائی بعد از بیست سنه او ازید او اقل بعینه آنرا مشاهده مینمائی حال ملاحظه کن این چه عالمی است تفکر فی حکمة الله و ظهوراته ... در آثار صنع ملاحظه نما و تفکر کن خاتم انبیاء میفرماید زدنی فیک تحیراً و ما ذکرک فی انتہاء عالم الاجسام عرفان این مقام معلق است بابصار ناظرین در مقامی متناهی و در مقامی مقدس

ص ۱۰۹

از آن حق لم یزل بوده و خواهد بود و همچنین خلق الا انّ الثانی مسبوق بالعلّة در این صورت حکم توحید ثابت و محقق و اینکه از افلاک سؤال نمودید اولاً باید معلوم شود که مقصود از ذکر افلاک و سماء که در کتب قبل و بعد مذکور چیست و همچنین ربط و اثر آن بعالم ظاهر بیچه نحو جمیع عقول و افئده در این مقام متحیر و مبهوت ما اطّلع بها الا الله وحده حکما که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده‌اند در این مدّت سیّارات را احصاء ننموده‌اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثوابت سیّارات و لکلّ سیّارة خلق عجز عن احصائه المحصون یا ایها الناظر الی وجهی امروز افق اعلی مشرق و نداء الله مرتفع قد انزلنا فی الالواح لیس الیوم یوم السّؤال ینبغی لمن سمع النداء من الأفق الأعلى یقوم و یقول لّبیك لّبیك یا اله الأسماء و لّبیك لّبیك یا فاطر السّماء اشهد انّ بظهورک ظهر ما کان مکتوباً فی کتب الله و مسطوراً فی صحف المرسلین .

۸۳ - ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربّانیه است در نفس انسانیّه نمائید مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیّت و دون آن و فوق آن و همچنین سمع و بصر و شمّ و نطق و ما دون آن از حواسّ ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقلّ من آن مقطوع شود

ص ۱۱۰

جمیع این حواسّ از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و

مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلی سلطان احدیه است بوده و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده میشود که سمع بتوجه باو مذکور و کذلک دون آن از کلّ ما یجری علیه الأسماء و الصّفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود ولکن او بنفسها و جوهریتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است و اگر الی ما لا نهایه بعقول اولیه و آخریه در این لطیفه ربّانیه و تجلی عزّ صمدانیه تفکّر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عزّ قدیمیّه بعین سِرّ و سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان عبد است و منتهی بلوغ عباد ...

ص ۱۱۱

۸۴ - ... حقّ را مقدّس از کلّ مشاهده کن اوست مجلی بر کلّ و مقدّس از کلّ اصل معنی توحید اینست که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلّ را قائم به او و مستمد از او دانید اینست معنی توحید و مقصود از آن بعضی از متوهّمین باو هام خود جمیع اشیاء را شریک حقّ نموده اند و مع ذلک خود را اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحقّ آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود توحید آنست که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دورا یک دانند و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منیع لا یدرک یک دانی باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الرّاسخین ...

۸۵ - ای بندگان سزاوار اینکه در این بهار جان فرا از باران نیشان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتوافکننده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی بهره ساخت و دوست را در

این جامه بشناخت بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آنرا بادهای

ص ۱۱۲

نافرمانی خاموش منماید روز ستایش است باسایش تن و آرایش جان  
مپردازید اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند آگاه باشید و بروشنی  
نام خداوند یکتا خود را از تیرگیها آزاد نمائید دوست بین باشید  
نه خود بین بگو ای گمراهان پیک راستگو مژده داد که دوست میآید  
اکنون آمد چرا افسرده‌اید آن پاک پوشیده بی پرده آمد چرا  
پژمرده‌اید آغاز و انجام جنبش و آرام آشکار امروز آغاز در انجام نمودار  
و جنبش از آرام پدیدار این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در  
آفرینش هویدا شد هر که این گرمی یافت بکوی دوست شتافت و هر که نیافت  
ببفسرد افسردنی که هرگز برنخواست امروز مرد دانش کسی است که  
آفرینش او را از بینش باز نداشت و گفتار او را از کردار دور  
نمود مرده کسی که از این باد جانبخش در این بامداد دلکش بیدار  
نشد و بسته مردی که گشاینده را نشناخت و در زندان از سرگردان  
بماند ای بندگان هر که از این چشمه چشید بزندگی پاینده رسید و هر  
که ننوشید از مردگان شمرده شد بگو ای زشتکاران آزشما را از  
شنیدن آوازی نیاز دور نمود او را بگذارید تا راز کردگار بیابید  
و او مانند آفتاب جهانتاب روشن و پدیدار است بگو ای نادانان  
گرفتاری ناگهان شما را از پی کوشش نمائید تا بگذرد و بشما آسیب  
نرساند اسم بزرگ خداوند که بزرگی آمده بشناسید اوست داننده و دارنده و نگهبان ...

ص ۱۱۳

۸۶ - وَاَمَّا مَا سَأَلْتُمَنِ الْأَرْوَاحَ وَاطَّلَاعَ بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ بَعْدَ صُعُودِهَا  
فَاعْلَمُ أَنَّ أَهْلَ الْبِهَاءِ الَّذِينَ اسْتَقَرُّوا عَلَى السَّفِينَةِ الْحَمْرَاءِ  
أَوْلَئِكَ يَعَاشِرُونَ وَيُؤَانِسُونَ وَيَجَالِسُونَ وَيَطِيرُونَ وَيَقْصِدُونَ وَيَصْعَدُونَ  
كَأَنَّهُمْ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِلَّا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُطَّلَعُونَ وَهُمْ النَّاطِرُونَ وَهُمْ  
الْعَارِفُونَ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرُ مِنْ لَدُنِّ عَلِيمٍ حَكِيمٍ أَهْلَ بَهَاكَهْ دَرَسْفِينَةُ  
الْهِيَةِ سَاكِنَتِ كُلِّ إِحْوَالٍ يَكْدِيغِرُ مُطَّلَعٌ وَبَا هُمُ مَأْنُوسٌ وَمَصَاحِبُ  
وَمَعَاشِرِائِنِ مَقَامٍ مَنُوطٍ بِأَيْقَانٍ وَاعْمَالِ نَفُوسٍ اسْتِ نَفُوسِي كَهْ دَرِ يَكْ  
دَرَجَهْ وَاقْفِنْدِ مُطَّلَعِنْدِ اَزْ كَمِيَّاتِ وَكَيْفِيَّاتِ وَدَرَائِجِ وَمَقَامَاتِ  
يَكْدِيغِرُ وَنَفُوسِي كَهْ دَرِ تَحْتِ اَيْنِ نَفُوسٍ وَاقْفِنْدِ كَمَا هُوَ حَقُّهُ بَرِ مَرَاتِبِ

و مقامات نفوس عالیه از خود اطلاع نیابند لکن نصیب عند ربک  
طوبی لنفس توجّه الی الله و استقام فی حبّه الی ان طار روحه  
الی الله الملك المقتدر الغفور الرحیم و اما ارواح کفار  
لعمری حین الاحتضار یعرفون مافات عنهم و ینوحون و یتضرّعون و  
کذلک بعد خروج ارواحهم من ابدانهم این بسی معلوم و واضح است که  
کلّ بعد از موت مطلع بافعال و اعمال خود خواهند شد قسم بافتاب  
افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن  
نه و همچنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که

ص ۱۱۴

فوق آن متصوّر نه نیکوست حال نفسی که ریحی لطیف باقی ایمان را از  
ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید ...

الیوم باید احبّای الهی ناظر بظهور و ما یظهر منه باشند بعضی  
روایات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک  
کرده اند و در کتب ذکر نموده اند اکثر آن بهوای نفس بوده چنانچه  
مشاهده نموده اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و  
تاویلات کلمات الهیه اکثری بغیر حق بوده چنانچه بعد از خرق  
حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه از کلمات  
الهیه را ادراک ننموده بودند مقصود آنکه اگر احبّای الهی قلب و  
سمع را از آنچه از قبل شنیده اند طاهر نمایند و بتمام توجّه بمطلع  
امر و ما ظهر من عنده ناظر شوند عند الله احبّ بوده ...

احمد و کن من الشاکرین کبر من قبلی احبّائی الذین اختصّهم  
الله لحبه و جعلهم من الفائزین و الحمد لله رب العالمین .

۸۷ - و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم  
ابو البشر و سلاطین آن از من در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل  
بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و

ص ۱۱۵

انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابو البشر  
قواعد تحریر و رسومی که حال ما بین ناس است نبوده و وقتی بود که  
اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود  
بیان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در

ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و همچنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که ببابل معروفست از بعد وقوع یافت لذا آن ارض ببابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلاف و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایامی که خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لائح گشت آنحضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بآن تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل و مدتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد ...

حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حق در علو امتناع و سمو ارتفاع خود مقدس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عز احدیه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیه مبعوث شده اند و خلق را بحق دعوت فرموده اند ولکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده

ص ۱۱۶

جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره همچنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف ما بین کتب است انشاء الله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت .

۸۸ - ... فاعلموا بانّ اصل العدل و مبدئه هو ما یأمر به مظهر نفس الله فی یوم ظهوره لو انتم من العارفين قل انّه لمیزان العدل بین السموات و الأرضین و انّه لو یأتی بامر یفرع من فی السموات و الأرض انّه لعدلٌ مبینٌ و انّ فرع الخلق لم یکن الا کفرع الرّضیع من الفطام لو انتم من التّاظّیرین لو اطّلع النّاس باصل

الأمر لم يجزعوا بل استبشروا وكانوا من الشَّاكرين ...  
۸۹ - فاعلم بأنك كما ايقنت بان لانفاد لكلماته تعالى ايقن بان  
لمعانيها لانفاد ايضاً

ص ۱۱۷

ولكن عند مبيئها و خزنة أسرارها و الذين ينظرون الكتب و  
يتخذون منها ما يعترضون به على مطلع الولاية أنهم اموات غير  
أحياء و لو يمشون و يتكلمون و يأكلون و يشربون فآه لو  
يظهر ما كُنز في قلب البهآء عمآ علمه ربّه مالك الأسماء  
لينصعقُ الذين تراهم على الأرض كم من معان لا تحويها قمص  
الالفاظ و كم منها ليست لها عبارة و لم تُعط بيانٌ و لا اشارةً  
و كم منها لا يمكن بيانه لعدم حضور أوانها كما قيل ( لا كلّ ما  
يعلم يقال و لا كلّ ما يقال حان وقته و لا كلّ ما حان وقته حضر  
أهله ) و منها ما يتوقف ذكره على عرفان المشارق التي فيها  
فصلنا العلوم و اظهرنا المكتوم نسأل الله أن يوفّقك و  
يؤيدك على عرفان المعلوم لتتقطّع عن العلوم لأنّ طلب العلم  
بعد حصول المعلوم مذموم تمسك باصل العلم و معدنه لتري نفسك  
غنياً عن الذين يدعون العلم من دون بيّنة و لا كتاب منير ...  
۹۰ - آنچه در آسمانها و زمين است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند  
چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که  
گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیئی بخلعت هستی مفتخر  
نیاید و بوجود مشرف نشود چه آفتابهای معارف که در ذره مستور  
شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه انسان که از  
بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین

ص ۱۱۸

شرافت ممتاز گشته چنانچه جميع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی  
بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع  
به اوست اینست که فرموده " الانسان سرّی و انا سرّه " و آیات  
متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جميع کتب  
سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید : (۱)  
" سُرُّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ " و در مقام



دیگر میفرماید: (۲) " وَفِي انْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ " و در مقام

دیگر میفرماید: (۳) " وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ

فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ " چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العماء

فداه میفرماید " من عرف نفسه فقد عرف ربه . " ...

باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و

صفات الهیه هستند . هر کدام بقدر استعداد خود مدلل و مشعرند بر معرفت

الهیه بقسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب

و شهود را اینست که میفرماید: " ایاكون لغيرك من الظهور ما ليس لك

حتى يكون هو المظهر لك عميت عين لا تراك " و باز سلطان بقا

میفرماید: " ما رأيت شيئاً إلا وقد رأيت الله فيه او قبله

او بعده " و در روایت کمیل " نور اشرق من صبح الازل فيلوح على

هياكل التوحيد آثاره " و انسان که اشرف و اکمل مخلوقاتست اشدّ

دلالة و اعظم حکایه است از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و

الطف او مظاهر شمس حقیقتند بلکه ما سواى ایشان موجودند باراده

ایشان و متحرکند بافاضه ایشان ...

---

(۱- ) سورة حم سجده (فصلت-) آیه ۵۳ (۲-) سورة الدّاريات -آیه ۲۱ (۳-) سورة الحشر -آیه ۱۹

ص ۱۱۹

۹۱ - و از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر

که غیب هوپه در هیکل بشریه ظاهر میشد بعضی از مردمی که معروف

نبودند و علاقه دنیا و جهتی نداشته اند بضیاء شمس نبوت مستضیء

و بانوار قمر هدایت مهتدی میشدند و بقاء الله فائز میگشتند

لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء مینمودند چنانچه

از لسان آن گمراهان میفرماید: (۱) " فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ

كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا

تَرَاكَ أَتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِأَدَى الرَّأْيِ

وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ . "

اعتراض مینمودند و بآن مظاهر قدسیّه میگفتند که: " متابعت

شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست . " و

مقصودشان این بوده که علماء و اغنیاء و معارف قوم بشما ایمان

نیاوردند و باین دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان من له الحق مینمودند .

و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای  
راشدین و فضیلتی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال  
مرزوق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند ...  
همه اینها مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور بقسمی  
که اکثری از مال و عیال گذشتند

(۱- ) سورة هود - آیه ۲۷

ص ۱۲۰

و برضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و  
انفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که سینه‌هاشان  
محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه ارضی  
نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر  
آنکه بگردن‌هاشان ممسوح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس آیا  
شهادت این نفوس قدسیّه که باین طریق جان در راه دوست دادند که  
همه عالم از ایثار دل و جان‌شان متحیر گشتند کفایت نمیکنند برای  
این عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی دادند و  
بقا را بفنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را بچشمه‌های شور معاوضه  
کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند چنانچه مشاهده میشود کلّ  
بزخارف دنیا مشغول شده‌اند و از ربّ اعلی دور مانده ، حال انصاف  
دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان موافق  
و ظاهرشان و باطنشان مطابق بنحویکه " تاهت العقول فی افعالهم و  
تحیرت النفوس فی اضطبارهم و بما حملت اجسادهم " و یا شهادت این  
معرضین که بجز هوای نفس نفسی برنیارند و از قفس ظنون باطله  
نجاتی نیافته‌اند و در یوم سراز فراش برنارند مگر چون خفاش  
ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در  
تدبیرات امورات دانیه کوشند بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر  
آلهی غافل شده‌اند روز بجان در تلاش معاشند و شب در تزئین اسباب  
فراش آیا در هیچ شرع و ملّتی جائز است که باعراض این نفوس محدوده  
متمسک شوند و از اقبال و

ص ۱۲۱

تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حق گذشته اند اغفال نمایند ...

و بچه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونگی این امر را سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزّت و مکنّت و ثروت بودند و آیا مقصودی جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حق نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان الناس فی اسرار الامریتفکرون " و سيعلم الذین ظلموا ائّ منقلب ینقلبون (۱) . " ...

حال ملاحظه فرمائید با این شهادای صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشان است چنانچه دیده اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ ما یملک را انفاق نموده اند و باعلیٰ غرف رضوان عروج فرمودند شهادت این طلعات عالیّه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته اند و برای جلوس بر صدر از اولّ ما صدر احتراز جسته اند بر بطلان این نور لائح جائز و مقبولست با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته اند و اینقدر ادراک نموده اند که از ذرّه از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمیگذرند تا چه رسد بجان و مال و غیره ...

---

(۱) - سورة الشعراء - آیه ۲۲۷

ص ۱۲۲

۹۲ - کتاب الهی ظاهر و کلمه ناطق و لکن نفوسی که باو متمسک و سبب و علت انتشار گردند مشاهده نمیشود الاّ قلیل و آن قلیل اکسیر احمر است از برای نحاس عالم و دریاق اکبر از برای صحتّ بنی آدم حیات باقیه منوط بقبول این امر اعزّ ابدع اعلیٰ است ای دوستان الهی بشنوید ندای مظلوم را و بآنچه سبب ارتفاع امر الهی است تمسک نمائید آنّه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم این امریست که ضعیف از او بطراز قوت ظاهر و فقیر با کلیل غنا مزین بکمال روح و ریحان بمشورت تمسک نمائید و باصلاح عالم و انتشار امر مالک قدم عمر

گرانمایه را مصروف دارید آنه یا امر الكلّ بالمعروف وینهی عن کلّ  
 ما یضیع به مقام الانسان ...  
 ۹۳ - کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر  
 مراتبها در مقام تجلی سلطان مجلی در ملکوت اسماء و صفات از  
 برای کلّ اثبات آیتیت میشود در این صورت غیر آیات چیزی مشهود نه  
 تا قرب و بُعد تصور شود ...  
 و اگر دست قدرت الهیه آیتیت اشیاء را اخذ نماید لا تری فی  
 الملک من شیء چقدر

ص ۱۲۳

پاک و مقدّس است پروردگار تو و چقدر عظیم است سلطنت و غلبه  
 او آیات تکوینیّه و آفاقیّه که مظاهر اسماء و صفات او تعالی  
 شأنه هستند در یک مقام مقدّسند از قرب و بعد تا چه رسد بذاته تعالی ...  
 مقصود شاعر از این بیت که :

دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجبت که من از وی دورم ...  
 حق فرموده که من بانسان نزدیکترم از رگ گردن او با و لذا میگوید  
 با وجود آنکه تجلی حضرت محبوب از رگ گردن من بمن نزدیکتر است مع  
 ایقان من باین مقام و اقرار من باین رتبه من از او دورم یعنی قلب  
 که مقرّ استواء رحمانی است و عرش تجلی ربّانی از ذکر او غافل  
 است و بذکر غیر مشغول از او محجوب و بدنیا و آلائی آن متوجّه و  
 حقّ بنفسه قرب و بعد ندارد مقدّس است از این مقامات و نسبت او  
 بکلّ علی حدّ سواء بوده این قرب و بعد از مظاهر ظاهر این مسلم است  
 که قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیّه قبلیه این  
 مقام را بیان فرمودیم لا یسعی ارضی و لا سمائی ولكن یسعی قلب  
 عبدی المؤمن و قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است  
 بسا میشود که از مجلی غافل است در حین غفلت از حق بعید است و  
 اسم بعید بر او صادق و در حین تذکر بحق نزدیک است و اسم قریب بر  
 او جاری و دیگر ملاحظه نما که بسا میشود که انسان از خود غافل  
 است و لکن احاطه علمیّه حق لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی  
 ظاهر و مشهود لذا البتّه او اقرب بوده و خواهد بود چه که او عالم  
 و ناظر و محیط و انسان غافل

و از اسرار ما خلق فیه محجوب ...

و از ذکر اینکه کلّ اشیاء آیات الهی بوده توهم نرود که نعوذ  
 بالله خلق از سعید و شقی و مشرک و موحد در یک مقامند و یا آنکه  
 حق جلّ و عزّرا با خلق نسبت و ربط بوده چنانچه بعضی از جهّال  
 بعد از ارتقاء بسموات اوهام خود توحید را آن دانسته‌اند که کلّ  
 آیات حقّند من غیر فرق و از این رتبه هم بعضی تجاوز نموده‌اند و  
 آیات را شریک و شبیه نموده‌اند سبحان الله انه واحد فی ذاته  
 و واحد فی صفاته ما سواه معدوم عند تجلّی اسم من اسمائه و ذکر من  
 اذکاره و کیف نفسه فو اسمی الرحمن که قلم اعلی از ذکر این کلمات مضطرب  
 و متزلزلست از برای قطره فانیه نزد تموّجات بحر اعظم باقی چه  
 شأن مشاهده میشود حدوث و عدم را تلقاء قدم چه ذکر بوده استغفر  
 الله العظیم از این چنین عقاید و اذکار بگوای قوم موهوم را با  
 قیوم چه مناسبت و خلق را با حق چه مشابهت که باثر قلم او خلق  
 شده‌اند و این اثر هم از کلّ مقدّس و منزّه و مبرا و از این مقام  
 گذشته در مقام آیات ملاحظه کن که شمس یکی از آیات الهی است آیا  
 میشود او را با ظلمت در یک مقام ملاحظه نمود لا فو نفسه الحق لا  
 یتکلّم احد بذلک الا من ضاق قلبه و زاغ بصره بگو در خود ملاحظه  
 کنید اظفار و چشم هر دو از شماس است آیا این دو نزد شما در یک رتبه  
 و یک شأن بوده اگر گفته شود بلی قل کذبتم برّبی الابهی چه که  
 آنرا قطع میکنید و این را مثل جان عزیز دارید تجاوز از رتبه و  
 مقام جائز نه حفظ مراتب لازم یعنی هر شیئی در مقام خود مشاهده شود بلی وقتی

که شمس اسم مؤثرم بر کلّ اشیاء تجلّی فرمود در هر شیء اثر  
 و ثمری علی قدر مقدور ظاهر چنانچه ملاحظه میشود که سمّ با اینکه  
 مهلک است معذلک در مقام خود اثری و نفعی از او مشهود و این اثر  
 در اشیاء از اثر این اسم مبارک است سبحان خالق الاسماء و الصّفات  
 شجر یابس را بسوزانند و شجره طریه رطیبه را در ظلّش مأوی  
 گیرند و از اثمارش متنعم شوند در احیان مظاهر الهیه اکثری از  
 بریه بامثال این کلمات نالایقه ناطق چنانچه در کتب الهیه و صحف  
 منزله تفصیل آن نازل توحید آنست که در کلّ آیه تجلّی حق مشاهده

کنند نه آنکه خلق را حق دانند مثلاً تجلی شمس اسم ربّ را در کلّ ملاحظه نمائید چه که در کلّ آثار تجلی این اسم مشهود است و تربیت کلّ منوط باو و تربیت هم دو قسم است یک قسم آن محیط بر کلّ است و کلّ را تربیت میفرماید و رزق میدهد چنانچه خود را ربّ العالمین فرموده و قسم دیگر مخصوص بنفوسی است که در ظلّ این اسم در این ظهور اعظم وارد شده اند و لکن نفوس خارجه از این مقام محروم و از مانده احدیه که از سماء فضل این اسم اعظم نازل ممنوعند چه نسبت است آن نفوس را مع این نفوس لو کشف الغطاء لینصعق من فی الاکوان من مقامات الذین توجّهوا الی الله و انقطعوا فی حبه عن العالمین و موحد در این دو طایفه تجلی این دو اسم را ملاحظه مینماید بقسمی که مذکور شد چه که اگر اخذ تجلی شود کلّ هالک خواهند بود و همچنین در تجلی شمس اسم احد ملاحظه کن که بر کلّ اشراق فرموده یعنی در کلّ آیه توحید الهی ظاهر چنانچه کلّ مدلّند بر حق و سلطنت او و وحدت او و قدرت او و این تجلی رحمت اوست که سبقت

ص ۱۲۶

گرفته کلّ را و لکن نفوس مشرکه از این تجلی غافل و از شریعه قرب و لقا محروم چنانچه مشاهده میشود جمیع ملل مختلفه بوحدانیت او مقرر و بفردانیت او معترف اگر آیه توحید الهی در آن نفوس نمیبود هرگز مقرر باین کلمه مبارکه لا اله الا هو نبودند معذلک غافل و بعیدند و عند الله از موحدین محسوب نه چه که سلطان مجلی را ادراک نموده اند و در مقامی این تجلی که در مشرکین ظاهر اثر اشراق موحدین است لا یعرف ذلک الا اولو الالباب و لکن موحدین مظاهر این اسمند در رتبه اولیه و ایشانند که خمر احدیه را از کأس الوهیّه نوشیدند و بشرط الله توجه نموده اند کجا است نسبت این نفوس مقدسه با آن نفوس بعیده ... انشاء الله ببصر حدید در جمیع اشیاء آیه تجلی سلطان قدم مشاهده نمائی و آن ذات اطهر اقدس را از کلّ مقدس و مبرّا بینی اینست اصل توحید و جوهر تفرید کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلیّ العظیم .

۹۴ - اما ما ذکرک فی الإلهین ایاک ایاک ان

لا تشرک بالله ربک لم تزل کان واحداً واحداً فرداً صمداً

وتراً باقیاً دائماً قیوماً ما اتخذ لنفسه شریکاً فی الملک ولا  
وزیراً ولا شبیهها ولا نسبة ولا مثلاً و يشهد بذلك کلّ الذرات  
وعن ورائها الذینهم كانوا فی الافق الابهی

ص ۱۲۷

علی منظر الأعلی و كانت اسمائهم حیثئذ لدى العرش مذکورا ان  
اشهد فی نفسک بما شهد الله لذاته بذاته بانّه لا اله الا هو و  
انّ ما سواه مخلوق بامرہ و منجعل باذنه و محکوم بحکمه و مفقود  
عند شئونات عزّ فردانیته و معدوم لدى ظهورات عزّ وحدانیته و  
انّه لم یزل ولا یزال کان متوحّداً فی ذاته و منفرداً فی صفاته  
و واحداً فی افعاله و انّ الشبیه وصف خلقه و الشریک نعت عباده  
سبحان نفسه من ان یوصف بوصف خلقه و انّه کان وحده فی علو  
الارتفاع و سمو الامتناع و لن یطیر الی هوآء قدس عرفانه اطیار  
افتدة العالمین مجموعاً و انّه قد خلق الممکنات و ذرء الموجودات  
بکلمة امره و ما خلق بکلمة التی ظهرت من قلم الّذی حرکه انامل  
ارادته کیف یکون شریکا او دلیلا علیه سبحانه من ان یشار باشارة  
احدٍ او یعرف بعرفان نفسٍ و ما دونه فقراء لدى بابه و عجزاء عند  
ظهور عزّه و ارقاء فی ملکه و انّه کان عن العالمین غنیاً و  
کلّما ینسب العباد بالعبودیّة لاسمه المعبود او ینسب المخلوق الی  
اسمه الخالق هذا من فضله علیهم من دون استحقاقهم بذلك و یشهد  
بذلك کلّ موقن بصیرا .

۹۵ - از برای نعمت مراتب لا نهاییه بوده و

خواهد بود در کتاب پروردگار تو و پروردگار عالمیان اول نعمتی که  
بهیکل انسانی عنایت شد خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حق جلّ جلاله بوده

ص ۱۲۸

اوست مدرک و اوست هادی و اوست مبین و در رتبه ثانیه بصر است چه  
که آگاهی عقل از گواهی بصر بوده و خواهد بود و همچنین سمع و  
فؤاد و سایر نعمتها که در هیکل انسانی ظاهر و مشهود است تعالی  
تعالی قادری که این قوا را در شخص انسانی خلق فرمود و ظاهر ساخت  
در هر کدام آثار عظمت و قدرت و قوت و احاطه حق جلّ جلاله ظاهر و  
مشهود است در قوه لامسه تفکر نما که جمیع بدن را احاطه نموده

مقرّسمع و بصر واحد و مقرّ او تمام بدن جلت عظمته و کبر سلطانه  
این در مقام انسان ذکر شد و لکن نعمت کلیه حقیقیه الهیه نفس  
ظهور است که جمیع نعمتهای ظاهره و باطنه طائف حول اوست در حقیقت  
اولیه مائده سمائیه او بوده و خواهد بود اوست حجّت اعظم و  
برهان اقوم و نعمت اتمّ و رحمت اسبق و عنایت اکمل و فضل اکبر هر  
نفسی الیوم اقبال نمود او بنعمت الهی فائز است ان اشکر ربّک بهذا  
الفضل العظیم و قل لک الحمد یا مقصود العارفين .

۹۶ - قلم اعلی در کلّ حین ندا میفرماید و لکن اهل سمع کمیاب الوان  
مختلفه دنیا اهل ملکوت اسما را مشغول نموده مع آنکه هر ذی بصر و  
ذی سمعی شهادت بر فنای آن داده و میدهد جمیع اهل ارض در این عصر  
در حرکتند و سبب و علت آنرا نیافته اند مشاهده میشود اهل غرب  
بدانی شیئی که فی الحقیقه ثمری از او حاصل نه متمسک میشوند بشأنی  
که الوف الوف در سبیل ظهور و ترقی آن جان داده

ص ۱۲۹

و میدهند و اهل ایران مع این امر محکم متین که صیت علو و  
سمو ش عالم را احاطه نموده محمود و افسرده اند ای دوستان قدر و  
مقام خود را بدانید زحمات خود را بتوهّمات این و آن ضایع ننمائید  
شمائید انجم سماء عرفان و نسائم سحرگاهان شمائید میاه جاریه که  
حیات کلّ معلق به آن است و شمائید احرف کتاب بکمال اتحاد و  
اتفاق جهد نمائید که شاید موفق شوید بانچه سزاوار یوم الهی است  
براستی میگویم فساد و نزاع و ما یکرهه العقول لایق شأن انسان  
نبوده و نیست جمیع همّت را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید هر  
نفسی که خود لایق این مقام اعلی است بآن قیام نماید و الا ان  
یاخذ و کیلاً لنفسه فی اظهار هذا الامر الذی به تززع کلّ  
بنیان مرصوص و اندگت الجبال و انصعقت النفوس اگر مقام این یوم  
ظاهر آنی از او را بصد هزار جان طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض  
و زخارف آن در جمیع امور بحکمت ناظر باشید و باو متشبّث و متمسک  
انشاء الله کلّ موفق شوند بما اراده الله و مؤید گردند بر  
عرفان مقامات اولیای او که بخدمت قائم و بشنا ناطقند علیهم  
بهاء الله و بهاء من فی السموات و الارض و بهاء من فی  
الفردوس الاعلی و الجنة العلیا ...



۹۷ - ... و بعضی از مشرکین از جمله شبها که در این ارض القاء نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای و ربی ولكن عندنا علمه نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من كان في ريب فليستل الله ربه بان يشهده و يكون من الموقنين و در رسیدن نحاس برتبه ذهبيت همان دليلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم يشعرون جميع فلزات بوزن و صورت و ماده يكدیگر میرسند ولكن علمه عندنا في كتاب مكنون ...

۹۸ - ... قل يا معشر العلماء لا تزونا كتاب الله بما عندكم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بين الخلق قد يوزن ما عند الأمم بهذا القسطاس الأعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون تبكى عليكم عين عنايتي لا تكتم ما عرفتم الذي دعوتموه في العشي و الأشرار و في كل اصيل و بكور توجهوا يا قوم بوجوه بيضاء و قلوب نوراء الى البقعة المباركة الحمراء التي فيها تنادي سدرة المنتهى انه لا اله الا انا المهيمن القيوم يا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستن معي في ميدان المكاشفة و العرفان او يجول في مضمار الحكمة و التبيان لا و ربى الرحمن كل من عليها فان و

هذا وجه ربكم العزيز المحبوب يا قوم انا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم و انتم احتجبتهم بها عن مشرقها الذي به ظهر كل امر مكنون لو عرفتم الأفق الذي منه اشرقت شمس الكلام لنبذتم الانام و ما عندهم و اقبلتم الى المقام المحمود قل هذه لسماء فيها كنز ام الكتاب لو انتم تعقلون هذا لهو الذي به صاحت الصخرة و نادت السدرة على الطور المرتفع على الأرض المباركة الملك لله الملك العزيز الودود انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الأمي الى الله الأبدى انه خير لكم عما كنز في الأرض لو انتم تفقهون ...

۹۹ - قوه و بنیه ایمان در اقطار عالم ضعیف شده دریاق اعظم لازم سواد نحاس امم را اخذ نموده اکسیر اعظم باید یا حکیم آیا اکلیل غلبه دارای آن قدرت بوده که اجزای مختلفه در شیء واحد را تبدیل

نماید و بمقام ذهب ابریز رساند اگر چه تبدیل آن صعب و مشکل بنظر میآید و لکن تبدیل قوه ناسوتی بقوه ملکوتی ممکن نزد این مظلوم آنچه این قوه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است این مقام و این قدرت مخصوص است بکلمه الله ...

ص ۱۳۲

۱۰۰ - منادی احدیه از شطر الوهیة ندا میفرماید ای احبّاء ذیل مقدّس را بطین دنیا میلائید و بما اراد النفس و الهوی تکلم مکنید قسم به آفتاب افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود است مقبلین قبله وجود الیوم باید از غیب و شهود مقدّس و منزّه باشند اگر بتبلیغ مشغول شوند باید بتوجه خالص و کمال انقطاع و استغناء و علو همّت و تقدیس فطرت توجه باشطار بنفحات مختار نمایند ینبغی لهؤلاء ان یکون زادهم التوکل علی الله و لباسهم حب ربهم العلیّ الابهی تا کلمات آن نفوس مؤثر شود نفوسی که الیوم بمشتهیات نفسیه و زخارف دنیای فانیه ناظرند بغایت بعید مشاهده میشوند در اکثر احیان در ساحت رحمن بحسب ظاهر زخارفی نبوده طائفین حول در عسر عظیم بوده اند معذک ابدأ از مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و یا کلمه که مدلّ بر آن باشد اشراق نموده و هر نفسی که موفق شد و بساحت اقدس هدیه ارسال نمود نظر بفضل قبول شده مع آنکه اگر جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرف نمائیم احدی را مجال لم و یم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقبح از این فعل نبوده و نیست که باسم حقّ ما بین ناس تکدی شود بر آنجناب و اصحاب حقّ لازم که ناس را به تنزیه اکبر و تقدیس اعظم دعوت نمایند تا راحه قمیص ابهی از احبّای او استنشاق شود و لکن باید اولو الغنی بفقراء ناظر باشند چه که شأن صابری از فقراء عند الله عظیم بوده و عمری لا یعادلّه شأن الا ما شاء الله

ص ۱۳۳

طوبی لفقیر صبر و ستر و لغنی انفق و آثار انشاء الله باید فقرا همّت نمایند و بکسب مشغول شوند و این امریست که بر هر نفسی در این ظهور اعظم فرض شده و از اعمال حسنه عند الله محسوب و هر نفسی عامل شود البتّه اعانت غیبیه شامل او خواهد شد آنه یغنی

من یشاء بفضلہ اَنّہ علی کلّ شیء قدیر ...

ای علی بگو باحبابی الہی کہ اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط بہ آن قدری تفکر در رزایا و بلائی این مسجون نمائید کہ تمام عمر در یدِ اعدا بوده و ہر یوم در سبیل محبت الہی ببلائی مبتلا تا آنکہ امر اللہ ما بین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی سبب شود و باوہام خود در تفریق ناس سرّاً و جہراً مشغول گردد او از اہل انصاف است لا و نفسہ المہیمنۃ علی العالمین لعمری ینوح قلبی و یدمع عینی لا مر اللہ و للذین یقولون ما لا یفقہون و یتوہمون فی انفسہم ما لا یشعرون الیوم لایق آنکہ کلّ باسم اعظم متشبّث شوند نیست مہرب و مفرّی جز او و ناس را متّحد نمایند اگر نفسی در اعلیٰ علوٰ مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاہر شود کہ سبب تفریق ناس گردد از شاطیٰ بحر اعظم و علّت توجّہ بشریٰ جز مقام محمود مشہود کہ ظاہر است بحدود بشریہ جہاتیہ یشہد کلّ الاکوان بانّہ محروم من نفعات الرّحمن قل ان انصفوا یا اولی الالباب من لا انصاف لہ لا انسانیّۃ لہ حقّ عالم است بکلّ نفوس و ما عندهم حلم حقّ سبب تجرّیٰ نفوس شدہ چہ کہ ہتک استار قبل از میقات نمیفرماید و نظر بسبقت رحمت ظہورات غضبیہ منع شدہ لذا اکثریٰ از ناس آنچه سرّاً مرتکبند حقّ را از آن غافل دانستہ اند لا و نفسہ العلیم

ص ۱۳۴

الخبیر کلّ در مرات علمیہ مشہود و مبرهن و واضح قل لک الحمد یا ستار عیوب الضّعفاء و لک الحمد یا غفّار ذنوب الغفلاء ناس را از موہوم منع نمودیم کہ بساطان معلوم و ما یظہر من عنده عارف شوند حال بظنون و اوہام خود مبتلا مشاہدہ میشوند لعمری انہم ہم الموهوم و لا یشعرون و ما یتکلمون انّہ هو الموهوم و لا یفقہون نسئل اللہ ان یوقّ الکّلّ و یعرفہم نفسہ و انفسہم لعمری من فاز بعرفانہ یطیر فی ہواء حبّہ و ینقطع عن العالمین و لا یلتفت الی من علی الارض کلّہا و کیف الذین یتکلمون باہوائہم ما لا اذن اللہ لہم بگو الیوم یوم اصغاست بشنوید ندای مظلوم را باسم حق ناطق باشید و بطراز ذکرش مزین و بانوار حبّش مستنیر اینست مفتاح قلوب و صیقل وجود و الذی غفل عمّا جری من اصبع الارادۃ انّہ فی غفلۃ مبین صلاح و سداد شرط ایمانست نہ اختلاف و فساد

بَلِّغْ مَا أَمَرْتُ بِهِ مِنْ لَدُنِّ صَادِقِ أَمِينِ أَمَّا الْبَهَاءُ عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا  
الذَّاكِرُ بِاسْمِي وَالتَّائِبُ إِلَى شَطْرِي وَالتَّائِبُ بِثَنَاءِ رَبِّكَ الْجَمِيلِ .  
۱۰۱ - مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان براستی و  
دانائی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود هر امری که قلب  
را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد  
مقبول خواهد بود مقام انسان بلند است اگر بانسائیت مزین و الّا پست تر

ص ۱۳۵

از جمیع مخلوق مشاهده میشود بگوای دوستان امروز را غنیمت شمرد  
و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید از حق می طلبم جمیع  
را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید آنّه هو المختار  
۱۰۲ - ای عباد براستی گفته میشود و براستی بشنوید حق جلّ شأنه  
ناظر بقلوب عباد بوده و هست و دون آن از بر و بحر و زخارف و الوان  
کلّ را بملوک و سلاطین و امرا واکذارده چه که لازال علم ینفعل  
ما یشاء امام ظهور بازغ و ساطع و متألّی آنچه امروز لازمست  
اطاعت حکومت و تمسک بحکمت فی الحقیقه زمام حفظ و راحت و  
اطمینان در ظاهر در قبضه اقتدار حکومت است حق چنین خواسته و چنین مقدر فرموده ...  
امید هست که یکی از ملوک لوجه الله بر نصرت این حزب مظلوم  
قیام نماید و بذکر ابدی و ثنای سرمدی فائز شود قد کتب الله  
علی هذا الحزب نصره من نصرهم و خدمته و الوفاء بعهدده باید این  
حزب در جمیع احوال بر خدمت ناصر قیام نمایند و لازال بحبل وفا  
متمسک باشند طوبی لمن سمع و عمل و ویل للتّارکین .

ص ۱۳۶

۱۰۳ - نسخه اصل لوح مبارک هنوز پیدا نشده است  
۱۰۴ - " بگوای اهل ارض " براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را  
در پی است و عقاب عظیمی از عقب گمان مبرید که آنچه را مرتکب شدید  
از نظر محوشده قسم بجمال که در الواح زبرجدی از قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته .

ص ۱۳۷

۱۰۵ - یا معشر الملوک قد اتی المالك و الملك لله المهیمن القیوم  
الّا تعبدوا الا الله و توجّهوا بقلوب نورآء الی وجه ربکم

مالک الاسماء هذا امر لا يعادله ما عندكم لو انتم تعرفون انا  
نريكم تفرحون بما جمعتموه لغيركم و تمنعون انفسكم عن العوالم  
التي لم يحصها الا لوحى المحفوظ قد شغلتمكم الاموال عن المال  
هذا لا ينبغي لكم لو انتم تعلمون طهروا قلوبكم عن ذفر الدنيا  
مسرعين الى ملكوت ربكم فاطر الارض و السماء الذي به ظهرت  
الزلازل و ناحت القبائل الا من نبذ الوري و اخذ ما امر به في  
لوح مكنون هذا يوم فيه فاز الكليم بانوار القديم و شرب زلال  
الوصال من هذا القدح الذي به سجت البحور قل تالله الحق ان  
الطور يطوف حول مطلع الظهور و الروح ينادى من الملكوت هلموا  
و تعالوا يا ابناء الغرور هذا يوم فيه سرع كوم الله شوقاً  
للقاته و صاح الصهبون قد اتى الوعد و ظهر ما هو المكتوب في  
الواح الله المتعالى العزيز المحبوب يا معشر الملوك قد نزل  
الثاموس الاكبر في المنظر الانور و ظهر كل امر مستتر من لدن  
مالک القدر الذي به اتت الساعة و انشق القمر و فصل كل امر  
محتوم . يا معشر الملوك انتم المماليك قد ظهر المالك باحسن  
الطراز و يدعوكم الى نفسه المهيمن القيوم اياكم ان يمنعكم  
الغرور عن مشرق الظهور او تحجبكم الدنيا عن فاطر السماء قوموا على خدمة المقصود

ص ١٣٨

الذي خلقكم بكلمة من عنده و جعلكم مظاهر القدرة لما كان و ما  
يكون تالله لا نريد ان نتصرف في ممالككم بل جئنا لتصرف  
القلوب انها لمنظر البهاء يشهد بذلك ملكوت الاسماء لو انتم  
تفقهون و الذي اتبع موليه انه اعرض عن الدنيا كلها و كيف  
هذا المقام المحمود دعوا البيوت ثم اقبلوا الى الملكوت هذا ما  
ينفعكم في الآخرة و الأولى يشهد بذلك مالک الجبروت لو انتم  
تعلمون طوبى لملك قام على نصره امرى في مملكتى و انقطع عن سوائى  
انه من اصحاب السفينة الحمراء التي جعلها الله لأهل  
البهاء ينبغي لكل ان يعزروه و يوقروه و ينصروه ليفتح المدن  
بمفاتيح اسمى المهيمن على من فى ممالك الغيب و الشهود انه  
بمنزلة البصر للبشر و الغرة الغراء لجبين الأنشاء و رأس  
الكرم لجسد العالم انصروه يا اهل البهاء بالأموال و النفوس .

١٠٦ - رگ جهان در دست پزشک دانا است درد را می بیند و بدانائی درمان

میکنند هر روز را رازی است و هر سر را آوازی درد امروز را درمانی  
و فردا را درمان دیگر امروز را نگران باشید و سخن از امروز  
رانید دیده میشود گیتی را دردهای بیکران فرا گرفته و او را بر  
بستر ناکامی انداخته مردمانی که از باده خود بینی سرمست شده اند  
پزشک دانا را از او باز داشته اند اینست که خود و همه مردمان را  
گرفتار نموده اند نه درد میدانند نه درمان میشناسند راست را کثر

ص ۱۳۹

انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند بشنوید آواز این زندانی را  
بایستید و بگوئید شاید آنانکه در خوابند بیدار شوند بگوای  
مردگان دست بخشش یزدانی آب زندگانی میدهد بشتابید و بنوشید هر  
که امروز زنده شد هرگز نمیرد و هر که امروز مرد هرگز زندگی نیابد ...  
۱۰۷ - اَنْ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنُ يَحِبُّ اَنْ يَّرِي مِنْ فِى الْاَكْوَانِ كَنْفَسٍ وَّاحِدَةٍ وَّ  
هَيْكَلٍ وَّاحِدٍ اَنْ اِغْتَمُوا فَضْلَ اللّٰهِ وَرَحْمَتَهُ فِى تَلْكَ الْاَيَّامِ الَّتِى  
مَا رَأَتْ عَيْنَ الْاِبْدَاعِ شَبَّهَهَا طَوْبِى لِمَنْ نَبَذَ مَا عِنْدَهُ ابْتِغَاءَ لِمَا عِنْدَ  
اللّٰهِ نَشْهَدُ اَنَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ ...

۱۰۸ - اَنَا قَدْ جَعَلْنَا مِيقَاتًا لَكُمْ فَاِذَا تَمَّتِ الْمِيقَاتُ وَمَا اَقْبَلْتُمْ اِلَى  
اللّٰهِ لِیَاخِذْتَكُمْ عَنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَیُرْسِلَ عَلَیْكُمْ نَفْحَاتِ الْعَذَابِ عَنْ  
كُلِّ الْاَشْطَارِ وَكَانَ عَذَابُ رَبِّكَ لَشَدِيدٍ ..

۱۰۹ - یا کمال الیوم مقامات عنایات الهی مستور است چه که عرصه وجود  
استعداد ظهور آن را

ص ۱۴۰

نداشته و ندارد و لکن سوف يظهر امرأ من عنده اَنَّهُ لَا تَضَعْفُهُ  
قُوَّةَ الْجُنُودِ وَلَا سَطُوَّةَ الْمُلُوكِ یَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَیَدْعُ الْكُلَّ اِلَى الْفِرْدِ  
الْخَبِیرِ جَمِیعِ از برای اصلاح عالم خلق شده اند لعمر الله شئونات  
درنده های ارض لایق انسان نبوده و نیست شأن انسان رحمت و محبت  
و شفقت و بردباری با جمیع اهل عالم بوده و خواهد بود بگوای  
دوستان این کوثر اصفی از اصبع عنایت مالک اسماء جاری بنوشید و  
باسمش بنوشانید تا اولیای ارض بیقین مبین بدانند که حق از برای  
چه آمده و ایشان از برای چه خلق شده اند ....

۱۱۰ - حضرت موجود میفرماید ای پسران انسان دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا نمائید اینست راه مستقیم و اُس محکم متین آنچه بر این اساس گذاشته شود حوادث دنیا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند . انتهی

امید هست که علما و امرای ارض متحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکر و مشورت کامل بدریاق تدبیر هیکل عالم را که حال مریض مشاهده میشود شفا بخشند و بطراز صحت مزین دارند ...

و در جمیع امور باید رؤسا باعتدال ناظر باشند چو هر امری که از اعتدال تجاوز نماید

ص ۱۴۱

از طراز اثر محروم مشاهده شود مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آنکه بقبول اهل معرفت فائز است اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد ...

انشاء الله از همت اولیاء و حکمای ارض اهل عالم بما ینفعهم آگاه شوند غفلت تا کی اعتساف تا کی انقلاب و اختلاف تا کی این خادم فانی متحیر است جمیع صاحب بصر و سمعند و لکن از دیدن و شنیدن محروم مشاهده میشوند حب این عبد به آنجناب خادم را بر آن داشت که باین اوراق مشغول شود و الأ فی الحقیقه اریاح یأس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوماً فیوماً در تزیید آثار هرج و مرج مشاهده میشود چه که اسبابی که حال موجود است بنظر موافق نمیآید از حق جلّ جلاله می طلبم که اهل ارض را آگاه نماید و عاقبت را بخیر منتهی فرماید و بآنچه سزاوار است مؤید دارد ...

۱۱۱ - ای احزاب مختلفه با اتحاد توجه نمائید و بنور اتفاق منور گردید لوجه الله در مقری حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم بانوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس این مظلوم از اول ایام الی حین مقصودی جز آنچه ذکر شد نداشته و ندارد شکی نیست جمیع احزاب بافق اعلی متوجهند و بامر حق عامل نظر بمقتضیات

عصر اوامر و احکام مختلف شده و لکن کلّ من عند الله بوده و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهرگشته باری بعضد ایقان اصنام اوهام و اختلاف را بشکنید و باتحاد و اتفاق تمسک نمائید اینست کلمه علیا که از اُمّ الکتاب نازل شده یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه الرفیع ...

۱۱۲ - سالهاست نه ارض ساکن است و نه اهل آن گاهی بحرب مشغول و هنگامی ببلاهای ناگهانی معذب باساء و ضراء ارض را احاطه نموده معذلک احدی آگاه نه که سبب آن چیست و علت آن چه اگر ناصح حقیقی کلمه فرموده آنرا بر فساد حمل نموده اند و از او نپذیرفته اند انسان متحیر که چه گوید و چه عرض نماید دو نفس دیده نمیشود که فی الحقیقه در ظاهر و باطن متحد باشند آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلّ از برای اتحاد و اتفاق خلق شده اند . " حضرت موجود میفرماید " ای دوستان سرپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را ببینید همه باریک دارید و برگ یک شاخسار . انتهى  
انشاء الله نور انصاف بتابد و عالم را از اعتساف مقدس فرماید اگر ملوک و سلاطین که مظاهر اقتدار حق جلّ جلاله اند همّت نمایند و بما ینتفع به منّ علی الارض قیام فرمایند

عالم را آفتاب عدل اخذ نماید و منور سازد .  
" حضرت موجود میفرماید " خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و بریا مجازات و مکافات ...  
و در مقام دیگر میفرماید یا معشر الأمراء لیس فی العالم  
جند اقوی من العدل و العقل ...  
طوبی لمَلِکٍ یمشی و تمشی أمامَ وجهه رایة العقل و عن ورائه  
کتیبهُ العدل انه غرّة جبین السّلام بین الأنام و شامة  
وَجَنَةِ الأمان فی الامکان . انتهى .

فی الحقیقه اگر آفتاب عدل از سحاب ظلم فارغ شود ارض غیر ارض مشاهده گردد .  
۱۱۳ - ان یا سفیر العجم فی المدینة ازعمت بانّ الأمر کان بیدی او  
یبدل امر الله بسجنی و ذلّی او بافقادی و افنائی فبئس ما ظننت  
فی نفسک و کنت من الظّائین انه ما من اله الا هو یظهر امره و  
یعلو برهانه و یتبث ما اراد و یرفعه الی مقام الذی ینقطع عنه



ايدىك و ايدى المعرضين هل تظن بانك تعجزه فى شىء او تمنعه عن حكمه و سلطانه او يقدر ان يقوم مع امره كل من فى السموات و الارضين لا فونفسه الحق لا يعجزه شىء عما خلق اذاً فارجع عن ظنك ان الظن لا يغنى من الحق شيئاً وكن من الراجعين الى الله الذى خلقك و رزقك و جعلك سفير المسلمين ثم اعلم بانته خلق كل من فى السموات و الارض بكلمة

ص ١٤٤

امره و ما خلق بحكمه كيف يقوم معه فسبحان الله عما انتم تظنون يا ملاء المبغضين ان كان هذا الامر حق من عند الله لن يقدر احد ان يمنعه و ان لم يكن من عنده يكفيه علمائكم و الذينهم اتبعوا اهوائهم و كانوا من المعرضين ا ما سمعت ما قال مؤمن آل فرعون من قبل و حكى الله عنه لنبىه الذى اصطفيه بين خلقه و ارسله عليهم و جعله رحمة للعالمين قال و قوله الحق اتقتلون رجلاً ان يقول ربى الله و قد جائكم بالبينات من ربكم ان يك كاذباً فعليه كذبه و ان يك صادقاً يصيبكم بعض الذى يعدكم و هذا ما نزل الله على حبيبه فى كتابه الحكيم و انتم ما سمعتم امر الله و حكمه و ما استنصحتكم بنصح الذى نزل فى الكتاب و كنتم من الغافلين و كم من عباد قتلتموهم فى كل شهور و سنين و كم من ظلم ارتكبتموه فى ايامكم و لم يرشبهها عين الابداع و لن يخبر مثلاً احد من المورخين و كم من رضيع بقى من غير ام و والد و كم من اب قتل ابنه من ظلمكم يا ملاء الظالمين و كم من اخت ضجّت فى فراق اخيها و كم من امرئة بقت بغير زوج و معين و ارتقيتم فى الظلم الى مقام الذى قتلتم الذى ما تحرف وجهه عن وجه الله العلى العظيم فياليت قتلتموه كما يقتل الناس بعضهم بعضاً بل قتلتموه بقسم الذى ما رأت بمثله عيون الناس و بكت عليه السماء و ضجّت افئدة المقرين ا ما كان ابن نبيكم و ا ما كان نسبته الى النبى مشتهراً بينكم فكيف فعلتم به ما لا فعل احد من الاولين فو الله ما شهد عين الوجود بمثلكم تقتلون ابن نبيكم ثم تفرحون على مقاعدكم و تكونن من الفرحين و تلعنون الذينهم كانوا من قبل و فعلوا

بمثل ما فعلتم ثم عن انفسكم لمن الغافلين اذاً فأَنْصِفْ فِي نَفْسِكَ اِنَّ  
الَّذِينَ تَسْبُونَهُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ هَلْ فَعَلُوا بِغَيْرِ مَا فَعَلْتُمْ اُولَئِكَ قَتَلُوا  
ابن نبيهم كما قتلتم ابن نبيكم وجرى منكم ما جرى منهم فما  
الفرق بينكم يا ملاً المفسدين فلما قتلتموه قام احد من احبائه  
على القصاص ولم يعرفه احد و اختفى امره عن كل ذيروح وقضى منه  
ما امضى اذاً ينبغي بأن لا تلوموا احداً في ذلك بل لوموا انفسكم  
فيما فعلتم ان انتم من المنصفين هل فعل احد من اهل الأرض بمثل  
ما فعلتم لا فورب العالمين كل الملوك والسلاطين يوقرون  
ذرية نبيهم ورسولهم ان انتم من الشاهدين وانتم فعلتم ما لا  
فعل احد وارتكبتم ما احترقت عنه اكباد العارفين ومع ذلك ما  
تنبهتم في انفسكم وما استشعرتهم من فعلكم الى ان قمتم علينا من  
دون ذنب ولا جرم مبيناً ما تخافون عن الله الذي خلقكم وسويكم  
و بلغ اشدكم وجعلكم من المسلمين الى متى لا تنتبهون في  
انفسكم ولا تتعقلون في ذواتكم ولا تقومون عن نومكم وغفلتكم و  
ما تكونن من المتنبهين انت فكر في نفسك مع كل ما فعلتم و  
عملتم هل استطعتم ان تخدموا نار الله او تطفئوا انوار تجليه  
التي استضاءت منها اهل لجاج البقاء واستجذبت عنها افئدة  
الموحدين اما سمعتم يد الله فوق ايديكم وتقديره فوق تدبيركم  
وانه لهو القاهر فوق عباده والغالب على امره يفعل ما يشاء و  
لا يسئل عما شاء ويحكم ما يريد وهو المقتدر القدير وان  
توقنوا بذلك لم لا تنتهون اعمالكم ولا تكونن من الساكنين وفي  
كل يوم تجدون ظلمكم كما قمتم علي في تلك الايام بعد الذي ما دخلت

نفسى في هذه الأمور وما كنت مخالفاً لكم ولا معارضاً لأمركم  
الى ان جعلتمونى مسجوناً في هذه الأرض البعيد ولكن فاعلم ثم  
ايقن بأن ذلك لن يبدل امر الله وسنته كما لم يبدل من قبل  
عن كل ما اكتسبت ايديكم وايدي المشركين ثم اعلموا يا ملاً  
الاعجام بانكم لو تقتلوننى يقوم الله احد مقامى وهذه من  
سنة الله التي قد خلت من قبل ولن تجدوا لسنته لا من تبديل  
ولا من تحويل اتريدون ان تطفئوا نور الله في ارضه ابى الله

ألا أن يتمّ نوره ولو انتم تكرهوه في انفسكم و تكوننّ من  
الكارهين و انت يا سفير تفكر في نفسك اقلّ من أن ثمّ أنصف في  
ذاتك بأى جرم افتريت علينا عند هؤلاء الوكلاء و اتبعت هويك  
و اعرضت عن الصدق و كنت من المفترين بعد الذى ما عاشرتني و ما  
عاشرتك و ما رأيتني إلا في بيت ابيك ايام التى فيها يذكر  
مصائب الحسين (ع) و في تلك المجالس لم يجد الفرصة احد ليفتح اللسان  
و يشتغل بالبيان حتى يعرف مطالبه او عقائده و انت تصدقني في  
ذلك لو تكون من الصادقين و في غير تلك المجالس ما دخلت لتراني  
انت او يراني غيرك مع ذلك كيف افيتت عليّ ما لا سمعت منّي اما  
سمعت ما قال عزّوجلّ لا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست  
مؤمنا و لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة و العشيّ يريدون  
وجهه و انت خالفت حكم الكتاب بعد الذى حسبت نفسك من المؤمنين و  
مع ذلك فوالله لم يكن في قلبي بغضك و لا بغض احد من الناس و  
لو اوردتم علينا ما لا يطيقه احد من الموحدين و ما امرى إلا بالله و ما توكلّى إلا عليه

ص ١٤٧

فسوف يمضى ايامكم و ايام الذين هم كانوا اليوم على غرور مبين  
و تجتمعون في محضر الله و تسئلون عما اكتسبتم بايديكم و تجزون  
بها فبئس مثوى الظالمين فوالله لو تطلع بما فعلت لتبكي على  
نفسك و تفر الى الله و تضحّ في ايامك الى ان يغفر الله لك  
و انه لجواد كريم ولكن انت لن توفّق بذلك لما اشتغلت بذاتك و  
نفسك و جسمك الى زخارف الدنيا الى ان يفارق الروح عنك اذا  
تعرف ما القيناك و تجد اعمالك في كتاب الذى ما ترك فيه ذرة من  
اعمال الخلاق اجمعين اذا فاستنصح بنصحي ثمّ اسمع قولى بسمع  
فؤادك و لا تغفل عن كلماتي و لا تكن من المعرضين و لا تفتخر بما  
اوتيت فانظر الى ما نزل في كتاب الله المهيم العزير فلما  
نسوا عما ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كلّ شىء كما فتح عليك و  
على امثالك ابواب الدنيا و زخرفها اذا فانتظر ما نزل في آخر  
هذه الآية المباركة و هذا وعد غير مكذوب من مقتدر حكيم و لم  
ادر باى صراط انتم تقيمون و عليه تمشون يا ملاء المبغضين انا  
ندعوك الى الله و نذكركم بايامه و نبشركم بلقائه و نقرّبكم  
اليه و نلقيكم من بدائع حكيمته و انتم تطردوننا و تكفروننا بما

وصفت لكم السنتكم الكذبة وتكونن من المدبرين و اذا اظهرنا بينكم  
ما اعطانا الله بجوده تقولون ان هذا الا سحر مبین كما قالوا  
امم امثالكم من قبل ان انتم من الشاعرين ولذا منعتم انفسكم عن  
فیض الله وفضله ولن تجدوه من بعد الى ان يحكم الله بيننا و  
بينكم و هو احكم الحاكمين ومنكم من قال ان هذا هو الذي ادعى  
فی نفسه ما ادعى فو الله هذا لهتان عظیم و ما انا الا عبد

ص ١٤٨

آمنت بالله و آياته و رسله و ملائكته و يشهد حينئذ لساني و  
قلبي و ظاهري و باطني بانّه هو الله لا اله الا هو و ما سواه  
مخلوق بامرّه و مُنَجَّلٌ بارادته لا اله الا هو الخالق الباعث  
المحيي المميت ولكن اتى حدّثت نعمة التي انعمني الله بجوده و  
ان كان هذا جرمي فانا اول المجرمين و اكون بين ايديكم مع اهلي  
فافعلوا ما شئتم و لا تكونن من الصّابرين لعلّ ارجع الى الله  
ربّي في مقام الذي يخلو فيه عن وجوهكم و هذا منتهى املي و  
بُغيتي و كفى بالله على نفسي لعليم و خبيراً ان يا سفير فاجعل  
محضرك بين يدي الله انك ان لن تراه انه يراك ثم انصف في  
امرنا باي جرم قمت علينا و افتريتنا بين الناس ان تكون من  
المنصفين قد خرجت من الظهران بامر الملك و توجهنا الى العراق  
باذنه الى ان وردنا فيه و كنّا من الواردين ان كنت مقصراً لم  
اطلقنا و ان لم اكن مقصراً لم اوردتم علينا ما لا اورد احد الى  
احد من المسلمين و بعد ووردى في العراق هل ظهر منّي ما يفسد به  
امر الدولة و هل شهد احد منا مغايراً فاسئل اهلها لتكون من  
المستبصرين و كنّا فيه احدي عشر سنين الى ان جاء سفيركم الذي  
لن يحبّ القلم ان يجرى على اسمه و كان ان يشرب الخمر و يرتكب  
البغي و الفحشاء و فسد في نفسه و افسد العراق و يشهد بذلك اكثر  
اهل الزوراء لو تسئل عنهم و تكون من السائلين و كان ان يأخذ  
اموال الناس بالباطل و ترك كلّ ما امره الله به و ارتكب كلّ  
ما نهيه عنه الى ان قام علينا بما اتبع نفسه و هو به و سلك منهج  
الظالمين و كتب اليك ما كتب في حقنا و انت قبلت منه و اتبعت  
هو به من دون بيّنة و لا برهان مبین و

ما تبيّنت و ما تفحصت و ما تجسّست ليظهر لك الصدق عن الكذب و  
الحقّ عن الباطل و تكون على بصيرة منير فاسئل عنه عن السّفراء  
الّذين كانوا فى العراق و عن ورائهم عن والى البلدة و مشيرها  
ليحصحص لك الحق و تكون من المّطلعين فو الله ما خالفناه فى  
شىء و لا غيره و اتبعنا احكام الله فى كلّ شأن و ما كنّا من  
المفسدين و هو بنفسه يشهد بذلك ولكن يريد ان يأخذنا ويرجعنا  
الى العجم لارتفاع اسمه كما انت ارتكبت هذا الذّنب لأجل ذلك و  
انت و هو فى حدّ سواء عند الله الملك العليم و لم يكن هذا  
الذّكر منّى اليك لتكشف عنى ضرّى او توسّط لى عند احد لا فوربّ  
العالمين ولكن فصلنا لك الأمور لعلّ تتنبّه فى فعلك و لا ترد  
على احد مثل ما وردت علينا و تكون من التّائبين الى الله  
الّذى خلقك و كلّ شىء و تكون على بصيرة من بعد و هذا خير لك  
عمّا عندك و عن سفارتك فى هذه الايام القليل اياك ان لا تغمض  
عيناك فى مواقع الانصاف و توجّه الى شطر العدل بقلبك و لا تبدّل  
امر الله و كن بما نزل فى الكتاب لمن النّاظرين ان لا تتّبع  
هوىك فى امر و اتّبع حكم الله ربّك المنان القديم سترجع الى  
التراب و لن يبقى نفسك و لا ما تسرّبه فى ايامك و هذا ما ظهر  
من لسان صدق منيع أ ما تذكّرت بذكر الله من قبل لتكون من  
المتذكّرين قال و قوله الحقّ منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها  
نخرجكم تارة اخرى و هذا ما قدره الله لمن على الأرض من كلّ  
عزيز و ذليل و من خلق من التّراب و يعيد فيها و يخرج منها لا  
ينبغى له بان يستكبر على الله و اوليائه و يفتخر عليهم و

يكون على غرور عظيم بل ينبغى لك و لامثالك بان تبخعوا لمظاهر  
التّوحيد و تخفضوا جناح الدّلّ للمؤمنين الّذينهم افتقروا فى  
الله و انقطعوا عن كلّ ما تشتغل به انفس العباد و يعيدهم عن  
صراط الله العزيز الحميد و كذلك نلقى عليكم ما ينفعكم و ينفع  
الّذينهم كانوا على ربّهم لمن المتوكّلين ...

١١٤ - ان يا ايّها السّلطان اسمع قول من ينطق بالحقّ و لا  
يريد منك جزاء عمّا اعطاك الله و كان على قسطاس حقّ مستقيم

و يدعوك إلى الله ربك ويهديك سبل الرشده و الفلاح لتكون  
من المفلحين اياك يا ايها الملك لا تجمع في حولك من هؤلاء  
الوكلاء الذين لا يتبعون الا احوالهم و نبذوا اماناتهم  
ورآء ظهورهم وكانوا على خيانة مبین فاحسن على العباد كما احسن  
الله لك و لا تدع الناس و أمورهم بين يدي هؤلاء اتق  
الله وكن من المتقين فاجتمع من الوكلاء الذين تجد منهم  
روائح الايمان و العدل ثم شاورهم في الامور وخذ احسنها وكن من  
المحسنين فاعلم و ايقن بان الذي لن تجد عنده الديانة لن تكون  
عنده الامانة و الصدق و ان هذا لحق يقين و من خان الله  
يخان السلطان و لن يحترز عن شىء و لن يتقى في امور الناس و ما  
كان من المتقين اياك ان لا تدع زمام الامور عن كفك و لا  
تطمئن بهم و لا تكن من الغافلين ان الذين تجد قلوبهم الى غيرك  
فاحترز عنهم و لا تأمنهم على امرك و امور المسلمين و لا تجعل  
الذئب راعى اغنام الله و لا تدع محبيه تحت ايدى المبغضين ان الذين

ص ١٥١

يخانون الله في امره لن تطمع منهم الامانة و لا الديانة و  
تجنب عنهم وكن في حفظ عظيم لئلا يرد عليك مكرهم و ضرهم فاعرض  
عنهم ثم اقبل الى الله ربك العزيز الكريم من كان لله كان  
الله له و من يتوكل عليه انه هو يحرسه عن كل ما يضره و عن  
شرك كل مكارئيم و انك لو تسمع قولى و تستصح بنصحى يرفعك  
الله الى مقام الذى ينقطع عنك ايدى كل من على الارض اجمعين  
ان يا ملك اتبع سنن الله في نفسك و باركانك و لا تتبع سنن  
الظالمين خذ زمام امرك فى كفك و قبضة اقتدارك ثم استفسر عن كل  
الامور بنفسك و لا تغفل عن شىء و ان فى ذلك لخير عظيم ان اشكر  
الله ربك بما اصطفيك بين بريته و جعلك سلطاناً للمسلمين و  
ينبغى لك بان تعرف قدر ما وهبك الله من بدائع جوده و احسانه و  
تشكره فى كل حين و شكرك ربك هو حُبك احبائه و حفظك عباده و  
صياتهم عن هؤلاء الخائنين لئلا يظلمهم احد ثم اجر حكم  
الله بينهم لتكون فى شرع الله لمن الراسخين و انك لو تجرى  
انهار العدل بين رعيتك لينصرك الله بجنود الغيب و الشهادة و  
يؤيدك على امرك و انه ما من آله الا هو له الامر

والخلق وإنّ اليه يرجع عمل المخلصين ولا تطمئنّ بخزائنك فاطمئنّ  
بفضل الله ربّك ثمّ توكلّ عليه في أمورك وكن من المتوكلين  
فاستعن بالله ثمّ استغن من غنائه وعنده خزائن السموات و  
الأرض يعطى من يشاء ويمنع عمّن يشاء لا اله الا هو الغنى  
الحميد كلّ فقراء لدى باب رحمته وضعفاء لدى ظهور سلطانه وكلّ  
من جوده لمن السائلين ولا تفرط في الامور فاعمل بين خدامك بالعدل ثمّ انفق عليهم

ص ١٥٢

على قدر ما يحتاجون به لاعلى قدر الذى يكتزونونه ويجعلونه زينةً  
لانفسهم وبيوتهم ويصرفونه في امور التي لن يحتاجوا بها ويكوننّ  
من المسرفين فاعدل بينهم على الخط الاستواء بحيث لن يحتاج بعضهم  
ولن يكتز بعضهم وإنّ هذا لعدل مبين ولا تجعل الاعزة تحت  
ايدى الاذلة ولا تسلط الادنى على الاعلى كما شهدنا في المدينة  
وكنّا من الشاهدين وانا لما وردنا المدينة وجدنا بعضهم في  
سعة وغناء عظيم وبعضهم في ذلة وفقر مبين وهذا لا ينبغي  
لسلطنتك ولا يليق لشأنك اسمع نصحى ثمّ اعدل بين الخلق ليرفع  
الله اسمك بالعدل بين العالمين اياك ان لا تعمر هؤلاء  
الوكلاء ولا تخرب الرعية اتق من ضجيج الفقراء والابرار في  
الاسحار وكن لهم كسلطان شفيق لانهم كنزك في الارض فينبغى لحضرتك  
بان تحفظ كنزك من ايدى هؤلاء السارقين ثمّ تجسس من امورهم و  
احوالهم في كلّ حول بل كلّ شهر ولا تكن عنهم لمن الغافلين ثمّ  
انصب ميزان الله في مقابلة عينيك ثمّ اجعل نفسك في مقام الذى  
كاثك تراه ثمّ وزن اعمالك به في كلّ يوم بل في كلّ حين و  
حاسب نفسك قبل ان تحاسب في يوم الذى لن يستقرّ فيه رجل احد من  
خشية الله وتضطرب فيه افئدة الغافلين وينبغى للسلطان بان  
يكون فيضه كالشمس يربى كلّ شىء ويعطى كلّ ذيق حقّه وهذا لم  
يكن منها بل بما قدر من لدن مقتدر قدير ويكون رحمته كالسحاب  
ينفق على العباد كما ينفق السحاب امطار الرحمة على كلّ ارض  
بامر من مدبر عليم اياك ان لا تطمئنّ من احد في امرك ولم يكن  
لك احد كمثلك على نفسك كذلك نبين لك

ص ١٥٣

كلمات الحكمة و نلقى عليك ما يقليبك عن شمال الظلم الى يمين  
العدل و يهديك الى شاطئ قرب  
منير كل ذلك من سيرة الملوك الذين سبقوك فى الملك وكانوا ان  
يعدلوا بين الناس و يسلكوا على مناهج عدل قويم انك ظل الله  
فى الارض فافعل ما يليق لهذا الشأن المتعالى العظيم و انك ان  
تخرج عما القيناك و علمناك لتخرج عن هذا الشأن الاعز الرفيع  
فارجع الى الله بقلبك ثم طهره عن الدنيا و زخرفها و لا تدخل  
فيه حب المغايرين لانك لو تدخل فيه حب الغير لن يستشرق عليه  
انوار تجلى الله لان الله ما جعل لأحد من قلوبين و هذا ما  
نزل فى كتاب قديم و لما جعله الله واحداً ينبغى لحضرتك بان لا  
تدخل فيه حبين اذاً تمسك بحب الله و اعرض عن حب ما سواه  
ليدخلك الله فى لجة بحر احديته و يجعلك من الموحدين فو  
الله لم يكن مقصودى فيما القيناك الا تنزيهك عن الأشياء  
الفانية و ورودك فى جبروت الباقية و تكون فيه باذن الله لمن  
الحاكمين ٠٠٠ يا ايها الملك فوالله ما اريد ان اشكو منهم فى  
حضرتك انما اشكو بئى و حزنى الى الله الذى خلقنا و اياهم و  
كان علينا و عليهم لشاهد و وكيل بل اريد ان اذكرهم باعمالهم لعل  
لا يفعلوا باحد كما فعلوا بنا و لعل يكونن من المتذكرين  
ستمضى بلايانا و اضطرارنا و الشدة التى احاطتنا من كل الجهات  
و كذلك تمضى راحتهم و الرخاء الذى كانوا فيه و هذا من الحق  
الذى لن ينكره احد من العالمين و سيقضى سكوننا على التراب بهذه  
الدلة و جلوسهم على السرير العزة

ص ١٥٤

و يحكم الله بيننا و بينهم و هو خير الحاكمين و نشكر الله فى  
كل ما ورد علينا و نصبر فيما قضى و يقضى و عليه توكلت و اليه  
فوضت امرى و انه يوفى اجور الصابرين و المتوكلين له الامر و  
الخلق يعز من يشاء و يذل من يشاء و لا يسئل عما شاء و انه لهو  
العزير القدير اسمع يا سلطان ما القينا على حضرتك ثم امنع  
الظالمين عن ظلمهم ثم اقطع ايديهم عن رؤوس المسلمين فوالله  
ورد علينا ما لا يجرى القلم على ذكره الا بان يحزن راقمه و لن  
تقدرا ان تسمعه اذان الموحدين و بلغ امرنا الى المقام الذى



بکت علينا عيون اعدائنا و من ورائهم كلّ ذى بصر بصير بعد الذی  
 توجّهنا إلى حضرتک و امرنا الناس بان يدخلوا فی ظلّک لتکون حصناً  
 للموحّدين اُخالفتک یا سلطان فی شیء او عصیتک فی امر او مع  
 وزرائک الذین کانوا ان يحکموا فی العراق باذنک لا فوربّ  
 العالمین ما عصیناک و لا ایّاهم فی اقلّ من لمح البصر و لا اعصیک  
 من بعد انشاء الله و اراد و لو یرد علينا اعظم عمّا ورد و ندعو  
 الله باللیل و النهار و فی کلّ بکور و اصیل لیوفّقک علی  
 طاعته و اجراء حکمه و یحفظک من جنود الشیاطین اذا فافعل ما شئت  
 و ما ینبغی ل حضرتک و یلیق لسلطنتک و لا تنس حکم الله فی کلّ ما  
 اردت او ترید و قل الحمد لله ربّ العالمین ...

ص ۱۵۵

۱۱۵ - ای ذبیح در اکثری از الواح الهیّه از قلم امریّه نازل جمیع  
 احبّای الهی را وصیّت فرمودیم که ذیل مقدّس را بطین اعمال  
 ممنوعه و غبار اخلاق مردوده نیالایند و همچنین وصیّت فرمودیم که  
 بما نُزل فی الألواح ناظر باشند اگر وصایای الهیّه را که از  
 مشرق قلم رحمانی اشراق فرمود بگوش جان میشنیدند و باصغای آن فائز  
 میگشتند حال اکثر من فی الامکان را بخلعت هدایت مزین مشاهده  
 مینمودید و لکن قضی ما قضی حال کرّه اخری در این ورقه بیضاء  
 لسان قدم در این سجن اعظم میفرماید ای احبّای حق از مفازة ضیقّه  
 نفس و هوئی بفضاهای مقدّسه احدیه بشتابید و در حدیقّه تقدیس و  
 تنزیه مأوی گیرید تا از نفحات اعمالیه کلّ بریه بشاطی عزّ  
 احدیه توجّه نمایند ابداً در امور دنیا و ما یتعلّق بها و  
 رؤسای ظاهره آن تکلم جائز نه حق جلّ و عزّ مملکت ظاهره را  
 بملوک عنایت فرموده بر احدی جائز نه که ارتکاب نماید امری را که  
 مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواسته مدائن  
 قلوب عباد بوده احبّای حق الیوم بمنزله مفاتیحند انشاء الله  
 باید کلّ بقوّت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند اینست نصرت حق که  
 در جمیع زُبر و الواح از قلم فائق الاصباح جاری شده و همچنین  
 با ناس بمدارا حرکت نمایند و رفتار کنند و بکمال تقدیس و تنزیه و صدق

ص ۱۵۶

و انصاف ظاهر شوند بشأنی که جمیع ناس آن نفوس را امّاء الله  
 فی العباد شمرند حال مشاهده کن در چه سمائی طیر او امر حق در  
 طیرانست و در چه مقامی آن نفوس ضعیفه ساکن طوبی للذین طاروا  
 باجنحة الايقان فی الهوآء الذی جرى من قلم ربک الرحمن ای ذبیح  
 نظر باعمال حق کن و قل تعالی تعالی قدرته آتی احاطت العالمین و  
 تعالی تعالی انقطاعه الذی علا علی الخلاق اجمعین تعالی تعالی  
 مظلومیته الّتی احترقت بها افئدة المقرّین . مع آنکه ببلاى لا  
 یحصی در دست اعداء مبتلا جمیع رؤسای ارض را واحداً بعد واحد  
 تبلیغ نمودیم آنچه که ارادة الله بآن تعلق یافته بود لتعلم  
 الأمم انّ البلاء لا یمنع قلم القدم انه یتحرک باذن الله  
 مصوّر الرّمم حال مع این شغل اعظم لایق آنست که احباء کمر خدمت  
 محکم کنند و بنصرت امر الله توجه نمایند نه آنکه بارتکاب امور  
 شنیعه مشغول شوند اگر قدری در افعال و اعمال ظاهره حق مشاهده  
 نمائی تخرّ بوجهک علی التراب و تقول یا ربّ الارباب اشهد انک  
 انت مولی الوجود و مربی الغیب و الشّهود و اشهد انّ قدرتک  
 احاطت الکائنات لا تخوفک جنود من علی الأرض و لا تمنعک سطوة من  
 علیها و اشهد انک ما اردت الا حیوة العالم و اتّحاد اهله و  
 نجاته من فیه حال قدری تفکر نمائید که دوستان حق در چه مقام باید  
 حرکت نمایند و در چه هوا طیران کنند اسئل الله ربک الرحمن فی  
 کلّ الاّحیان ان یوقّهم علی ما اراد انه لهو المقتدر العزیز  
 العلام ای ذبیح ضرّ این مظلوم از سجن و تاراج و اسیری

ص ۱۵۷

و شهادت و ذلّت ظاهره نبوده و نیست بلکه ضرّ اعمالیست که احبای  
 حق بآن عاملند و آنرا نسبت بحق میدهند هذا ضرّی و نفسه  
 المهيمنة علی العالمین و ضرّ اکبر آنکه هر یوم یکی از اهل بیان  
 مدّعی امری شده بعضی متمسک بغصنی از اغصان و بعضی مستقلاً  
 گفته اند آنچه گفته اند و عاملند آنچه عاملند ای ذبیح لسان عظمت  
 میفرماید و نفسی الحقّ قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور  
 الاعظم و من یدعی بعده انه کذاب مفتر نسئل الله ان یوقّقه  
 علی الرجوع ان تاب انه لهو التّواب و ان اصرّ علی ما قال یبعث  
 علیه من لا یرحمه انه لهو المقتدر القدير مشاهده کن که اهل بیان

آنقدر ادراک نمودند که مظهر قلم و مبشر جمال آنچه فرموده  
 ناظرأ الى الظهور وقيامه على الامر فرموده و الأ و نفسه  
 الحق بكلمة از آنچه فرموده تكلم نمینمودند این جهال امر غنی  
 متعال را لعب اطفال دانسته اند هر روز بخیالی حرکت مینمایند و در  
 مفازة سائرند لو كان الأمر كما يقولون كيف يستقر امر ربك  
 على عرش السكون تفكر وكن من المتفكرين تفكر وكن من  
 المتوسمين تفكر وكن من الراسخين تفكر وكن من المطمئنين  
 على شأن لو يدعى كل البشر بكل ما يمكن او فوجه لا توجه  
 اليهم و تدعهم ورائك مقبلاً الى قبة العالمين لعمرى ان الامر  
 عظيم عظيم و اليوم عظيم عظيم طوبى لمن نبذ الورى ورائه متوجهاً  
 الى الوجه الذى بنوره اشرفت السموات والأرضون اى ذبيح بصر  
 حديد بايد و قلب محكم و رجل نحاس شايد تا بوساوس جنود نفسیه  
 نلغزد اینست حکم محکم که باراده مالک قدم از قلم اسم اعظم جاری  
 و نازل شده احفظه كما تحفظ عينك وكن من الشاكرين در ليالى

ص ۱۵۸

و أيام بخدمت حق مشغول باش و از دونش منقطع لعمرى ما تريه اليوم  
 سيفنى و تجد نفسك فى اعلى المقام لو تكون مستقيماً على امر موليك ان اليه منقلبك و مثويك .

۱۱۶ - ان يا ملوك المسيحيه اما سمعتم ما نطق به الروح بانى ذاهب  
 و آت فلما أتى فى ظلل من الغمام لم ماتقربتم به لتفوزوا بلقائه و  
 تكونن من الفائزين و فى مقام آخر يقول فاذا جاء روح الحق الاتى  
 فهو يرشدكم و اذ جائكم بالحق ما توجهتم اليه و كنتم بلعب انفسكم  
 لمن اللاعبين و ما استقبلتم اليه و ما حضرتم بين يديه لتسمعوا  
 آيات الله من لسانه و تطلعوا بحكمة الله العزيز الحكيم و  
 بذلك منعت نسمات الله عن قلوبكم و نفحات الله عن فؤادكم  
 و كنتم فى وادى الشهوات لمن المحبرين فو الله انتم و ما عندكم  
 ستفنى و ترجعون الى الله و تسئلون عما اكتسبتم فى أيامكم  
 فى مقر الذى تحشر فيه الخلائق اجمعين ...

ان يا ايها الملوك قد قضت عشرين من السنين و كنا فى كل  
 يوم منها فى بلاء جديد و ورد علينا ما لا ورد على احد قبلنا ان  
 انتم من السامعين بحيث قتلونا و سفكوا دما لنا و اخذوا اموالنا  
 و هتكوا حرمتنا و انتم سمعتم اكثرها و ما كنتم من المانعين بعد

الَّذِي يَنْبَغِي لَكُمْ بَانَ تَمْنَعُوا الظَّالِمَ عَنْ ظَلَمِهِ وَتَحْكُمُوا بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدْلِ لِيُظْهَرَ عَدَالَتُكُمْ بَيْنَ الْخَلَائِقِ اجْمَعِينَ إِنَّ اللَّهَ

ص ۱۵۹

قد اودع زمام الخلق بايديكم لتحكموا بينهم بالحق وتأخذوا حق المظلوم عن هولاء الظالمين وان لن تفعلوا بما أمرتم في كتاب الله لن يذكر اسمائكم عنده بالعدل وان هذا لغبن عظيم أ تأخذون حكم انفسكم وتدعون حكم الله العلي المتعالى القادر القدير دعوا ما عندكم وخذوا ما أمركم الله به ثم ابتغوا الفضل من عنده وان هذا لسبيل مستقيم ثم التفتوا الينا وبما مستنا البأساء والضراء ولا تغفلوا عنا فى اقل من آن ثم احكموا بيننا وبين اعدائنا بالعدل وان هذا لخير ميين كذلك نقص عليكم من قصصنا وبما قضى علينا لتكشفوا عنا السوء فمن شاء فليكشف ومن لم يشاء ان ربي لخير ناصر ومعين ان يا عبد ذكر العباد بما القيناك ولا تخف من احد ولا تكن من الممترين فسوف يرفع الله امره وعلو برهانه بين السموات والأرضين فتوكل فى كل الامور على ربك وتوجه اليه ثم اعرض عن المنكرين فاكف بالله ربك ناصراً ومعين انا كتبنا على نفسنا نصرک فى الملك وارتفاع امرنا ولو لن يتوجه اليك احد من السلاطين .

۱۱۷ - و در مقامى حضرت موجود در سبب و علت اولیة سکون و راحت امم و عمار عالم میفرماید : لابد براينست مجمع بزرگى در ارض برپا شود و ملوک و سلاطين در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن اينست که دول عظيمه براى آسایش عالم بصلح محکم متشبث شوند و اگر ملکی بر

ص ۱۶۰

ملکی برخیزد جميع متفقاً بر منع قيام نمایند در اين صورت عالم محتاج مهمات حریه و صفوف عسکریه نبوده و نيست الا على قدر يحفظون به ممالکهم وبلدانهم اينست سبب آسایش دولت و رعيت و مملکت انشاء الله ملوک و سلاطين که مراياى اسم عزيز آلهيند باين مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند ... عنقریب جميع اهل عالم بيک لسان و يک خط مزین در اين صورت هر نفسى بهر بلدى توجه نماید مثل آنست که در بيت خود وارد شده اين

امور لازم و واجب هر ذی بصرو سمعی باید جهد نماید تا اسباب آنچه  
ذکر شد از عالم الفاظ و اقوال بعرضه شهود و ظهور آید ...  
امروز انسان کسی است که بخدمت جمیع من علی الأرض قیام نماید  
"حضرت موجود میفرماید : " طوبی لمن اصبح قائما علی خدمة الأمم  
و در مقام دیگر میفرماید : ليس الفخر لمن يحب الوطن بل لمن يحب  
العالم . انتهى . فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن ...  
۱۱۸ - اتقوا الله يا ايها الملوك ولا تتجاوزوا عن حدود الله  
ثم اتبعوا بما أمرتم به في الكتاب ولا تكونن من المتجاوزين  
اياكم ان لا تظلموا على احد قدر خردل و اسلكوا سبيل العدل و انه  
لسبيل مستقيم ثم اصلحوا ذات بينكم و قللوا في العساكر ليقل  
مصارفكم و تكونن من المستريحين و ان

ص ۱۶۱

ترتفعوا الاختلاف بينكم لن تحتاجوا الى كثرة الجيوش الا على قدر  
الذى تحرسون بها بلدانكم و ممالكم اتقوا الله و لا تسرفوا  
في شيء و لا تكونن من المسرفين و علمنا بانكم تزدادون مصارفكم  
في كل يوم و تحملونها على الرعية و هذا فوق طاقتهم و ان هذا  
لظلم عظيم اعدلوا يا ايها الملوك بين الناس و كونوا مظاهر  
العدل في الأرض و هذا ينبغي لكم و يليق لشأنكم لو انتم من  
المنصفين اياكم ان لا تظلموا على الذين هم هاجروا اليكم و دخلوا  
في ظلكم اتقوا الله و كونوا من المتقين لا تطمئنوا بقدرتكم  
و عساكركم و خزائنكم فاطمئنوا بالله بارئكم ثم استنصروا به في  
أموركم و ما التصرا الا من عنده ينصر من يشاء بجنود السموات  
و الأرضين ثم اعلموا بان الفقراء امانات الله بينكم اياكم  
ان لا تخانوا في اماناته و لا تظلموهم و لا تكونن من الخائنين  
ستسئلون عن امانته في يوم الذي تنصب فيه ميزان العدل و يعطى كل  
ذيق حقّه و يوزن فيه كل الاعمال من كل غني و فقير و ان لن  
تستنصحو بما انصحناكم في هذا الكتاب بلسان بدع مبين يأخذكم  
العذاب من كل الجهات و يأتيكم الله بعدله اذا لا تقدرون ان  
تقوموا معه و تكونن من العاجزين فارحموا على انفسكم و انفس  
العباد ثم احكموا بينهم بما حكم الله في لوح قدس منيع الذي  
قدر فيه مقادير كل شيء و فصل فيه من كل شيء تفصيلا و ذكرى

لعباده الموقنين ثم استبصروا فى امرنا و تبينوا فيما ورد علينا  
ثم احكموا بيننا و بين اعدائنا بالعدل وكونوا من العادلين و ان  
لن تمنعوا الظالم عن ظلمه و لن تأخذوا حقّ المظلوم فبأى شىء  
تفتخرون بين العباد و تكوننّ من المفتخرين

ص ١٦٢

ايكون افتخاركم بأن تأكلوا و تشربوا و تجتمعوا الزخارف فى  
خزائنكم او التزينّ باحجار الحمر و الصّفر و لؤلؤ بيض ثمين و  
لو كان الافتخار بهذه الاشياء الفانية فينبغى  
للتراب بان يفتخر عليكم لانه يبذل و ينفق عليكم كلّ ذلك من  
مقدّر قدير و قدّر الله كلّ ذلك فى بطنه و يخرج لكم من فضله  
إذا فانظروا فى شأنكم و ما تفتخرون به ان انتم من الناظرين لا  
فو الذى فى قبضته جبروت الممكنات لم يكن الفخر لكم الا بان  
تتبعوا سنن الله فى انفسكم و لا تدعوا احكام الله بينكم مهجوراً و تكوننّ من الرّاشدين ...  
١١٩ - يا معشر الامراء لما صرتم سحاباً لوجه الشمس و منعموها  
عن الاشراق ان استمعوا ما ينصحكم به القلم الاعلى لعلّ تستريح به  
انفسكم ثمّ الفقراء و المساكين نسئل الله بان يؤيد الملوک  
على الصّالح انه لهو القادر على ما يريد يا معشر الملوک انا  
نراكم فى كلّ سنة تزددون مصارفكم و تحملونها على الرّعية ان  
هذا الا ظلم عظيم اتقوا زفات المظلوم و عبراته و لا تحملوا  
على الرّعية فوق طاقتهم و لا تخربوهم لتعمير قصوركم ان اختاروا  
لهم ما تختارونه لانفسكم كذلك نبينّ لكم ما ينفعكم ان انتم من  
المتفرسين انهم خزائنكم اياكم ان تحكموا عليهم ما لا حكم به  
الله و اياكم ان تسلّموها بايدي السّارقين بهم تحكمون و  
تأكلون و تغلبون و عليهم تستكبرون ان هذا الا امر عجيبٌ لَمَّا

ص ١٦٣

نبذتم الصّالح الاكبر عن ورائكم تمسّكوا بهذا الصّالح الاصغر لعلّ به  
تصلح اموركم و الذين فى ظلّكم على قدر يا معشر الآمرين ان اصلحوا  
ذات بينكم اذا لا تحتاجون بكثرة العساكر و مهمّاتهم الا على  
قدر تحفظون به ممالککم و بلدانکم اياكم ان تدعوا ما نصحتكم به من  
لدن عليهم امين ان اتحدوا يا معشر الملوک به تسكن ارياح الاختلاف

بينكم وتستريح الرعية ومن حولكم ان انتم من العارفين ان قام  
احد منكم على الآخر قوموا عليه ان هذا الا عدل مبين ...

ص ١٦٤

١٢٠ - يا اصحاب المجلس في هناك وديار اخرى تدبروا وتكلموا فيما  
يصلح به العالم وحاله لو انتم من المتوسمين فانظروا العالم  
كهيكل انسان انه خلق صحيحاً كاملاً فاعتزته الامراض بالاسباب  
المختلفة المتغايرة وما طابت نفسه في يوم بل اشتد مرضه بما وقع  
تحت تصرف اطباء غير حاذقة الذين ركبوا مطية الهوى وكانوا  
من الهائمين وان طاب عضو من اعضائه في عصر من الاعصار بطبيب  
حاذق بقيت اعضاء اخرى فيما كان كذلك ينبئكم العليم الخبير و  
اليوم نريه تحت ايدي الذين اخذهم سكر خمر الغرور على شأن لا  
يعرفون خير انفسهم فكيف هذا الامر الاوعر الخطير ان سعى احد من  
هؤلاء في صحته لم يكن مقصوده الا بان ينتفع به اسماً كان او  
رسماً لذا لا يقدر على برئه الا على قدر مقدور والذي جعله  
الله الدرياق الاعظم والسبب الاتم لصحته هو اتحاد من على  
الأرض على امر واحد وشريعة واحدة هذا لا يمكن ابدأ الا  
بطبيب حاذق كامل مؤيد لعمري هذا لهو الحق وما بعده الا الضلال المبين ...

ص ١٦٥

١٢١ \_ قل يا ملا المغلين موتوا بغیظكم قد اشرفت شمس العظمة عن  
افق الامرو استضاء بضياها كل الوجود وانتم غفلتم عنها وكنتم  
من الغافلين اذا فارحموا على انفسكم ولا تكفروا بالذي آمنتم  
به ولا تكونن من المسرفين تالله الحق ان تكفروا بهذا  
الأمر فقد يضحك عليكم كل الملك لا تكم استدلتتم بينهم في اثبات  
امرکم بآيات الله المهيمن المقتدر العزيز العليم فلما نزلت  
مرة اخرى بسلطنته العظمى اذا كفرتم بها فويل لكم يا ملا  
الغافلين اظننتم في انفسكم بانكم مكسف الشمس وضياها لا فو  
نفسى لن تقدرن ولن تستطيعن ولو يجتمع عليها انتم وما دونكم عما خلق  
بين السموات والأرضين خافوا عن الله ولا تبطلوا اعمالكم  
ثم اسمعوا كلمات الله ولا تكونن من المحتجين قل تالله  
اتى لن أريد لنفسى شيئاً بل أريد نصر الله وامره وكفى بنفسه

على ما اقول شهيد و انتم لو تطهّرنا ابصاركم لتشهدنا فعلى شهيداً على  
قولى ثم قولى دليلاً على فعلى عمت عيونكم أ ما رأيتم قدرة  
الله و سلطنته ثم عظمته و كبريائه فويل لكم يا معشر المغلّين  
اسمعوا قولى و لا تصبروا اقلّ من آن و كذلك امركم جمال الرحمن  
لعلّ تنقطعنّ عمّا عندكم و تصعدنّ الى هواء الذى تشهدنّ فى ظلّ  
الامر كلّ العالمين قل لا مهرب لاحد و لا ملجأ لنفس و لا عاصم  
اليوم من قهر الله و سطوته الا بعد امره و هذا امره قد ظهر  
على هيكل الغلام فتبارك الله من هذا المنظر المشرق

ص ١٦٦

العزير البديع خلصوا انفسكم عن دونى ثم توجهوا الى وجهى و  
انّ هذا خير لكم عمّا عندكم و يشهد بذلك لسان الله على لسانى  
الناطق العالم العليم قل أ زعمتم بأنّ باقبالكم يزيد شياً لا فو  
نفسى او باعراضكم ينقص عنه شىء لا فو ذاتى الغالب الممتنع  
المنيع ان اخرقوا حجابات الاسماء و ملكوتها فو جمالى قد ظهر  
سلطان الاسماء الذى بامر خلقنا الاسماء من اول الذى لا  
اول له و يخلقها كيف يشاء و انه لهو المقتدر الحكيم اياكم ان  
لا تعرفوا اجسادكم عن خلع الهدى ثم اشربوا عن كأس التى يحركها  
غلمان الظهور فوق رؤوسكم و كذلك امركم الذى كان ارحم بكم من  
انفسكم و لن يطلب منكم اجرا و لا جزاء ان امره الا على الذى  
ارسله بالحق و جعله لنفسه حجة على الخلايق اجمعين و اظهره بكلّ  
الآيات اذا فارتدوا ابصاركم لتشهدوا ما نطق عليكم لسان القدم  
لعلّ تكوننّ من المطلعين هل سمعتم من آباءكم او آباء آبائكم الى  
ان ينتهى الى آدم الاولى بأن اتى احد على ظلل الامر بسطان  
لائح مبين و حرك عن يمينه ملكوت الله و عن يساره جبروت القدم  
و عن قدامه جنود الله المقتدر الغالب القدير و تكلم فى كلّ حين  
بآيات التى تعجز عن عرفانها افئدة العارفين و لم يكن من عند  
الله اذا تبينوا ثم تكلموا على الصدق الخالص ان انتم من ذى  
لسان صادق منيع قل قد نزل معادل ما نزل على على من قبل و من  
كان فى ريب على ما نطق عليه الروح حينئذ ينبغى له بان يحضر  
تلقاء العرش لسمع آيات الله و يكون على بصيرة منير قل  
تالله قد تمتّ نعمه الله و بلغت كلمته و لاح وجهه و احاط



ص ۱۶۷

۱۲۲ - انسان طلسم اعظم است ولکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده بیک کلمه خلق فرمود و بکلمهٔ آخری بمقام تعلیم هدایت نمود و بکلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود " حضرت موجود میفرماید " انسان را بمثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما بتربیت جواهر آن بعرضهٔ شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد . انتهی اگر نفسی در کتب منزله از سماء احدیه بدیده بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند ادراک مینماید که مقصود آنست جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش خاتم الملک لله منطبع شود و شمس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت جمیع را احاطه نماید حق جلّ جلاله از برای خود چیزی اخذ ننموده نه از اطاعت عالم باو نفعی راجع و نه از ترک آن نقصی وارد در هر آن طیر ملکوت بیان باین کلمه ناطق جمیع را از برای تو خواستم و تو را از برای خود اگر علمای عصر بگذارند و من علی الأرض راتحه محبت و اتحاد را بیابند در آن حین نفوس عارفه بر حریت حقیقی آگاه شوند راحت اندر راحت مشاهده نمایند آسایش اندر آسایش اگر ارض بانوار آفتاب این مقام منور شود اذاً یصدق ان یقال لا ترى فیها عوجاً ولا أمتاً ...

ص ۱۶۸

۱۲۳ - این الدین کانوا قبلکم و تطوف فی حولهم ذوات الجمال ان اعتبروا یا قوم ولا تكونن من الغافلین سوف یأتی دونکم و یتصرف فی اموالکم و یسکن فی بیوتکم اسمعوا قولی ولا تكونن من الجاهلین لكل نفس ینبغی ان یختار لنفسه ما لا یتصرف فیه غیره و یکون معه فی کل الاحوال تالله انه لحب الله ان انتم من العارفین عمروا بیوتا لا تخربها الأمطار و تحفظکم من حوادث الزمان کذلک یعلمکم هذا المظلوم الفرید .

۱۲۴ - توحید بدیع مقدس از تحدید و عرفان موجودات ساحت عزّ حضرت لایزالی را لایق و سزااست که کم یزل و لایزال در مکمن قدس اجلال خود بوده و فی ازل الآزال در مقعد و مقر استقلال و استجلال خود خواهد بود چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات منزّهش از

عرفان ممکنات و چه مقدار عالی و متعالی خواهد بود از ذکر سگّان  
ارضین و سماوات از علوّ جود بحت و سموّ کرم صرف در کلّ شیء ممّا  
یشهد ویری آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ شیئی از عرفان  
حضرتش علی مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آیه مرآت جمال اوست در آفرینش و هر قدر

ص ۱۶۹

سعی و مجاهده در تلطیف این مرآت ارفع امنع شود ظهورات اسماء و  
صفات و شئون علم و آیات در آن مرآت منطبع و مرتسم گردد علی  
مقام یشهد کلّ شیء فی مقامه و يعرف کلّ شیء حدّه و مقداره و  
یسمع عن کلّ شیء علی انه لا اله الا هو...

و این مرآت اگر چه بمجاهدات نفسانی و توجّهات روحانی از کدورات  
ظلمانی و توهمات شیطانی بحدائق قدس رحمانی و حظائر انس ربّانی  
تقرب جوید و واصل گردد و لکن نظر بآنکه هر امری را وقتی مقدّر است  
و هر ثمری را فصلی معین لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی  
ایّام الله بوده اگر چه جمیع ایّام را از بدایع فضلش نصیبی علی  
ماهی علیه عنایت فرموده و لکن ایّام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین  
مقرّر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات و الارض در آن  
ایّام خوش صمدانی بآن شمس عزّ ربّانی مقابل شوند و توجه نمایند  
جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا  
الفضل الذی ما سبقه من فضل فتعالی من هذه العناية الّتی لم یکن  
لها شبه فی الابداع و لا لها نظیر فی الاختراع فتعالی عمّا هم  
یصفون او یذکرون این است که در آن ایّام احدی محتاج باحدی نبوده  
و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی  
در آن یوم آلهی بعلوم و حکمتی ناطق شدند که بحرفی از آن دون آن  
نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگر چه بالف سنه  
بتعلیم و تعلّم مشغول شوند اینست که احبّای آلهی در ایّام ظهور  
شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه ینابیع  
علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساریست .

ص ۱۷۰

۱۲۵ - ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در  
سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ

ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سرپرورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبیه و صور ظلیّه مقدّس گرداند بقسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را بجهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه الیوم اکثری باین دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان میچرند و باید در کلّ حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و بر ربّ الارباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بیفایده احتراز کند چه زیان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند و غیبت را ضلالت شمرد و آن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را

ص ۱۷۱

خاموش نماید و حیات دل را بمیراند بقلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد در اسحار باذکار مشغول شود و بتمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق درگذرد و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد بانسان و اهل بیان و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حق احتراز نجوید و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطئان در کمال استیلا درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و بملاً اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و باسفل درکات نیران مقرّیابد . باری

مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد و این شرائط از صفات عالین و سجیة روحانیین است که در شرائط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم یقین ذکر یافت و بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق میاید و چون بعمل " (۱) و الذین جاهدوا فینا " مؤید شد البتہ بشارت " (۲) لندیٰ نهم سبلنا " مستبشر خواهد شد و چون سراج

---

(۱) - سورة العنكبوت - آیه ۶۹ (۲) - سورة العنكبوت - آیه ۶۹

ص ۱۷۲

طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را بصور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع بآیات واضحه آفاقیه و خفیّات مستوره انفسیه مینماید و بعین الله بدیعه در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول بمراتب عین یقین و حق یقین و نور یقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند قسم بخدا که اگر سالک سیل هدی و طالب معارج ثقی باین مقام بلند اعلی واصل گردد راتحه حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد مثلاً اگر نسیم حق از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتہ استشمام کند و همچنین جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ما سوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از

برودت و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه رائحه جانان را از منازل بعیده بیاید و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت مّتان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سُبْحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الارباب بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را بچشم سرّ ملاحظه فرماید چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که بامر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مُقدّر شده بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبّت الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیعی سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیّه اش نفعه روح القدس عیسوی باهر بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ما سوی چنان بآن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گُل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید شود و تزئین یابد ... و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلاً در عهد موسی توراّه بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمّد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله کتاب او که رجوع کلّ کتب بآن است و مهیمن است بر جمیع کُتب .

۱۲۶ - ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب الله بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلیٰ ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع آمر بوده و هست خذوا امر الله و تمسکوا به آنّه نزل من لدن آمر حکیم با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را بما ینتفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم قسم به آفتاب حقیقت که از اعلیٰ افق عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده اند

ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه  
 امام وجوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه این مقال امروز هر صاحب  
 بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم  
 طور را اصغا نماید امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشانیکه  
 مشرق آیات و مطلع بینات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و  
 مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج باب فضل بر  
 وجوه کلّ مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید  
 بدکاران بدریای بخشش بی پایان پی برند تجلیات اسم ستار بقسمی  
 ظاهر که بدکار گمان مینمود از اختیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه ...

ص ۱۷۵

ای دوستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه حقّ جلّ جلاله را نصرت  
 نمائید ایوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید بما له ناظر نباشد  
 بل بما عند الله لیس له ان ینظر الی ما ینفعه بل بما ترتفع به  
 کلمة الله المطاعة قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدّس باشد چه  
 که سلاح فتح و سبب اولیة نصر تقوی الله بوده و هست اوست درعی  
 که هیکل امر را حفظ میکند و حزب الله را نصرت مینماید لازال  
 رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح  
 المقربون مدن القلوب باذن الله ربّ الجنود ...  
 ۱۲۷ - قل یا قوم لا تنظروا الیّ الا بعینی ان تریدن ان تعرفنّ  
 الله و قدرته و من دون ذلك لن تعرفونی و لو تفکروا فی امری بدوام  
 الملک و تنظرون الأشياء ببقاء الله الملک القادر الباقی  
 الحکیم کذلک بیّن الامر لعلّ الناس یستشعرون فی انفسهم و  
 یكوننّ من العارفين و انک فانظر شأن هؤلاء بعد الذی شهدوا  
 کلهم بائی فدیت نفسی و اهلی فی سبیل الله و حفظاً لایمانهم و  
 کنت بین الاعداء فی ایام التی اضطربت کلّ النفوس و ستروا  
 وجوههم عن الاحباب و الاعداء و كانوا بحفظ انفسهم من المشتغلین و  
 اظهرنا الامر و بلغناه الی مقام کلّ اعترفوا بسلطنة الله و  
 قدرته الا الذین کان فی صدورهم غلّ الغلام و كانوا من المشرکین  
 و مع هذا الظهور الذی احاط بالممکنات و هذا الاشراق

ص ۱۷۶

الَّذِي مَا سَمِعُوا شَبِيهَهُ فِي الْآفَاقِ اعْتَرَضُوا عَلَيَّ مَلَأَ الْبَيَانَ وَمِنْهُمْ  
مَنْ اعْرَضَ عَنِ الصِّرَاطِ وَكَفَرَ بِالَّذِي آمَنَ بِهِ وَبَغَى عَلَيَّ اللَّهُ  
الْمُقْتَدِرُ الْمُهَيِّمُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَمِنْهُمْ مَنْ تَوَقَّفَ لَدَى الصِّرَاطِ وَ  
عَلَّقَ أَمْرَ اللَّهِ بِسَازِجِهِ بِتَصْدِيقِ الَّذِي خَلَقَ بِقَوْلِي وَبِذَلِكَ حَبَطَ  
أَعْمَالَهُ وَمَا كَانَ مِنَ الشَّاعِرِينَ وَمِنْهُمْ مَنْ قَاسَ نَفْسَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَ  
غَرَّتَهُ الْأَسْمَاءُ إِلَى مَقَامِ حَارِبٍ بِوَجْهِي وَافْتَى عَلَيَّ قَتْلِي وَنَسَبْنِي  
بِكُلِّ مَا كَانَ فِي نَفْسِهِ إِذَا اشْكُرْتَنِي فِي بَيْتِي وَحُزِنْتَنِي الَّذِي خَلَقْتَنِي وَ  
أَرْسَلْتَنِي وَأَحْمَدْتَنِي فِي قَضَايَاهُ وَفِي وَحْدَتِي ثُمَّ ابْتَلَانِي بَيْنَ هَؤُلَاءِ  
الْغَافِلِينَ وَصَبِرْتُ وَأَصْبِرْ فِي الضَّرَاءِ مَتَكَلِّأً عَلَيَّ اللَّهُ وَأَقُولُ أَيُّ  
رَبِّ فَاهِدِ الْعِبَادِ إِلَى شَطْرِ جُودِكَ وَمَوَاهِبِكَ وَلَا تَحْرِمْهُمْ عَنِ بَدَايِعِ  
فَضْلِكَ وَالطَّافِكِ لِأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ مَا أَرَدْتَ لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ الَّتِي سَبَقَتْ  
الْعَالَمِينَ أَيُّ رَبِّ هَؤُلَاءِ ضَعْفَاءٌ فِي الْجَهْرِ وَآيَاتٌ فِي السِّرِّ وَ  
أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْمُتَعَالَى الْعَظِيمُ لَا تَقْهَرِ يَا أَلْهَى  
عَلَيْهِمْ ثُمَّ انظُرْهُمْ إِلَى مِيقَاتِ الَّتِي يَنْبَغِي لِبَدَايِعِ رَحْمَتِكَ لَعَلَّ يَرْجِعَنَّ  
إِلَيْكَ وَيَسْتَغْفِرُونَ عَمَّا ارْتَكَبُوا فِي جَنْبِكَ وَأَنْتَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ...  
١٢٨ - قُلْ يَا قَوْمِ هَلْ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَنْسِبَ نَفْسَهُ إِلَى رَبِّهِ الرَّحْمَنِ  
وَيُرْتَكَبَ فِي نَفْسِهِ مَا يُرْتَكَبُهُ الشَّيْطَانُ لَا فَوْطَلَعَةَ السَّبْحَانَ لَوْ أَنْتُمْ  
مِنَ الْعَارِفِينَ قَدَّسُوا قُلُوبَكُمْ عَنِ حَبِّ الدُّنْيَا ثُمَّ السَّنْكَمَ عَنِ ذِكْرِ  
مَا سِوَاهُ ثُمَّ أَرْكَانَكُمْ عَنِ كُلِّ مَا يَمْنَعُكُمْ عَنِ اللَّقَاءِ وَيَقْرِبُكُمْ  
إِلَى مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ الْهُوَى اتَّقُوا اللَّهَ يَا قَوْمِ وَكُونُوا مِنْ

ص ١٧٧

الْمُتَّقِينَ قُلْ يَا قَوْمِ أَنْتُمْ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُوا فَمَا الْفَرْقُ  
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ هُمْ قَالُوا اللَّهُ رَبَّنَا فَلَمَّا جَاءَهُمْ عَلَى ظُلْمٍ  
الْقُدْسِ إِذَا كَفَرُوا بِهِ وَكَانُوا مِنَ الْمُنْكَرِينَ خَلَصُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ  
الدُّنْيَا وَزَخْرَفَهَا أَيَّاكُمْ أَنْ لَا تَقْرَبُوا بِهَا لِأَنَّهَا يَأْمُرُكُمْ بِالْبَغْيِ  
وَالْفَحْشَاءِ وَيَمْنَعُكُمْ عَنِ صِرَاطٍ عَزَّ مُسْتَقِيمٌ ثُمَّ أَعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا  
هِيَ غَفْلَتُكُمْ عَنِ مَوْجِدِكُمْ وَاشْتِغَالِكُمْ بِمَا سِوَاهُ وَالْآخِرَةُ مَا يَقْرِبُكُمْ  
إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ وَكَلَّمَا يَمْنَعُكُمْ الْيَوْمَ عَنِ حَبِّ اللَّهِ  
أَنَّهَا لَهِيَ الدُّنْيَا أَنْ اجْتَنَبُوا مِنْهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمَفْلُحِينَ أَنْ  
الَّذِي لَنْ يَمْنَعَهُ شَيْءٌ عَنِ اللَّهِ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ لَوْ يَزِينُ نَفْسَهُ بِحَلَلِ  
الْأَرْضِ وَزِينَتِهَا وَمَا خَلَقَ فِيهَا لِأَنَّ اللَّهَ خَلَقَ كُلَّ مَا فِي

السَّموات و الأرض لعباده الموحّدين كلوا يا قوم ما أحلّ الله عليكم ولا تحرموا انفسكم عن بدايع نعمائه ثم اشكروه وكونوا من الشّاكرين يا ايّها المهاجر الى الله بلّغ النّاس رسالات ربّك لعلّ يمنعهم عن شطر النّفوس و الهوى و يذكرهم بذكر الله العليّ العظيم قل يا قوم اتّقوا الله و لا تسفكوا الدّماء و لا تعرّضوا مع نفس وكونوا من المحسنين ايّاكم ان لا تفسدوا فى الارض بعد اصلاحها و لا تتّبِعوا سبل الغافلين و منكم من اراد ان يبلّغ امر مولاة فلينبغى له بان يبلّغ أوّلا نفسه ثم يبلّغ النّاس ليجذب قوله قلوب السّامعين و من دون ذلك لن يؤثّر قوله فى افئدة الطّالبيين ايّاكم يا قوم لا تكوننّ من الّذين يأمرون النّاس بالبرّ و ينسون انفسهم اولئك يكذبهم كلّما يخرج من افواههم ثمّ حقايق الاشياء ثمّ ملئكة المقرّبين و ان يؤثّر قول هؤلاء فى احد هذا لم يكن منهم بل بما قدّر فى الكلمات من لدن مقتدر حكيم

ص ١٧٨

و مثلهم عند الله كمثّل السّراج يستضيء منه العباد و هو يحترق فى نفسه و يكون من المحترقين قل يا قوم لا ترتكبوا ما يضيّع به حرمتكم و حرمة الامر بين العباد و تكوننّ من المفسدين و لا تقربوا ما ينكره عقولكم ان اجتنبوا الاثم و أنّه حرّم عليكم فى كتاب الّذى لن يمسه الاّ الّذين طهّروا الله عن كلّ دنس و جعلهم من المطهّرين ان اعدلوا على انفسكم ثمّ على النّاس ليظهر آثار العدل من افعالكم بين عبادنا المخلصين ايّاكم ان لا تخانوا فى اموال النّاس كونوا امناء بينهم و لا تحرموا الفقراء عمّا آتاكم الله من فضله و أنّه يجزى المنفقين ضعف ما انفقوا أنّه ما من اله الاّ هو له الخلق و الأمر يعطى من يشاء و يمنع عمّن يشاء و أنّه لهو المعطى البازل العزيز الكريم قل يا ملأ البهائم بلّغوا امر الله لأنّ الله كتب لكلّ نفس تبليغ امره و جعله افضل الاعمال لأنّها لن يقبل الاّ بعد عرفان الله المهيمن العزيز القدير و قدّر التّبليغ بالبيان لا بدونه كذلك نزل الامر من جبروت الله العليّ الحكيم ايّاكم ان لا تحاربوا مع نفس بل ذكروها بالبيان الحسنة و الموعظة البالغة ان كانت متذكّرة فلها و الاّ فاعرضوا عنها ثمّ اقبلوا الى شطر القدس مقرّ قدس منير و



لا تجادلوا للدنيا وما قدر فيها باحد لانّ الله تركها لاهلها  
وما اراد منها الا قلوب العباد وانها يسخر بجنود الوحي و  
البيان كذلك قدر الامر من انامل البهاء على لوح القضاء من لدن مقضيّ عليهم .

ص ١٧٩

١٢٩ - ان يا ايها المسافر الى الله خذ نصيبك من هذا البحر و  
لا تحرم نفسك عمّا قدر فيه وكن من الفائزين ولو يرزقن كلّ من  
فى السّموات و الارض بقطرة منه ليغنينّ فى انفسهم بغناء الله  
المقتدر العليم الحكيم خذ بيد الانقطاع غرفة من هذا البحر  
الحيوان ثمّ رشح منها على الكائنات ليطهرهم عن حدودات البشر و  
يقربهم بمنظر الله الاكبر هذا المقرّ المقدّس المنير وان  
وجدت نفسك وحيداً لا تحزن فاكف برّبك ثمّ استأنس به وكن من  
الشّاكرين بلّغ امر مولاك الى كلّ من فى السّموات و الارض ان  
وجدت مقبلاً فاطهر عليه لئالىّ حكمة الله ربّك فيما القاك  
الروح وكن من المقبلين وان وجدت معرضاً فاعرض عنه فتوكّل على  
الله ربّك وربّ العالمين تالله الحقّ من يفتح اليوم شفتاه فى  
ذكر اسم ربّه لينزل عليه جنود الوحي عن مشرق اسمى الحكيم العليم  
وينزلنّ عليه اهل ملاء الأعالى بصحاف من النور وكذلك قدر فى  
جبروت الأمر من لدن عزيز قدير والله خلف سرادق القدس عباد  
يظهرنّ فى الارض وينصرنّ هذا الأمر ولن يخافنّ من احد ولو  
يحاربنّ معهم كلّ الخلائق اجمعين اولئك يقومنّ بين السّموات و  
الأرض و يذكرنّ الله باعلى ندائهم ويدعون الناس الى صراط  
الله العزيز الحميد ان اقتد بهؤلاء ولا تخف من احد وكن من  
الذين لا يحزنهم ضوضاء الناس فى سبيل بارئهم ولا يمنعهم لومة اللّائمين اذهب

ص ١٨٠

بلوح الله وآثاره الى الذينهم آمنوا و بشّرههم برضوان القدس  
ثمّ انذر المشركين قل يا قوم تالله قد جئتكم عن جهة العرش  
بنبأ من الله المقتدر العلىّ العظيم وفى يدى حجّة من الله  
ربّكم وربّ آبائكم الاولين انتم ورتنوها بقسطاس الحقّ بما عندكم  
من حجج التبيّين والمرسلين ان وجدتموها على حقّ من عند الله  
اياكم ان لا تجادلوا بها ولا تبطلوا اعمالكم ولا تكوننّ من

المشركين تلك آيات الله قد نزلت بالحقّ و بها حقّق أمره بين  
بريّه و ارتفعت رايات التّقديس بين السّموات و الأرضين قل يا  
قوم هذه لصحيفة المحتومة المحتومة التي كانت مرقومة من اصبع القدس و  
مستورة خلف حجب الغيب و قد نزلت بالفضل من لدن مقتدر قديم و فيها  
قدّرنا مقادير اهل السّموات و الأرض و علم الأوّلين و الآخرين  
لن يعزب عن علمه شيء و لن يعجزه امر عمّا خلق و يخلق ان انتم من  
العارفين قل قد جاءت كره الاخرى و بسطنا يد الاقتدار على كلّ من  
فى السّموات و الأرض و اظهرنا من سرّنا الاعظم على الحقّ الخالص  
سراً اقلّ عمّا يحصى اذا ماتت الطوريون عند مطلع هذا النور  
الحمراء على بقعة السيّئاء و كذلك جاء جمال الرحمن على ظلل  
البرهان و قضى الأمر من لدى الله العزيز الحكيم قل للهوريّة  
الفرديوس ان اخرجى من غرف القدس ثمّ البسى من حرر البقاء كيف تشاء  
و من سندس السّناء باسمى الأبهى ثمّ اسمعى نغمات الأبدع الاحلى  
عمّا ارتفع عن جهة عرش ربك العلى الاعلى ثمّ اطلى عن افق  
التّقاب بطراز الحوراء و لا تحرمى العباد من انوار وجهك البيضاء و  
ان سمعت تشهّق اهل الأرض و السّماء لا تحزنى دعيهم ليموتنّ على تراب الفناء

ص ١٨١

و ينعدمنّ بما اشتعلت فى نفوسهم نار البغضاء ثمّ غنى على احسن  
التّغيمات بين الارضين و السّموات فى ذكر اسم ملك الاسماء و  
الصّفات و كذلك قدّرنا لك الامر و انا كنا قادرين اياك ان لا  
تخلعى عن هيكلك الاظهر قميص الأنور ثمّ زدى عليه فى كلّ حين من  
حلل البقاء فى جبروت الأنشاء ليظهر منك طراز الله فى كلّ ما  
سواه و يتمّ فضل ربك على العالمين و ان وجدت من احد رائحة حبّ  
ربك ان افدى نفسك فى سبيله لانا خلقناك له و لذا اخذنا عنك  
العهد فى ذرّ البقاء عند معشر المقرّبين و لا تجزعى عن روى  
الظّنونات من اهل الاشارات دعيهم بانفسهم لانهم اتبعوا همزات  
الشّياطين ثمّ صيحي بين الأرض و السّماء تالله الحقّ انى  
لحوريّة خلقنى البهّاء فى قصر اسمه الابهى و زينّ نفسى بطراز  
الاسماء فى الملاء الأعلى و انى لقد كنت محفوظة خلف حجبات  
العصمة و مستورة عن انظر البرية اذا سمعت ابدع الالحن عن شطر  
ايمن الرحمن و شهدت بانّ الجنان تحركت فى نفسها شوقاً لاستماعها و

طلباً للقائها كذلك نزلنا في قیوم الاسماء على لحن البقاء و  
على لحن الأحلى في هذا اللوح المبین قل انه لهو الحاكم فيما  
يشاء بسلطانه يحكم ما يريد بامرہ ولا یستل عما شاء و اراد و  
انه لهو المختار القادر الحكيم ان الذينهم كفروا بالله و  
سلطانه اولئك غلبت عليهم النفس و الهوى و رجعوا الى مقرهم في النار فبئس مقر المنكرين ...

ص ۱۸۲

۱۳۰ - كن في النعمة منفقاً و في فقدها شاكراً و في الحقوق اميناً  
و في الوجه طلقاً و للفقراء كنزاً و للاغنياء ناصحاً و للمنادى  
مجيباً و في الوعد وفياً و في الامور منصفاً و في الجمع صامتاً  
و في القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و في الظلمة سراجاً و  
للمهموم فرجاً و للظمان بحراً و للمكروب ملجأً و للمظلوم ناصرأً و  
عضداً و ظهراً و في الاعمال متقياً و للغريب وطناً و للمريض  
شفاءً و للمستجير حصناً و للضرير بصراً و لمن ضل صراطاً و لوجه  
الصديق جمالاً و لهيكل الامانة طرازاً و لبيت الاخلاق عرشاً و  
لجسد العالم روحاً و لجنود العدل راية و لافق الخير نوراً و  
للأرض الطيبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسمااء الكرم نجماً  
و لرأس الحكمة اكليلاً و لجبين الدهر بياضاً و لشجر الخشوع ثمرأً .

ص ۱۸۳

۱۳۱ - لازل قلم مالک قدم بذكر دوستان مشغول و متحرك گاهی فرات  
رحمت از او جاری و هنگامی کتاب مبین از او نازل اوست یکتا و خطیب  
اول دنیا لازل بر منبر تمکین متمکن و بمواعظ کافیه و نصایح  
نافعه ناطق حق شاهد و خلق گواه که آنی خود را ستر نکرده و حفظ  
نموده امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر فرمود  
مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح و راحت ظاهر نشود  
مگر باتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر بنصائح قلم اعلیٰ بیانش  
آفاق را بنور اتفاق منور فرماید ذکرش نار محبت برافروزد و  
سبحات مانعه و حجابات حائله را بسوزد یک عمل پاک عالم خاک را از افلاک  
بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را باز آرد ...  
یا حزب الله التقدیس التقدیس التقدیس التقدیس ...  
بگو یا حزب الله ناصر و معین و جنود حق در زیر الواح

بمثابه آفتاب ظاهر و لائح آن جنود اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست هر نفسی الیوم بجنود اخلاق و تقوی نصرت نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت قیام کند البتّه آثارش در اشطار ظاهر و هویدا گردد ...

ص ۱۸۴

۱۳۲ - حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده ...  
الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبیل متعدده را سبب و علّت بغضاء نمایند این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل بها کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگرید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد ...  
مشکاة بیان را این کلمه بمثابه مصباح است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبت و اتحاد و مودّت و اتفاق سلوک نمائید قسم بافتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد حقّ آگاه گواه این گفتار بوده و هست جهد نمائید تا باین مقام بلند اعلیٰ که مقام صیانت و حفظ عالم انسانیست فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال و لکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر می آید ...

ص ۱۸۵

ای اهل بها با جمیع اهل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القاء نمائید و بنمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و آلا او را باو گذارید و در باره او دعا نمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائده روح و بمثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی ...  
۱۳۳ - اوامر الهیه از سماء عزّ احدیه نازل باید کلّ بان عامل شوید امتیاز و ترقّی و فوز خلق بان بوده و خواهد بود هر نفسی که بان عمل نمود رستگار شد بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید

دو امر لازم اول استقامت بر حبش بشأنيکه نعاق ناعقين و ادعای مدعين اورا از حق منع ننمايد و کان لم یکن شیئاً انکار د و ثانی اتباع او امر او است که لم یزل ما بین ناس بوده و خواهد بود و باو حق از باطل ممتاز و معلوم است ...

ص ۱۸۶

۱۳۴ - و بعد از عرفان حق اعظم امور استقامت بر امر اوست تمسک بها و کن من الراسخين هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست اوست سلطان اعمال و ربك العلی العظيم ...

اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلیا بل الشکر فیها و التوکل علیه فی کلّ الاحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر ما بقی احکام فروعیه در ظل آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود ...

باری روح قلب معرفت الله است و زینت او اقرار بآنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت کذلک ینبئ الله لمن اراده انه یحب من توجه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم الحمد لله رب العالمین ...

ص ۱۸۷

۱۳۵ - ان یا حرف الحی لقد سمعت اذن الله ندائك و لاحظت عین الله کتابک و ینادیک حینئذ عن جهة العرش بآیات نفسه المهیمن القیوم فطوبی لک بما کسرت صنم النفس و الوهم و خرقت احجاب الظنون بقدره ربک المهیمن العزیز المحبوب فاذا یصدق فی حقک بانک من حروف الّتی سبقن الحروفات و لذا اختصک الله من قبل بلسان علیّ بالحقّ الّذی اشرقت من نور وجهه کلّ ما کان و ما یكون و انک انت فاحمد الله ثم اشکره بما یدک علی امر الّذی اضطرب عنه سگان السموات و الأرض و وضجت من فی ملکوت الامر و الخلق و بکت السرایر عمّا هو المکنون فی الصدور اذا یخاطبک ربک العلیّ فی الأفق الاعلیّ و یقول فطوبی لک یا حرف الحی بما آمنت بنفسی و ما خجلتني بین اهل ملأ الاعلیّ و وفیت بميثاقتک و اخرجت نفسك عن

حجبات الوهم واقبلت الى الله ربك ورب ما يرى وما لا يرى ورب البيت المعمور واتى رضيت عنك بما وجدت وجهك مشرقاً فى يوم الذى اسودت فيه الوجوه قل يا ملاً البيان اما وصيناكم فى كلّ الالواح وفى كلّ زبر مكنون ان لا تتبعوا انفسكم وهوىكم فانظروا بالمنظر الاكبر فى حين الذى ينصب فيه ميزان الأعظم ويرتفع نعمات الروح عن يمين عرش ربكم المهيمن العزيز القدوس ونهيناكم عن كلّ ما يمنعكم عن جمالى فى ظهور بعدى ولو يكون مظاهر الاسماء

ص ١٨٨

وملكوتها ومطالع الصفات وجبروتها فلما اظهرت نفسى اذاً كفرتم واعرضتم وكنتم من الذينهم كانوا بايات ربهم يلعبون فوجمالي لن يقبل منكم اليوم شىء ولو تسجدون ببقاء سلطنة الله او تكونن من الذينهم يركعون لان كل الامور معلق بامرهم وكل الأعمال منوط باذنه وكل حينئذ بين يديه ككف طين مقبوض ولن يرفع اليوم نداء احد الى الله الا بعد حبه وهذا من اصل الذين لو انتم تعرفون ارضيتم بسراب بقية واعرضتم عن بحر الذى جعله الله عذبا سائغاً فويل لكم بما بدلتهم نعمة الله وكنتم من الذينهم كفروا بنفسى اول مرة ان انتم فى انفسكم تفقهون اذاً قوموا بين يدى الله وتداركوا ما فرطتم فى جنب ربكم وهذا امرى عليكم ان انتم تسمعون فوعمرى ما فعل امة الفرقان كما فعلتم ولا ملاً التورية والانجيل والزبور واتى بذلت نفسى لاثبات امرهم وبشرناكم فى كل الالواح بظهوره فلما ظهر برداء الكبرياء على هيكل البهاء بتجلي اخرى اذاً قمتهم على المحاربة بنفسه المهيمن القيوم اياكم يا قوم فاستحيوا عنى و عمّا ورد على فى سبيل الله ولا تكونن من الذينهم كفروا بما نزل عليهم من سماء عز مرفوع ان يا حرف الحى كذلك نطق حينئذ ربك فى الرفيق الاعلى بلغ كلمات ربك الى العباد لعل يستشعرون فى انفسهم ويتوبون الى الله الذى خلقهم وسويهم و ارسل اليهم هذا الجمال الدررى المقدس المشهود ...

ص ١٨٩

١٣٦ - قل خلصوا انفسكم يا قوم ثم طهروها عن التوجه الى غيرى

و بذكري يطهر كل شيء ان انتم من العارفين قل اليوم لو يخلصن  
كل الأشياء عن حجبات النفس و الهوى ليلبس الله كلها قميص  
يفعل ما يشاء فى ملكوت الانشاء ليظهر آية سلطانه فى كل شيء  
فتعالى من هذا السلطان المقتدر المهيمن العزيز القدير ان اقرء  
يا عبد ما وصل اليك من آثار الله بربوات المقرين لتستجذب بها  
نفسك و تستجذب من نعماتك افئدة الخلائق اجمعين و من يقرء آيات  
الله فى بيته وحده لينشر نفحاتها الملائكة الناشرات الى كل  
الجهات و ينقلب بها كل نفس سليم و لولن يستشعر فى نفسه ولكن  
يظهر عليه هذا الفضل فى يوم من الايام كذلك قدر خفيات الامر من  
لدن مقدر حكيم ان يا خليل تالله اذا يحرك القلم على اللوح  
ولكن يبكى و يصيح فى نفسه و يضحّ معه السراج بين يدي العرش بما  
ورد على جمال القدم من الذينهم بعثوا بارادة من عنده و كان  
الله على ذلك لشهيد و عليم و من يطهر اذنه من نعيق المشركين و  
يتوجه الى الأشياء لسمع ضجيجها ثم صريخها فيما مستنا  
الضراء من عبادنا المشركين كذلك القيناك ذكراً من مصائبنا لتطلع  
بما ورد على نفسى و تكون فيما ورد عليك لمن الصابرين ان انصر  
ربك فى كل شأن و كن من الناصرين ثم ذكر الناس بما نطق  
الروح فى هذا اللوح الدرّى المبين قل يا قوم لا تفسدوا فى الارض

ص ١٩٠

ولا تحاربوا مع احد ان اصبروا فى كل الأمور و توكلوا على  
الله و كونوا من المتوكلين ان انصروا ربكم الرحمن بسيف  
الحكمة و البيان و ان هذا شأن الانسان و من دون ذلك لا ينبغي  
لله الملك السبحان و لكنّ الناس غفلوا عن ذلك و كانوا من  
الغافلين ان افتحوا يا قوم مصاريع القلوب بمفاتيح الذكر من هذا  
الذكر الحكيم ما اراد الله من الارض و ما عليها الا قلوب  
عباده و جعلها عرشاً لظهور تجلياته اذا قدسوها عن دونها  
ليرتسم عليها ما خلقت لها و انّ هذا لفضل عظيم قل يا قوم زينوا  
لسانكم بالصّدق و نفوسكم بالامانة اياكم يا قوم لا تخانوا فى  
شيء و كونوا امناء الله بين بريته و كونوا من المحسنين انّ  
الذين يرتكبون البغى و الفحشاء اولئك ضلّ سعيهم و كانوا من  
الخاسرين ان اجهدوا يا قوم بان يكون عيونكم ناظرة الى شطر رحمة

الله و قلوبكم متذكّرةً ببدایع ذكره و نفوسكم مطمئنّة بمواهبه  
و فضله و ارجلكم ماشية على سبل رضائه و هذا وصيتي عليكم ان انتم من العاملين .  
۱۳۷ - بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده  
عليهم دايرة السوء و عذاب الله المقتدر القدير قسم بأفتاب أفق  
تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضّه شود نفسی که فی الحقیقه  
بملکوت ایمان ارتقاء جسته ابداً بآن توجّه ننماید تا چه رسد باخذ آن

ص ۱۹۱

و این مقام بلسان عربی اهلّی و لغات فصیحی از قبل نازل لعمرو  
الله اگر نفسی حلاوت آنرا بیابد ابداً بغير ما اذن الله عمل  
نماید و بغير دوست ناظر نشود فنای عالم را بعین بصیرت مشاهده  
نماید و قلبش بعالم بقا متصل گردد بگوای مدّعیان محبت از  
جمال قدم شرم ننماید و از زحمات و مشقّاتی که در سبیل آلهی حمل  
نموده پند گیرید و متنبّه شوید اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال  
باطله بود حمل این زحمات بچه جهت شده هر سارق و فاسقی باین اعمال  
و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده براستی میگویم ندای اهلّی را  
بشنوید و خود را از آرایش نفس و هوی مقدّس دارید الیوم ساکنین  
بساط احدیه و مستقرّین سریر عزّ صمدانیّه اگر قوت لا یموت  
نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند تا چه رسد بغير حق ظاهر  
شده که ناس را به صدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و  
رفق و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و باثواب اخلاق مرضیه  
و اعمال مقدّسه کلّ را مزین فرماید بگو بر خود و ناس رحم ننماید  
و امر آلهی را که مقدّس از جوهر تقدیس است بظنون و اوهام نجسه نالایقه نیلائید .

ص ۱۹۲

۱۳۸ - يَا إِلَهَ الرَّحْمَنِ وَالْمُقْتَدِرُ عَلَى الْإِمْكَانِ  
تَرَى عِبَادَكَ وَأَرْقَائِكَ الَّذِينَ يَصُومُونَ فِي الْأَيَّامِ  
بِأَمْرِكَ وَإِرَادَتِكَ وَيُقُومُونَ فِي الْأَسْحَارِ  
لِذِكْرِكَ وَتَنَائِكَ رَجَاءً مَا كُنْزُ فِي كُنَائِكَ فَضْلِكَ وَ  
خَزَائِنِ جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَسْأَلُكَ يَا مَنْ بِيَدِكَ  
زِمَامُ الْمُمْكِنَاتِ وَفِي قَبْضَتِكَ مَلَكُوتُ الْأَسْمَاءِ وَ  
الْصِّفَاتِ بِأَنْ لَا تَحْرِمَ عِبَادَكَ عَنْ أَمْطَارِ سَحَابِ



رَحْمَتِكَ فِي أَيَّامِكَ وَلَا تَمْنَعُهُمْ عَنْ رَشْحَاتِ بَحْرِ  
رِضَائِكَ أَيُّ رَبِّ قَدْ شَهِدَتْ الْأَدْرَاثُ بِقُدْرَتِكَ وَ  
سُلْطَانِكَ وَالْآيَاتُ لِعِظَمَتِكَ وَاقْتِدَارِكَ فَأَرْحَمَ  
يَا إِلَهَ الْعَالَمِ وَمَالِكَ الْأَقْدَمِ وَسُلْطَانَ الْأُمَمِ  
عِبَادَكَ الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ أَوْامِرِكَ وَخَضَعُوا  
عِنْدَ ظُهُورَاتِ أَحْكَامِكَ مِنْ سَمَاءِ مَشِيَّتِكَ أَيُّ رَبِّ  
تَرَى عِيُونَهُمْ نَاطِرَةً إِلَى أَفْقِ عِنَايَتِكَ وَ  
قُلُوبَهُمْ مُتَوَجِّهَةً إِلَى بُحُورِ الطَّافِكِ وَ  
أَصْوَاتَهُمْ خَاشِعَةً لِنِدَائِكَ الْأَحْلَى الَّذِي أَرْتَفَعَ  
مِنَ الْمَقَامِ الْأَعْلَى بِاسْمِكَ الْأَبْهَى أَيُّ رَبِّ  
فَأَنْصُرْ أَحِبَّتِكَ الَّذِينَ نَبَدُوا مَا عِنْدَهُمْ رَجَاءً  
مَا عِنْدَكَ وَاحْاطَتْهُمْ الْبِئْسَاءُ وَالضَّرَاءُ بِمَا  
أَعْرَضُوا عَنِ الْوَرَى وَأَقْبَلُوا إِلَى أَفْقِكَ  
الْأَعْلَى أَيُّ رَبِّ أَسْأَلُكَ بِأَنْ تَحْفَظَهُمْ مِنْ  
شُؤْنَاتِ النَّفْسِ وَالْهَوَى

ص ١٩٣

وَتُوَيِّدُهُمْ عَلَى مَا يَنْفَعُهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ  
الْأُولَى أَيُّ رَبِّ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ  
الْمَحْزُونِ الَّذِي يُنَادِي بِأَعْلَى النَّدَاءِ فِي  
مَلَكُوتِ الْأَنْشَاءِ وَيَدْعُوا الْكُلَّ إِلَى سِدْرَةِ  
الْمُنْتَهَى وَالْمَقَامِ الْأَقْصَى بِأَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا  
وَعَلَى عِبَادِكَ مِنْ أَمْطَارِ سَحَابِ رَحْمَتِكَ  
لِيُطَهِّرَنَا عَنْ ذِكْرِ غَيْرِكَ وَيُقَرِّبَنَا إِلَى شَاطِئِ  
بَحْرِ فَضْلِكَ أَيُّ رَبِّ فَأَكْتُبْ لَنَا مِنْ قَلَمِكَ  
الْأَعْلَى مَا يَبْقَى بِهِ أَرْوَاحُنَا فِي جَبْرُوتِكَ وَ  
أَسْمَائُنَا فِي مَلَكُوتِكَ وَأَجْسَادُنَا فِي كِنَانِ  
حِفْظِكَ وَأَجْسَامُنَا فِي خَزَائِنِ عِصْمَتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ  
الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ  
الْمُهَيِّمُ الْقِيَوْمِ أَيُّ رَبِّ تَرَى أَيَادِي الرَّجَاءِ  
مُرْتَفِعَةً إِلَى سَمَاءِ جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَسْأَلُكَ  
بِأَنْ لَا تُرْجِعَهَا إِلَّا بِكُنُوزِ عَطَائِكَ وَإِحْسَانِكَ

أَيُّ رَبِّ فَأَكْتُبْ لَنَا وَلَا بَأْسًا وَأُمَّهَاتِنَا  
كَلِمَةَ الْغُفْرَانِ ثُمَّ أَفْضِ لَنَا مَا أَرَدْنَا مِنْ  
طَمَظَامِ فَضْلِكَ وَمَوَاهِبِكَ ثُمَّ أَقْبَلْ مِنَّا يَا  
مَحْبُوبِنَا مَا عَمَلْنَا فِي سَبِيلِكَ إِنَّكَ أَنْتَ  
الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْفَرْدُ الْوَاحِدُ الْغَفُورُ الْعَطُوفُ .

ص ١٩٤

١٣٩ - ان يا نبيل الاعظم اسمع ما يناديك به لسان القدم عن جبروت  
اسمه الاكرم وانه ينطق حينئذ في ملكوت الاعلى ويغن في قلب  
كل الاشياء بانى انا الله لا اله الا انا لم يزل كنت سلطاناً  
مقتدرا ولا يزال اكون مليكاً مهيمنا وان برهاني قدرتي ثم سلطاني بين العالمين جميعاً ...  
ان يا اسمى طوبى لك بما ركبت على فلك البهاء وكنت سايرا  
على بحر الكبرياء بسلطاني الاعلى واعلى وكنت من  
الفائزين من اصبح الله مكتوباً وشريت كأس الحيوان من هذا  
الغلام الذى يطوف فى حوله مظاهر السبحان ويستبركن بلقائه  
مطالع الرحمن فى كل اصيل و بكورا عزاً لك بما سافرت من  
الله الى الله و دخلت بقعة البقاء مقر الذى كان عن ذكر  
العالمين منزوهاً و اهتزك ارياح القدس فى حب مولاك و طهرت  
ماء العرفان عن دنس كل مشرك مردودا و بلغت الى رضوان الذكر  
فى هذا الذكر الذى كان على هيكل الانسان مشهودا اذا فاشكر  
الله بما ايدك على امره و انبت فى رياض قلبك سنبلات العلم  
و الحكمة وكذلك كان فضله عليك و على العالمين مسبوفا اياك  
ان لا يحزنك شىء عما خلق بين الارض و السماء عر نفسك  
عن كل الاشارات و دع عن ورائك كل الدلالات

ص ١٩٥

من اهل الحجبات ثم انطق بما يلهمك روح الاعظم فى امر ربك  
لتقلب الممكنات الى شطر قدس محمودا ...  
ثم اعلم باننا ارفعنا حكم السيف و قدرنا النصر باللسان و  
ما يظهر من البيان وكذلك كان الامر عن جهة الفضل مقضياً قل يا  
قوم لا تفسدوا فى الارض ولا تحاربوا مع نفس لان ربك اودع مدائن  
الارض كلها بيد الملوك و جعلهم مظاهر قدرته على ما هم عليه و

ما اراد لنفسه من الملك شيئاً وكان نفسه الحقّ على ذلك شهيدا بل اراد لنفسه مدائن القلوب ليطهرهم عن دنس الأرض و يقربهم الى مقرّ الّذى كان عن مسّ المشركين محفوظا ان افتحوا يا قوم مدائن القلوب بمفاتيح البيان وكذلك نزلنا الأمر على قدر مقدورا  
 تالله انّ الدّنيا وزخرفها وما فيها من آلائها لم يكن عند الله الا ككفّ من التراب بل احقر لو كان النّاس فى انفسهم بصيرا طهروا انفسكم يا ملأ البهّاء عن الدّنيا وما فيها  
 تالله أنّها لا ينبغى لكم دعوها لاهلها وتوجّهوا الى منظر قدس منيرا وما ينبغى لكم هو حبّ الله و مظهر نفسه و أتباعكم بما يظهر من عنده ان انتم بذلك عليما قل زينوا نفوسكم بالصدق و الادب ولا تحرموا انفسكم من خلع الحلم و العدل ليهبّ من شطر قلوبكم على الممكنات روايح قدس محبوبا قل اياكم يا ملأ البهّاء لا تكونوا بمثل الذين يقولون ما لا يفعلونه فى انفسهم ان اجهدوا بان يظهر منكم على الأرض آثار الله و اوامره ثمّ اهدوا النّاس بافعالكم لانّ

ص ۱۹۶

فى الاقوال يشاركون اكثر العباد من كلّ وضع و شريفا و لكنّ الاعمال يمتازكم عن دونكم و يظهر انواركم على من على الأرض فطوبى لمن يسمع نصحى و يتبع ما امر به من لدنّ عليم حكيم .  
 ۱۴۰ - اى محمّد قبل على طوبى لك بما زينت قلبك بطراز حبّ ربّك العزيز الحميد هر نفسى كه اليوم باين مقام فائز شد كلّ خير باو متوجّه ناظر باين مباش كه احبّاي الّهى در اين ايام بذلت ظاهره مبتلى شده اند اين ذلّت فخر عزّتهاست كدام عزّتست اعظم از آنكه لسان قدم در سجن اعظم بذكر احبّاي خود مشغول شود زود است كه سحاب مانعه خرق شود و شمس كلمه مُشرقه العزّة لله و لاحبّائه از افق سماء مشيت مُشرق و طالع گردد جميع ناس از وضع و شريف طالب اين مقام بوده و هستند ولكن بعد از اشراق شمس حقيقت كلّ ممنوع و محتجب مگر نفوسى كه بحبل عنایت حقّ متمسك شده اند و منقطعاً عمّا سواه بشطر احديّه توجّه نموده اند حمد كن مقصود امكان را كه باين شرافت كبرى فائز شدى عنقريب دنيا و آنچه در او است مفقود و يبقی العزّة لاحبّاء ربّك العزيز الكريم .

۱۴۱ - کتاب نَزَلَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُفْقَهُونَ وَيَأْمُرُ النَّاسَ بِالْعَدْلِ وَالتَّقَى وَ  
 يَمْنَعُهُمْ عَنِ الْبَغْيِ وَالفحشاء لَعَلَّ النَّاسَ هُمْ يَنْتَبَهُونَ قُلْ يَا قَوْمِ اِنْ  
 اَعْمَلُوا مَا اَمَرْتُمْ بِهِ فِى الْاَلْوَا حِ وَلَا تَتَّبِعُوا ظُنُونِ الْمَفْسِدِيْنَ  
 الَّذِيْنَ يَرْتَكِبُوْنَ الْفَحْشَاءَ وَيَنْسُبُوْنَهُ اِلَى اللّٰهِ الْمَقْدَسِ الْعَزِيْزِ  
 الْمُنِيْعِ قُلْ اَنَا قَبْلُنَا الضَّرَّاءُ وَالبَّاسَاءُ لِنَنْزِيهِ اِنْفُسَكُمْ مَا لَكُمْ لَا  
 تَكُوْنُوْنَ مِنَ الْمُتَفَكِّرِيْنَ تَاللّٰهُ مِنْ تَفَكَّرْتُمْ فِى ضَرَرِنَا لِيَذُوْبٍ مِنْ نَارِ  
 الْحَزَنِ وَرَبِّكَ عَلٰى مَا اَقُوْلُ شَهِيدٌ اَنَا حَمَلْنَا الْبَلَايَا لِتَطْهِيْرِ  
 اِنْفُسِكُمْ وَانْتُمْ مِنَ الْغَافِلِيْنَ قُلْ يَنْبَغِيْ لِكُلِّ مَنْ تَشَبَّثَ بِهَذَا الذَّلِيْلِ  
 بَانَ يَكُوْنُ مَقْدَساً عَمَّا يَكْرَهُهُ اهل المأ الأعلى كذلك قضى الأمر  
 مِنْ لَدُنْ رَبِّكَ الْاَبْهَى فِى هَذَا اللُّوْحِ الْمَبِيْنِ قُلْ اْتَدْعُوْنَ حَبِيْبِيْ وَ  
 تَرْتَكِبُوْنَ مَا يَحْزَنُ بِهِ قَلْبِيْ مَا لَكُمْ لَا تَفْقَهُوْنَ مَا نَزَلَ مِنْ لَدُنْ عَلِيْمِ  
 حَكِيْمٍ اَنَا نَرِيْكُمْ فِى اَعْمَالِكُمْ اِذَا وَجَدْنَا مِنْهَا الرَّائِحَةَ الْمَقْدَسَةَ  
 الطَّيْبَةَ نَصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَبِذَلِكَ يَنْطِقُ لِسَانُ اهل الفردوس بِذِكْرِكُمْ وَ  
 ثَنَائِكُمْ بَيْنَ الْمُقَرَّبِيْنَ تَشَبَّثَ بِذِيْلِ اللّٰهِ وَتَمَسَّكَ بِحَبْلِهِ الْمُتَمِيْنِ  
 اِيَّاكَ اِنْ يَمْنَعُكَ ضَجِيْحُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِهَذَا النَّبَا الْعَظِيْمِ بَلِّغْ مَا  
 اَمَرْتُ بِهِ فِى اللُّوْحِ وَلَوْ يَعْتَرِضُ عَلَيْكَ الْعِبَادُ اِنَّ رَبِّكَ لَهُو الْقَوِيْ  
 الْحَفِيْظُ وَ الْبَهَّاءُ عَلَيْكَ وَ عَلٰى مَنْ مَعَكَ مِنْ اِحْبَائِي الْاِ اْتَهُمْ مِنَ الْفَائِزِيْنَ .

۱۴۲ - قسم بجمال محبوب اینست رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و  
 اینست یومی که در آن فضل آلهی جمیع کائنات را فرا گرفته ای علی  
 عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لازال دوست  
 نداشته که احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند اگر اسم  
 رحمانم مغایر رضا حرفی از احبایم استماع نمود مهموماً مغموماً  
 بمحلّ خود راجع شد و اسم ستارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی  
 مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول  
 و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش  
 بر ارض اوفتاد و ملائکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحقّ  
 یا نبیل قبل علی احتراق قلب بها از تو بیشتر است و ناله او  
 عظیمتر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل  
 قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لازال ناظر یوفا

بوده و عامل بشرايط آن چون کلمات تلقاء وجه مذکور شد قد تموج  
بحر وفائی و مرتّ نسّمات غفرانی و اهترت سدره عنایتی و درت  
سماء فضلی قسم بافتاب افق باقی که از حزنّت محزونم و از همّت  
مهموم . آهت از سرادق ابهی نفوذ نمود و بمقرّ امنع اقدس اعلی  
فائز شد نالهات استماع گشت و نوحهات بسمع مالک قدم رسید طوبی  
لک ثمّ طوبی لک اقرارت در ممکن مختار بهیکل بدیع ظاهر و اعترافت در منظر غفّار بطراز

ص ۱۹۹

منیع باهرانت تعترف و انا المعترف و انت تقرّ و انا المقرّ چه  
که اعتراف مینمایم بخدمات تو و شدت‌های وارده بر تو که در سبیل  
حمل نمودی یشهد بحبی ایاک کلّ الذّرات ای علی این ندایت بسیار  
محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان  
بحرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید قل یا الهی و محبوبی و  
محرکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سرّی لک الحمد بما  
جعلتني مقبلاً الى وجهك و مشتعلاً بذکرک و منادياً باسمک و ناطقاً  
بثنائک ای ربّ ای ربّ ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک  
و رفعت رایات کرمک و ان لم يعلن الخطا كيف يعلم بانک انت  
الستار الغفّار العليم الحكيم نفسی لغفلة غافلک الفداء بما  
مرّت عن ورائها نسّمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحيم ذاتی لذنب  
مذنبیک الفداء بما عرفت به اریاح فضلک و تضوّعات مسک الطافک  
کینونتی لعصیان عاصیک الفداء لانّ به اشرق شمس مواهبک من افق  
عطائک و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقک ای ربّ انا الذی اقررت  
بکلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان و سرعت الی  
شاطئ غفرانک و سکنت فی ظلّ خيام مکرمّتک اسئلک یا مالک القدم و  
المهيمن علی العالم بان تظهر منّی ما تطير به الأرواح فی هواء  
حبّک و النفوس فی فضاء أنسک ثمّ قدر لی قوّة بسطانک  
لأقلّب بها الممكنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ  
فاجعلنی بکلی فانیاً فی رضائک و قائماً علی خدمتک لانی احبّ الحیوة لأطوف

ص ۲۰۰

حول سرادق امرک و خيام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و  
خاضعاً لیدیک فافعل بی ما انت اهله و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک

ای علی بعنایت ربّ العالمین فائز بوده و هستی بحول و قوّه او  
 بایست مابین عباد بر نصرت امرش و اعلائی ذکرش محزون مباش از اینکه  
 صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کلّ در قبضه قدرت حق  
 است بر وجه عباد گشوده و میگشاید انشاء الله این نفعه لطیفه در  
 کلّ اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید بشأنی که ثمرات آن در  
 کلّ دیار ظاهر شود اوست مقتدر بر هر شیء انّه لهو المقتدر العزیز القدیر .  
 ۱۴۳ - ان یا عبد طوبیٰ لک بما عرفت الحقّ و اعرضت عن الذی کفر  
 بالرحمن و کان فی امّ الالواح شقیّاً ان استقم علی حبّ الله و  
 امره ثم انصره بالبیان کذلک یا مرک الرحمن حین الذی کان بایدی  
 الظالمین مسجوناً اذا مستک البلایا فی سبیلی ان اذکر بلائی و  
 هجرتی و سجنی کذلک نلقیک من لدن عزیز حکیم لعمری سوف نظوی  
 الدنیا و ما فیها و نبسط بساطاً آخر انّه کان علی کلّ شیء  
 قدیراً قدّس قلبک لذکری و اذّنک لاستماع آیاتی ثم اقبل الی  
 المقرّ الذی استقرّ فیه عرش ربّک الرحمن قل ای ربّ لک الحمد بما وفّقتنی علی عرفان مظهر نفسک

ص ۲۰۱

و جعلتنی مقبلاً الی کعبه و صلک و لقائک اسئلك باسمک الذی منه  
 انفطرت السّمآء و انشقت الارض بان تکتب لی ما کتبه لمن اعرض  
 عن دونک و اقبل الیک و قدّر لی مقعد صدقٍ عندک فی سرادق الأبهی  
 انک انت فعّال لما تشاء لا اله الا انت العزیز الحکیم .  
 ۱۴۴ - قد قدّر لکلّ نفس تبلیغ هذا الامر من القلم الاعلی ...  
 انّه ملهم الذین انقطعوا عمّا سویه و یجرى من قلوبهم سلسبیل  
 الحکمة و البیان انّ ربّک الرحمن لهو المقتدر علی ما یشاء و  
 الحاکم علی ما یرید لو تتفکّر فی الدنیا و فنائها لا تختار  
 لنفسک الا نصره امر ربّک و لا یمنعک عن ذکره من علی الارض  
 اجمعین ان استقم علی الامر و قل یا قوم قد جاء الیوم الذی وعدتم  
 به فی کلّ الالواح اتقوا الله و لا تجعلوا انفسکم محرومات عن  
 الذی خلقتکم له ان اسرعوا الیه هذا خیرٌ لکم عمّا خلق فی الارض ان انتم من العارفين .

ص ۲۰۲

۱۴۵ - و ان وجدتم من ذلیل لا تستکبروا علیه لانّ سلطان العزیم  
 علیه فی هذه الايام و لا یعلم کیف ذلک احد الا من کان مشیتة مشیة

رَبِّكُمْ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ اِنْ يَأْمُرُ بِالْعَنَاءِ اِنْ رَأَيْتُمْ مِنْ فُقَيْرِ ذِي  
 مَتْرَبَةٍ لَا تَفْرُوا عَنْهُ ثُمَّ اقْعُدُوا مَعَهُ وَاسْتَفْسِرُوا مِنْهُ عَمَّا رَشَحَ  
 عَلَيْهِ مِنْ رَشَحَاتِ ابْحَرِ الْقَضَاءِ تَاللَّهِ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ يَشْهَدُكُمْ اَهْلُ  
 مَلَأَ الْاَعْلَى وَيَصَلِّيَنَّ عَلَيْكُمْ وَيَسْتَغْفِرَنَّ لَكُمْ وَيَذْكُرَنَّكُمْ وَيَمَجِّدَنَّكُمْ  
 بِالسَّنِّ مَقْدَسٍ طَاهِرٍ فَصِيحٍ فَيَا طُوبَى لِعَالَمٍ لَنْ يَفْتَخِرَ عَلَيَّ دُونَهُ بِعَلْمِهِ  
 فَيَا حَبْدًا لِمُحْسِنٍ لَنْ يَسْتَهْزِئَ بِمَنْ عَصَى وَيَسْتَرِ مَا شَهِدَ مِنْهُ لِيَسْتَرِ اللَّهُ عَلَيْهِ جَرِيرَاتِهِ ...  
 ۱۴۶ - اَنَا نَحْبُ اِنْ نَرَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ مَبْدِءَ كُلِّ خَيْرٍ وَمَشْرِقَ الصَّلَاحِ  
 بَيْنَ الْعَالَمِينَ آثَرُوا اخْوَانَكُمْ عَلَيَّ اِنْفُسَكُمْ فَاَنْظُرُوا اِلَيَّ هَيَّكُلَ اللَّهُ فِي  
 الْاَرْضِ اِنَّهُ اِنْفَقَ نَفْسَهُ لِاصْلَاحِ الْعَالَمِ اِنَّهُ لَهُو الْمُنْفِقُ الْعَزِيزُ  
 الْمُنِيعُ اِنْ ظَهَرَتْ كَدُورَةٌ بَيْنَكُمْ فَاَنْظُرُونِي اِمَامًا وَجُوهَكُمْ وَغَضُّوا  
 الْبَصَرَ عَمَّا ظَهَرَ خَالِصًا لُوجْهِي وَحَبًّا لَامْرِي الْمَشْرِقُ الْمُنِيرُ اَنَا  
 نَحْبُ اِنْ نَرَيْكُمْ فِي كُلِّ الْاِحْيَانِ فِي جَنَّةِ رِضَائِي بِالرُّوحِ وَالرِّيْحَانِ  
 وَنَجْدٍ مِنْكُمْ عَرَفَ الْاَلْفَةَ وَالْوَدَادَ وَالْمُحَبَّةَ وَالْاِتِّحَادَ كَذَلِكَ  
 يَنْصَحُكُمْ الْعَالَمُ الْاَمِينُ اَنَا نَكُونُ بَيْنَكُمْ فِي كُلِّ الْاَوَانِ اِذَا وَجَدْنَا  
 عَرَفَ الْوَدَادَ نَفْرَحُ وَلَا نَحْبُ اِنْ نَجِدُ سِوَاهُ يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ عَارِفٍ بِصِيرٍ ...

ص ۲۰۳

۱۴۷ - قَسَمُ بِاسْمِ اعْظَمِ حَيْفٍ اسْتِ اَيْنَ اَيَّامِ نَفْسِي بِشِئُونَاتِ عَرْضِيهِ نَازِرٍ  
 بَاشِدٍ بَايَسْتِيْدِ بَرَامِرِ اَلْهَيِّ وَبَا يَكْدِيْغِرُ بِكَمَالِ مُحَبَّتِ سَلُوْكَ كَنِيْدِ . خَالِصًا  
 لُوجِهِ الْمُحْبُوْبِ حُجَبَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ رَا بِنَارِ اَحْدِيَّةٍ مُحْتَرَقِ نَمَائِيْدِ وَبَا  
 وَجُوهِ نَازِرِهِ مُسْتَبْشِرِهِ بَا يَكْدِيْغِرُ مَعَاشِرَتِ كَنِيْدِ كُلِّ سَجَايَايَ حَقِّ رَا بِچَشْمِ  
 خُودِ دِيْدِهِ اِيْدِ كِهْ اَبْدًا مُحْبُوْبِ نَبُوْدَهْ كِهْ شَبِيْ بِگَنْدَرْدِ وَيَكِيْ اِزْ اَحْبَايَ  
 اَلْهَيِّ اِزْ اَيْنِ غَلَامِ اَزْرَدَهْ بَاشِدِ قَلْبِ عَالَمِ اِزْ كَلِمَةُ اَلْهَيِّ مُشْتَعَلِ  
 اسْتِ حَيْفِ اسْتِ بَايْنِ نَارِ مُشْتَعَلِ نَشُوِيْدِ اِنْشَاءِ اَللّٰهِ اَمِيْدُوَارِيْمِ كِهْ  
 لَيْلَةُ مَبَارَكِهْ رَا لَيْلَةُ الْاِتِّحَادِيَّةِ قَرَارِ دِهِيْدِ وَكُلِّ بَا يَكْدِيْغِرُ مُتَّحِدِ  
 شُوِيْدِ وَبَطْرَازِ اِخْلَاقِ حَسَنِهِ مَمْدُوْحِهِ مَزِيْنِ گَرْدِيْدِ وَهَمَّتَانِ اَيْنِ بَاشِدِ  
 كِهْ نَفْسِيْ رَا اِزْ غَرْقَابِ فَنَّا بِشَرِيْعِهِ بَقَا هِدَايَتِ نَمَائِيْدِ وَدَرْ مِيَاْنِهِ  
 عِبَادِ بِقَسْمِيْ رِفْتَارِ كَنِيْدِ كِهْ اَثَارِ حَقِّ اِزْ شَمَا ظَاهِرِ شُوْدِ چِهْ كِهْ شَمَايِيْدِ  
 اَوَّلِ وَجُوْدِ وَوَلِّ عَابِدِيْنَ وَوَلِّ سَاجِدِيْنَ وَوَلِّ طَائِفِيْنَ فُو اَلْدِيْ  
 اِنْطَقْنِيْ بِمَا اِرَادِ كِهْ اَسْمَاءُ شَمَا دَرْ مَلَكُوْتِ اَعْلَى مُشْهُورْتَرِ اسْتِ اِزْ  
 ذِكْرِ شَمَا دَرْ نَزْدِ شَمَا گَمَانِ مَكْنِيْدِ اَيْنِ سَخْنِ وَهَمِّ اسْتِ يَا لِيْتِ اَنْتُمْ  
 تَرُوْنَ مَا يَرِيْ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنُ مِنْ عَلُوْ شَأْنِكُمْ وَعِظْمَةِ قَدْرِكُمْ وَسَمُوْ

مقامکم نسأل الله بان لا تمنعکم انفسکم واهواؤکم عما قدر لکم ...

ص ۲۰۴

۱۴۸ - ای سلمان آنچه عرفا ذکر نموده‌اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افتده مجرد هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الذاکر من کلّ ذاکر و کلّ الاوصاف من کلّ واصف ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربّه و هر نفسی فی الجملة تفکر نماید خود تصدیق مینماید باینکه از برای خلق تجاوز از حد خود ممکن نه و کلّ امثله و عرفان از اول لا اول بخلق او که از مشیت امکانیه بنفسه لنفسه لا من شیء خلق شده راجع فسبحان الله من ان يعرف بعرفان احد او ان یرجع الیه امثال نفس لم یکن بینه و بین خلقه لا من نسبة و لا من ربط و لا من جهة و اشارة و دلالة و قد خلق الممكنات بمشیته الّتی احاطت العالمین حق لم یزل در علو سلطان ارتفاع وحدت خود مقدّس از عرفان ممکنات بوده و لایزال بسموّ امتناع ملیک رفعت خود منزّه از ادراک موجودات خواهد بود جمیع من فی الأرض و السّماء بکلمه او خلق شده‌اند و از عدم بحت بعرضه وجود آمده‌اند چگونه میشود مخلوقی که از کلمه خلق شده بذات قدم ارتقاء نماید ...

ص ۲۰۵

۱۴۹ - قل الیوم لو یقطع احدٌ عن کلّ من فی السّموات و الأرض و یتوجّه بعنقه الی شطر القدس لیسخر الممكنات باسم من اسماء ربّه العلیم الحکیم قل قد اشرفت الشمس باشراقات ما اشرفت بمثلها فی اعصار القبل ان استضیئوا یا قوم من انوارها و لا تكوننّ من الصّابرين ...

۱۵۰ - قل اذ جاء النّصر کلّ یدعون الایمان و یدخلون فی امر الله طوبیٰ للذینهم استقاموا علی الامر فی تلك الايام الّتی فیها ظهرت الفتنه من کلّ الجهات ...

۱۵۱ - ای بلبلان الهی از خارستان ذلت بگلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید مژده بجان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده چشم‌ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوش‌ها را مژده دهید که هنگام استماع آمد دوستان بوسستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان سبا را آگه کنید که



نگار اذن بار داده ای عاشقان روی جانان غم فراق را بسرور وصال  
 تبدیل نمائید و سمّ هجران را بشهد لقا بیامیزید اگر چه تا حال  
 عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان در  
 این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق  
 طلب عشاق مینماید و محبوب جوای احباب گشته این فضل را غنیمت  
 شمیرد و این نعمت را کم نشمرید نعمتهای باقیه را نگذارید و  
 باشیای فانیه قانع نشوید برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر  
 دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب بینید و ندیده ببینید و نشنیده  
 بشنوید ای بلبلان فانی در گلزار باقی گلی شکفته که همه گلها  
 نزدش چون خار و جوهر جمال نزدش بی مقدار پس از جان بخروشید و از  
 دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکشید که شاید ببوستان  
 وصال در آئید و از گل بیمثال ببوئید و از لقای بیزوال حصّه برید  
 و از این نسیم خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رائقه قدس  
 روحانی بی نصیب نمائید این پند بندها بگسلد و سلسله جنون عشق را  
 بجنباند دلها را بدلدار رساند و جانها را بجانان سپارد قفس بشکند  
 و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند چه شبها که رفت و چه روزها  
 که در گذشت و چه وقتها که بآخر رسید و چه ساعتها که بانتهای  
 آمده و جز باشتغال دنیای فانی نفسی بر نیامد سعی نمائید تا این  
 چند نفسی که باقی مانده باطل نشود عمرها چون برق میگذرد و  
 فرقها بر بستر تراب مقرر و منزل گیرد دیگر چاره از دست رود و  
 امور از شست شمع باقی بی فانوس روشن

و منیر گشته و تمام حجابات فانی را سوخته ای پروانگان بی پروا  
 بشتابید و بر آتش زنیید و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق  
 بیائید و بی رقیب نزد محبوب دوید گل مستور بی بازار آمد بی ستر و  
 حجاب آمد و بکلّ ارواح مقدّسه ندای وصل میزند چه نیکو است اقبال  
 مقبلین فهنیناً للفائزین بانوار حسن بدیع .

۱۵۲ - چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوئی تیره مکن و گوش  
 مظهر جود من است او را باعراض مشتیه نفسیه از اصغای کلمه جامعه

باز مدار قلب خزینه من است لثالی مکنونه آنرا بنفس سارقه و هوس  
خائن مسپار دست علامت عنایت من است آنرا از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما ...  
بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای  
فضل وجود را مبدول داشتم ...

چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از  
ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجبات غلیظه را  
محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حب آلهی زنده  
و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکنن قدس ولایتم درآئید ...

ص ۲۰۸

۱۵۳ - ای مؤمن مهاجر عطش و ظماً غفلت را از سلسبیل قدس عنایت  
تسکین ده و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان بیت محبت  
باقی را بظلم شهوت فانی و خراب مکن و جمال غلام روحانی را  
بحجبات تیره نفسانی مپوش . تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی  
الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود  
مکن و چشمه جاریه دل را از جریان باز مدار بحق متمسک شو و بحبل  
عنایت او متوسل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و  
از ذلت نفس نجات نبخشد ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیه  
مطلع شوید از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید نار طلب  
در جان بر افروزید تا بمطلب رفیع منبع که مقام قرب و لقای جانان است فائز گردید ...  
ای بندگان بنیان مصرا یقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون  
منهدم مکنید چه که ظنّ لم یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی  
را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطه ممدوده  
مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته اید و رحمت منزله مسبوقة  
غیر مقطوعه ام را مقطوع داشته اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود  
و کرمم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده اید آیا بدایع قدرت  
سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیّت و احاطه اراده ام از  
عالمیان ممنوع گشته اگر نه چنین دانسته اید چرا جمال عزّ قدس  
احدیتم را از ظهور منع نموده اید و مظهر ذات عزّا بها را

ص ۲۰۹

از ظهور در سماء قدس ابقاء ممنوع داشته اید اگر چشم انصاف

بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این بادهٔ جدیدۀ بدیعه سرمست  
 بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور  
 خواهید یافت فبئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون ای بندگان  
 بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای  
 روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمۀ مبارکه جامعه  
 اولیہ را تبدیل منمائید و از مقرر عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف  
 مدارید بگوای عبادِ غافل اگر چه بدایع رحمتم جمیع ممالک غیب و  
 شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضلم بر تمام ذرات ممکنات  
 سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم  
 نصایح مشفقۀ ام را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سَر و  
 سَر در بدیعی امرم ملاحظه نمائید ...

حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل  
 و مضیء است خود را ممنوع ننمائید و سراج حبّ آلّهی را بدهن هدایت  
 در مشکاة استقامت در صدر منیر خود بر افروزید و بزجاج توکل و  
 انقطاع از ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید ای  
 بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحر است که در قعر و عمق آن  
 لثالی لطیفه منیره ازید از احصاء مستور باشد و هر طالبی البتّه  
 باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر در آید تا قسمت مقدّره در  
 الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید حال اگر  
 احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او

ص ۲۱۰

قیام ننماید هیچ از آن بحر و لثالی آن کم شود و یا نقصی بر او  
 وارد آید فبئس ما توهمتّم فی انفسکم و ساء ما انتم تتوهمون ای  
 بندگان تالله الحقّ آن بحر اعظم لجّی و مواج بسی نزدیک و قریب  
 است بلکه اقرب از جبل ورید . بآنی بان فیض صمدانی و فضل سبحانی  
 و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فائز گردید ای  
 بندگان اگر از بدایع جود و فضلم که در نفس شما ودیعه گذارده ام  
 مطلع شوید البتّه از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس  
 معرفت من است پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطم  
 عنایت و قمقام مکرمتّم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مُشرقه  
 از اسم ابهتیّه ظاهر و مشهود بینید این مقام امنع اقدس را

بمشتهیات ظنون و هوی و افکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید مَثَل  
 شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در  
 هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه  
 بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب  
 بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده  
 نماید چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد  
 بود در این وقت آن طایر سماء عالیّه خود را ساکن ارض فانیّه بیند  
 حال ای عباد پرهای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا  
 میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع  
 نمانید ای عباد لثالی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت  
 ربّانی بقوه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات غرف  
 ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم  
 اناء مسک احدیّه را بید القدره

ص ۲۱۱

مفتوح نمودم و روائح قدس مکنونه آنرا بر جمیع ممکنات مبذول داشتم  
 حال مع جمیع این فیوضات منیعه محیطه و این عنایات مُشرقه لمیعه  
 اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد ود ...  
 ای عباد نیست در این قلب مگر تجلّیات انوار صبح بقا و تکلم  
 نمینماید مگر بر حق خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس ننمائید  
 و عهد الله را مشکند و نقض میثاق مکنید باستقامت تمام بدل  
 و قلب و زبان باو توجه نمائید و نباشید از بیخردان دنیا نمایشی  
 است بی حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو مبندید و از  
 پروردگار خود مگسلید و مباشید از غفلت کنندگان براستی میگویم که  
 مثل دنیا مثل سرابست که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش  
 جهد بلیغ نمایند و چون باورسند بی بهره و بی نصیب مانند و یا  
 صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لا  
 یسمن و لا یغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد  
 ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله امور  
 بر خلاف رضاء از جبروت قضا واقع شود دلتنگ مشوید که ایام خوش  
 رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع  
 این ایام و عوالم قسمتی مقدّر و عیشی معین و رزقی مقرر است البتّه بجمیع آنها رسیده فائز گردید ...

۱۵۴ - باری ای سلمان بر احبای حقّ القاء کن که در کلمات احدی  
 بدیده اعتراض ملاحظه نمائید بلکه بدیده شفقت و مرحمت مشاهده  
 کنید مگر آن نفوسی که الیوم در ردّ الله الواح ناریه نوشته بر  
 جمیع نفوس حتم است که بر ردّ من ردّ علی الله آنچه قادر باشند  
 بنویسند کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر چه که الیوم نصرت حق بذکر  
 و بیان است نه بسیف و امثال آن کذلک نزلنا من قبل و حیثنذ ان  
 انتم تعرفون فو الذی ینطق حیثنذ فی کلّ شیء بانّه لا اله الا  
 هو که اگر نفسی در ردّ من ردّ علی الله کلمه مرقوم دارد مقامی  
 باو عنایت شود که جمیع اهل ملاً اعلیٰ حسرت آن مقام برند و جمیع  
 اقلام ممکنات از ذکر آن مقام عاجز و السن کائنات از وصفش قاصر  
 چه که هر نفسی الیوم بر این امر اقدس ارفع امنع مستقیم شود مقابل  
 است با کلّ من فی السموات و الارض و کان الله علی ذلک لشهید و  
 علیم ان یا احبّاء الله لا تستقروا علی فراش الرّاحة و اذا  
 عرفتم بارءکم و سمعتم ما ورد علیه قوموا علی النّصر ثمّ انطقوا  
 و لا تصمتوا اقلّ من آن و انّ هذا خیر لکم من کنوز ما کان و ما یکون لو انتم من العارفين ...

۱۵۵ - انّ اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع  
 امره الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز  
 بكلّ الخیر و الذی منع الله من اهل الضلال و لو یأتی بكلّ  
 الاعمال اذا فزتم بهذا المقام الأسنی و الأفق الأعلى ینبغی  
 لكلّ نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود لانهما معاً لا  
 یقبل احدهما دون الآخر هذا ما حکم به مطلع الالهام انّ الذین  
 اوتوا بصائر من الله یرون حدود الله السبب الأعظم لنظم  
 العالم و حفظ الأمم و الذی غفل الله من همج رعاع انا امرناکم  
 بکسر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الأعلى انه  
 لروح الحیوان لمن فی الامکان قد ماجت بحور الحکمة و البیان بما  
 حاجت نسمة الرحمن اغتتموا یا اولی الالباب انّ الذین نکثوا  
 عهد الله فی اوامره و نکصوا علی اعقابهم اولئک من اهل الضلال  
 لدى الغنی المتعال یا ملاً الارض اعلموا انّ اوامری سُرح

عنايتى بين عبادى و مفاتيح رحمتى لبريتى كذلك نزل الأمر من  
سماء مشية ربكم مالك الاديان لو يجد احد حلاوة البيان الذى  
ظهر من فم مشية الرحمن لينفق ما عنده ولو يكون خزائن الارض  
كلها ليثبت امرأ من اوامره المشرقة من افق العناية والالطاف  
قل من حدودى يمرّ عرف قميصى و بها تنصب اعلام النّصر على القنن و  
الاتلال قد تكلم لسان قدرتى فى جبروت

ص ٢١٤

عظمتى مخاطباً لبريتى ان اعملوا حدودى حباً لجمالى طوبى  
لحبيب وجد عرف المحبوب من هذه الكلمة التى فاحت منها نفحات  
الفضل على شأن لا توصف بالاذكار لعمرى من شرب رحيق الانصاف من  
ايدى الألطاف انه يطوف حول اوامرى المشرقة من افق الأبداع  
لا تحسبنّ انا نزلنا لكم الاحكام بل فتحنا ختم الرّحيق المختوم  
باصابع القدرة و الاقتدار يشهد بذلك ما نزل من قلم الوحي تفكروا يا أولى الافكار...  
اذا اشرفت من افق البيان شمس الأحكام لكل ان يتبعوها ولو  
بامر تنفطر عنه سموات افئدة الاديان انه يفعل ما يشاء و  
لا يسئل عما شاء و ما حكم به المحبوب انه لمحبوب و مالك  
الاختراع ان الذى وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذا البيان  
انه يستقبل بعينه السهام لاثبات الاحكام بين الانام طوبى لمن اقبل و فاز بفصل الخطاب ...  
١٥٦ - وجه حق از افق اعلى باهل بها توجه نموده و ميفرمايد در  
جميع احوال بانچه سبب آسایش خلق است مشغول باشيد همت را در تربيت  
اهل عالم مصروف داريد که شايد نفاق و اختلاف از ما بين امم باسم  
اعظم محو شود و كلّ اهل يك بساط و يك مدينه مشاهده گردند قلب را  
منور داريد و از خار و خاشاک ضعيفه و بغضا مطهر نمايد كلّ اهل  
يك عالميد و از يك كلمه خلق شده ايد نيكوست حال نفسى که بمحبت  
تمام با عموم انام معاشرت نمايد .

ص ٢١٥

١٥٧ - انّ الذين هاجروا من اوطانهم لتبليغ الأمر يؤيدهم الروح  
الأمين و يخرج معهم قبيل من الملائكة من لدن عزيز عليم طوبى  
لمن فاز بخدمة الله لعمرى لا يقابله عمل من الاعمال الا ما  
شاء ربك المقتدر القدير انه لسيد الأعمال و طرازها كذلك قدر

من لدن منزل قدیم من اراد التبلیغ ینبغی له أن ینقطع عن  
الدنیا و ینجعل همّه نصره الأمر فی کلّ الاحوال هذا ما قدر فی  
لوح حفیظ و اذا اراد الخروج من وطنه لأمر ربّه ینجعل زاده  
التوکل علی الله و لباسه التقوی كذلك قدر من لدی الله  
العزیز الحمید اذا اشتعل بنار الحبّ و زین بطراز الانقطاع  
یشتعل بذکره العباد أنّ ربّک لهو العلیم الخبیر طوبی لمن سمع  
النّداء و اجاب أنّه من المقربین ...

۱۵۸ - قد كتب الله لكلّ نفس تبلیغ امره و الذى اراد ما امر  
به ینبغی له ان یتصف بالصفات الحسنة اولاً ثمّ ینبغی الناس  
لتنجذب بقوله قلوب المقبلین و من دون ذلك لا یؤثر ذکره فی فئدة العباد ...

ص ۲۱۶

۱۵۹ - فانظروا فی الناس و قلّة عقولهم یتطلبون ما یضربهم و یتروكون  
ما ینفعهم الا انهم من الهائمین انا نرى بعض الناس ارادوا  
الحریة و ینفتحون بها اولئک فی جهل مبین أنّ الحریة تنتهی  
عواقبها الی الفتنة الّتی لا تخمد نارها كذلك یخبرکم محصى العلیم  
فاعلموا أنّ مطالع الحریة و مظاهرها هی الحیوان و للانسان ینبغی  
ان ینکون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه و ضرر الماکرین أنّ الحریة  
تخرج الانسان عن شئون الادب و الوقار و تجعله من الارذلیین  
فانظروا الخلق کالاعنام لا بدّ لها من راع لیحفظها أنّ هذا لحقّ  
یقین انا نصدّقها فی بعض المقامات دون الآخر انا کنا عالمین  
قل الحریة فی اتباع او امری لو انتم من العارفين لو اتبع  
الناس ما نزلناه لهم من سماء الوحی لیجدنّ انفسهم فی حریة  
بحثة طوبی لمن عرف مراد الله فیما نزل من سماء مشیته  
المهيمنة علی العالمین قل الحریة الّتی تنفعکم انّها فی  
العبودیة لله الحقّ و الذى وجد حلاوتها لا یبدلها بملکوت ملک السموات و الارضین ...

ص ۲۱۷

۱۶۰ - موحد الیوم نفسی است که حقّ را مقدّس از اشباح و امثال  
ملاحظه نماید نه آنکه امثال و اشباح را حقّ داند مثلاً ملاحظه کن  
از صانع صنعتی ظاهر میشود و از نقاش نقشی حال اگر گفته شود این  
صنعت و نقش نفس صانع و نقاش است هذا کذب و ربّ العرش و الثری

بلکه مدّند بر ظهور کمالیه صانع و نقّاش ای شیخ فانی معنی  
 فنای از نفس و بقای بالله آنست که هر نفسی خود را در جنب  
 اراده حقّ فانی و لا شیء محض مشاهده نماید مثلاً اگر حق  
 بفرماید افعّل کذا بتمام همّت و شوق و جذب قیام بر آن نماید نه  
 آنکه از خود توهمی کند و آنرا حق داند در دعای صوم نازل و لو  
 یخرج من فم ارادتک مخاطباً ایّاهم یا قوم صوموا حبّاً لجمالی و  
 لا تعلّقہ بالمیقات و الحدود فو عزّتک هم یصومون و لا یأکلون  
 الی ان یموتون اینست معنی فنا در این مقام درست تفکّر نمائید  
 تا بسلسبیل حیوان که در کلمات مالک امکان جاری و ساری است فائز  
 شوید و شهادت دهید باینکه حقّ لم یزل منزّه از خلق بوده آنّه لهو  
 الفرد الباقي العلیم الخبیر این مقام اعظم از مقامات بوده و  
 خواهد بود باید آنجناب بما اراد الله قیام نمایند و ما اراد  
 الله ما نزل فی الألواح است بقسمی که بهیچوجه از خود اراده و  
 مشیّتی نداشته باشند اینست مقام توحید حقیقی از خدا بخواهید در این مقام ثابت باشید

ص ۲۱۸

و ناس را بسططان معلوم که بهیکل مخصوص ظاهر و بکلمات مخصوصه ناطق  
 است هدایت کنید اینست جوهر ایمان و ایقان نفوسی که باوهام خود  
 معتکف شده اند و اسم آنرا باطن گذاشته اند فی الحقیقه عبده  
 اصنامند کذلک شهد الرّحمن فی الألواح آنّه لهو العلیم الحکیم .  
 ۱۶۱ - جهد کن که شاید نفسی را بشریعه رحمن وارد نمائی این از  
 افضل اعمال عند غنی متعال مذکور و بشائی بر امر الهی مستقیم باش  
 که هیچ امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع ننماید اگر چه من  
 علی الأرض بمعارضه و مجادله برخیزند مثل اریاح باش در امر  
 فالق الأصباح چنانچه مشاهده مینمائی که اریاح نظر بمأموریت خود  
 بر خراب و معمور مرور مینماید نه از معمور مسرور و نه از خراب  
 محزون و نظر بمأموریت خود داشته و دارد احباء حقّ هم باید ناظر  
 باصل امر باشند و بتبلیغ آن مشغول شوند لله بگویند و بشنوند هر  
 نفسی اقبال نمود آن حسنه باوراجع و هر نفسی که اعراض نمود جزای  
 آن باو واصل و در حین خروج نیر آفاق از عراق اخبار داده شد  
 بطیور ظلمتیّه و البتّه از بعض اراضی نعیب مرتفع خواهد شد چنانچه  
 در سنین قبل شده در کلّ احوال پناه بحق برده که مباد متابعت نفوس



كاذبه نمايد قد انتهت الظهورات إلى هذا الظهور الاعظم كذلك  
ينصحكم ربكم العليم الحكيم و الحمد لله رب العالمين .

ص ۲۱۹

۱۶۲ - حضرت رحمن انسان را بينا و شنوا خلق فرموده اگر چه بعضی او  
را عالم اصغر دانسته اند ولكن في الحقيقه عالم اكبر است و مقام و  
رتبه و شأن هر انسانی باید در این يوم موعود ظاهر شود قلم اعلى  
در كلّ احيان بكمال روح و ريحان اولیای حقّ را ذکر نموده و  
متذکر داشته طوبی از برای نفسی که شئونات مختلفه دنیا او را از  
مطلع نور توحيد منع ننموده باستقامت تمام باسم قيوم از رحيق  
مختوم آشامیده آنه من اهل الفردوس في كتاب الله رب العالمين ...  
۱۶۳ - لله الحمد عالم را بطرازی مزین نموده و بردائی متردی فرموده  
که صاحبان جنود و صفوف و عزّت و ثروت قادر بر نزع آن نه قل انّ  
القدرة كلّها لله مقصود العالمين و العظمة كلّها لله معبود من  
في السموات و الأرضين اين مظاهر ترايبه قابل ذکر نبوده و  
نیستند بگو آبشخور این طیور صحرائی دیگر و مقامی دیگر است من  
يقدر ان يطفئ ما اناره الله بيده البيضاء و من يستطيع ان يخمد  
ما اشعلته يد قدرة ربك القويّ الغالب القدير اشتعال نارفته را  
يد قدرت خاموش نمود آنه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون  
قل انّ جبل سکون

ص ۲۲۰

اصفيائي لا يتزعزع من ارياح العالم و لا من قواصف الامم سبحانه  
الله اين قوم را چه بر آن داشت که اولیای حق را اسیر نمایند  
و بحبس فرستند سوف يرون المخلصون شمس العدل مشرقة من افق  
العلاء كذلك يخبرك مولی الوری في سجنه المتين ...  
۱۶۴ - يا معشر البشر تمسكوا بالحبل المتين انه ينفعكم في الارض  
من لدى الله رب العالمين خذوا العدل و الانصاف و دعوا ما امرکم به  
كلّ جاهل بعيد الذین زينوا رؤوسهم بالعمائم و افتوا على الذی  
به ظهر کلّ امر حکيم باسمی رفعت مقاماتهم بين العباد و اذا اظهرت  
نفسی افتوا على بظلم مبين كذلك نطق القلم بالحقّ و القوم من  
الغافلين انّ الذی تمسک بالعدل انه لا يتجاوز حدود الاعتدال

فی امر من الامور و يكون على بصيرة من لدى البصير انّ التمدن  
الذی يذكره علماء مصر الصنائع و الفضل لو يتجاوز حد الاعتدال  
لتراه نقمة على الناس كذلك يخبركم الخبير انه يصير مبدء الفساد  
فی تجاوزه كما كان مبدء الاصلاح فی اعتداله تفكروا يا قوم و لا  
تكونوا من الهائمين سوف تحترق المدن من ناره و ينطق لسان العظمة  
الملك لله العزيز الحميد و كذلك فانظر فی كلّ شيء من الأشياء  
ثم اشكر ربك بما ذكرک فی هذا اللوح البديع الحمد لله مالک  
العرش العظيم اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلى نازل

ص ۲۲۱

شده تفکر نماید و حالات آنرا بیابد البتّه از مشیت و اراده  
خود فارغ و آزاد گردد و بارادة الله حرکت نماید طوبی از برای  
نفسی که باین مقام فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند امروز  
نه خائف مستور محبوب است و نه ظاهر مشهور باید بحکمت عامل باشند  
و بخدمت امر مشغول بر کلّ لازم است در احوال این مظلوم تفکر  
نمایند از اول امر تا حین مابین احبّا و اعدا ظاهر بوده و هستیم  
و در احوالی که از کلّ جهات بلایا و رزایا احاطه نموده بود اهل  
ارض را بکمال اقتدار بافق اعلى دعوت نمودیم قلم اعلى دوست  
نداشته و ندارد در این مقام مصائب خود را ذکر نماید چه که البتّه  
مقرّین و موحدین و مخلصین را احزان اخذ کند انه لهو الناطق  
السّامع العليم در اکثر ایام بین ایادی اعدا بودیم و حال مابین  
حیات ساکنیم این اراضی مقدّسه در جمیع کتب الهی موصوف و مذکور و  
اکثر انبیاء و مرسلین از این اراضی ظاهر شده اند اینست آن بیدائی  
که جمیع رسل بلیک اللهم لبيک ناطق بودند و وعده ظهور الله  
در این اراضی بوده اینست وادی قضا و ارض بیضا و بقعه نورا در  
کتب قبل جمیع آنچه الیوم ظاهر مذکور است و لکن اهل آن در جمیع کتب  
الهی غیر مقبول بشأنی که در بعضی از مقامات باولاد افاعی ذکر  
شده اند و حال این مظلوم مابین اولاد افاعی باعلی التّداء ندا  
مینماید و کلّ را بغایت قصوی و ذروه علیا و افق اعلى میخواند  
طوبی لمن سمع ما نطق به اللسان فی ملکوت البیان و ویل لكلّ اقل بعيد ...

ص ۲۲۲

۱۶۵ - اُذُن وَاَعِيَهُ طَاهِرَةٌ مَقْدَسَةٌ فِي جَمِيعِ اَحْيَانِ اَزْكَلِّ اَشْطَارِ

کلمه مبارکه انا لله وانا اليه راجعون اصغاء مینماید اسرار

موت و رجوع مستور بوده و هست لعمر الله اگر ظاهر شود بعضی از خوف

و حزن هلاک شوند و بعضی بشأنی مسرور گردند که در هر آنی از حق جلّ

جلاله موت را طلب نمایند موت از برای موقنین بمثابه کأس حیوان

است فرح بخشد و سرور آرد و زندگانی پاینده عطا فرماید مخصوص

نفوسی که بشمره خلقت که عرفان حقّ جلّ جلاله است فائز شده اند

این مقام را بیانی دیگر و ذکری دیگر است العلم عند الله ربّ العالمین ...

۱۶۶ - مَنْ يَدْعِي امْرَأًا قَبْلَ اِتْمَامِ الْفِ سَنَةِ كَامِلَةٍ اِنَّهُ كَذَّابٌ مَفْتَرٌ

نسئل الله بأن يؤيدہ علی الرجوع إن تاب انہ هو التّوّاب وإن

اصرّ علی ما قال یبعث علیہ من لا یرحمہ انہ شدید العقاب من

یأول هذه الآیة او یفسرها بغير ما نزل فی الظّاهر انہ

محروم من روح الله و رحمته الّتی سبقت العالمین خافوا الله و

لا تتبعوا ما عندکم من الاوهام اتبعوا ما یأمركم به ربکم العزیز الحکیم ...